Adab. Kabul
Vol.15, No.3-4, Asad-Aqrab 1346
(July-October 1967)

ادب

نشریهٔ

پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مدیر مسؤول محمد حسین راضی

شمارهٔ ۳-۴
۱۳۴۶

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه

پوهنوال علی محمد زهما

پوهنوال داکتر علمی

آدرس

مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، پوهنتون کابل، علی آباد کابل، افغانستان

اشتراک

محصلان ومتعلمان : ۱۲ ـ افغانی

مشترکان مرکز : ۱۵ ـ افغانی

مشترکان ولایات : ۱۸ ـ افغانی

قیمت این شماره (٦) افغانی

مجلهٔ ادب درهر شماره فصلی را ببحث در بارهٔ کتابهای تازه ومعرفی آثار جدیدعلمی وادبی اختصاص میدهد.

ازعموم نویسندگان ومترجمان خواهشمنداست که یك نسخه ازکتاب خودرا بادارهٔ مجلهٔ ادب بفرستند تادرین فصل مورد بحث قرار گیرد.

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

فهرست مندرجات

مضمون	نویسنده	صفحه
تاریخ چیست ؟	داکتر میر نجم الدین انصاری	۱
تیوری نقد ادبی	قیام الدین راعی	۲۹
غنی کشمیری	پوهاند میر حسین شاه	٤٤

بخش اشعار:

اقلیم انس	بیدل	٦۱
مخمس بر غزل سعدی	ملك الشعراء استاد بیتاب	٦۲
مخمور نگاه	نوید	٦٤
گوهر اشک	شهریار	٦٥
مزار عشق	واله	٦٥
حرف حقیقت	صحرایی	٦٦
دختر صحرا	پژمان	٦٦
شناگر	ظهوری	٦۷
بیخوابی و فراق	پوهندوی رشاد	٦۸
ابوالفتح بستی	غلام محی الدین «عمار»	٦۹
طریقهٔ تدوین اطلس زبانشناسی	ل. کسیلوا	۷۸

نقد آثار:

منتخب سرشکهای جوانی و گلهای سرشک	راعی	۹۰
نگاهی به ادبیات معاصر در افغانستان	ل. کسیلوا	۹۳
گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری	راضی	۹۹

ادب

مجلهٔ دوماهه

سال پانزدهم | عقرب ۱۳۴۶ | شمارهٔ ۳ ـ ۴

نویسنده پروفیسور رای اچ . کار

مترجم : داکتر میر نجم الدین انصاری

تاریخ چیست؟

افق رو به توسعه

مفهوم وتصور تاریخ که در این گفتارها بحیث عملیه ای دایماً متحرك تقدیم کرده ام با مؤرخ که در داخل آن حرکت میکند مرا به بعضی تفکرات آخرین برمقام تاریخ وموقف مؤرخ در زمان ما وادار میسازد . مادر عصری زندگی میکنیم که دران پیشگویی هائی راجع به خرابی وتباهی ناگهانی دنیاشیوع دارد . اما این حالت برای باراولین در تاریخ بمیان نیامده است این پیشگویی ها بالای همه فشاری سنگین وارد میکند . آنهارا نه میتوان ثابت ونه میتوان رد کرد . لاکن بهرحال آنها نسبت باین پیشگویی که ما همه وقتی خواهیم مرد ، کمتر مقرون به یقین میباشند . وچونکه تحقق وتیقن پیشگویی مذکور مارا ازطرح پلان ها برای آینده خودما ممانعت نمیکند ، پس بروی این فرضیه که این کشور ـ یا اگرنه این کشور ، بلکه کدام قسمت بزرگ دیگر دنیا ـ درمقابل

خطراتیکه ما را تهدید میکند، باقی خواهدماند وتاریخ ادامه خواهد یافت دربارهٔ حال واستقبال جامعهٔ ما به بحث اقدام ومبادرت خواهم کرد.

درسالهای اوسطی قرن بیستم دنیادستخوش عملیهٔ تحولی است که غالباً عمیق تر وجامع تر ازهرتحول دیگری است که ازآغازخرابی دنیای قرون وسطی وبنیان گذاری اساسات دنیای جدید درقرون پانزدهم وشانزدهم، دنیابه آن گرفتاراست. دراین شکی نیست که درنهایت امراین تحول محصول ومولود کشفیات واختراعات علمی وتطبیق مبسوط وروز افزون آنها، ونتیجهٔ ترقیات وپیشرفتهایی است که بصورت مستقیم یاغیرمستقیم ازآنها بوجودآمده است یکی ازبارزترین وبرجسته ترین جنبه های این تحول انقلاب اجتماعی ایست که قابل مقایسه به ان انقلاب است که در قرون پانزدهم وشانزدهم صورت گرفت و درنتیجهٔ آن طبقهٔ جدیدی باقتدار رسید که قدرت وقوت آن برسرمایه، تجارت وپسان تر صنعت استوار بود. ساختمان جدید صنعت وساختمان جدید اجتماع ما مسایلی بی نهایت وسیع را بمیان می آورد که دراینجامناسب نمی بینم خودرا باآنهامشغول سازم لاکن این تحول دارای دوجنبه است که به موضوع مورد بحث ارتباط ومناسبت مستقیم تری بهم میرساند که میتوان آنرا تحولی درعمق وتحولی دروسعت جغرافیایی خواند. سعی خواهم کرد هردوموضوع رابطور مختصر بیان کنم.

تاریخ وقتی آغازمیگردد که انسانهادربارهٔ مرورزمان باساس عملیه های طبیعی از قبیل دورمواسم ومدت زندگی انسانی شروع به تفکیر نمیکند بلکه باساس یك سلسله واقعات به تفکیر آغاز مینمایند که درآنها انسانهادیده ودانسته شامل وذیدخل بوده ومیتوانند برآنهافهمیده، وآگاهانه اعمال ونفوذ وتأثیر کنند «برکهارد» (Burkhadt) میگوید: «تاریخ قطع روابط باطبیعت دراثر بیدارشدن شعور وآگاهی است». تاریخ مجادلهٔ طولانی بشرباستعمال عقل وقوت ذهنی برای فهمیدن محیط وتأثیرانداختن براناست. لاکن عصرجدید این مجادله رابطریقی انقلابی توسعه بخشیده است اکنون انسان نه تنها

سعی و کوشش دارد محیط را بشناسد و بر ان تأثیر افگند بلکه مجاهده میکند خود را نیز بشناسد و برخود نیز تأثیر اندازد ومیتوان گفت که این امر بعد جدیدی برعقل وبعد جدیدی بر تاریخ افزوده است . عصر حاضر ازتمام عصرهای دیگر تمایل بیشترینی به تاریخ دارد. انسان جدید بدرجه ای بی سابقه خود آگاه وخودشناس وبنابران آگاه وباخبر ازتاریخ است. باحرارت وشوق زیادنگاهی دقیق بطرف عقب در شفقی می اندازد که ازان بیرون برامده است باین امید که اشعهٔ خیره اش ظلمتی راروشن خواهد ساخت که وی درداخل آن روان است. وبالعکس آرزوها وتشویش های اودر بارهٔ راهی که در پیش رو افتاده است بصیرت ونگاهش رادر آنچه در عقب واقع است تیزتر وسریعتر میسازد. ماضی، حال واستقبال درسلسلهٔ بی پایان تاریخ باهم وصل میگردند.

میتوان گفت که تحـول دردنیای جدید که مشتمل برانکشاف آگاهی انسان از خودش بوده با «دیکارت» (Decarts) آغاز یافته. این دانشمند برای نخستین بار موقف ومقام انسان را بحیث موجودی قایم ساخت که نه تنها فکر کرده میتواند بلکه در بارهٔ تفکیر خـود نیز فکر میکند وخود را درعمل مشاهده تحت مشاهده قرارداده میتـواند طوریکه انسان درعین زمان عامل وموضوع مشاهده است. لاکن این انکشاف تاقسمت اخیر قرن هژدهم بصورت کاملی واضح ونمایان نگردید دران وقت بود که «روسو» (Rousseau) اعماق جدید خودفهمی وخود آگاهی انسانی راافتتاح کرد وبرای انسان نظریهٔ جدیدی در بارهٔ عالم طبیعت ومدنیت عنعنوی بخشید. بقول «توکویل» (Tocqueuille) انقلاب فرانسوی ازین عقیده الهام گرفته بود که آنچه مورد ضرورت بود این بود که دساتیر ساده وابتدائی ناشی ازبکار انداختن عقل انسانی وناشی ازقانون طبیعی جانشین معضله رسوم وعادات عنعنوی که بر نظام اجتماعی روز حکمفرمایی داشت گردانیده شود و «اکتن» (Acton) دریکی ازیادداشت های خطی نوشت: «هرگز تا آنوقت بشر در جستجوی آزادی وحریت نیفتاده بود ندطوریکه بدانند چه را جستجو میکردند» نزد «اکتن» وهمچنان نزد «هیگل» حریت وعقل هرگز از هم بسیار جدا نبودند وانقلاب امریکایی باانقلاب فرانسوی ارتباط داشته.

«چهار بیست وهفت سال قبل پدران ما بروی این براعظم ملتی جدید را خلق کردند که در آزادی بنا یافته و باین پرنسیپ وقف واهدا گردیده که تمام انسانها مساوی خلق شده اند.»

طوریکه از کلام «لنکن» (Lincolen) برمی آید انقلاب امریکا واقعه‌ای بود بی مثل و بی نظیر و اولین موقعی در تاریخ بود که انسانها قصداً و دانسته از خود ملتی را تشکیل دادند و بعد از ان عمداً و فهمیده در صدد آن بر امدند تا دیگر مردمان را بهمین قالب بیندازند و آنها را بهمین پرنسیپ گرویده و متوافق سازند. در قرون هفدهم و هژدهم انسان از دنیای اطراف خود و قوانین آن کاملاً آگاه و باخبر شده بودند این قوانین دیگر حکم فرامین و اوامر مرموزی را نداشتند که از مقامی ناقابل فهم و ادراك صادر میشدند بلکه قوانینی بودند که عقل بشر آنها را فهمیده میتوانست و انسان تابع آنها بود لاکن این قوانین ساخته و بافتهٔ دست خود انسان نبودند. در مرحلهٔ دیگر تحول مقدر بود که انسان از قدرت خویش بالای محیط خود و بالای خودش و از حق خود به ساختن قوانین که در تحت آن حیات بسر خواهد برد آگاه گردد.

انتقال از قرن هژدهم به دنیای جدید طولانی و تدریجی بود. فلاسفه ممثل و نماینده اش «هیگل» و «مارکس» بودند که هردو موقفی دوگانه دارند. «هیگل» معتقد باین مفکوره است که قوانین آسمانی به قوانین عقلی مبدل گردیده اند. روح جهانی «هیگل» قوه آسمانی را بیك دست و قوه عقل را بدست دیگر محکم گرفته است. وی «آدم سمت» را منعکس میسازد. «افراد منافع و انترست های خود را تطمین میکنند لاکن در عین حال چیزی بیشتر بدینوسیله انجام داده میشود که در عمل آنها نهفته است یعنی بالقوه موجود است گرچه در شعور و آگاهی آنها حاضر و موجود نمیباشد.» راجع به غایه عقلی روح جهانی مینویسد که انسانها «در عین عمل تحقق بخشیدن آن، آنرا موقعی برای تطمین آرزو و خواهش خویش میگردانند که اهمیت و مفهوم آن از غایهٔ مذکور کاملاً متفاوت است» این محض هم آهنگی مفاد و منافع است که بزبان فلسفهٔ جرمن ترجمه و تعبیر گردیده است در مقابل «دست نهفته» «آدم سمت» «هیگل» «عیاری و چالاکی عقل» را بحیث معادل قرار داده که انسانها را برای حصول مقاصدی

بکار وادار میسازد که از آنها آگاهی ندارند. معهذا «هیگل» فیلسوف انقلاب فرانسوی بود واو اولین فیلسوفی بود که اصل وجوهر واقعیت را در تحول تاریخی و در آگاهی انسان از نفس خودش دیده. انکشاف در تاریخ دارای معنی انکشاف بطرف مفکورهٔ آزادی بود. اما بعد از (۱۸۱۵) الهامات انقلاب فرانسوی در بیذوقی و بیعلاقگی دورهٔ اعاده رژیم شاهی تأثیرات خود را از دست داد. «هیگل» از نگاه سیاست بی اندازه بزدل و ترسو بود و درسالهای اخیر حیات خویش در سیستم عصر و زمانی خود چنان بطور محکمی پابند گردیده بود که موفق نشد تا کدام معنی و مفهوم محسوس در نظریات ماورأطبیعی خویش وارد سازد «هرتزن» (Herzen) عقاید و نظریات «هیگل» را بحیث الجبر انقلاب تعریف کرده است که بسیار موزون و مناسب است «هیگل» علامات و اشارات را مهیا ساخته لاکن به آنها کدام مفهوم و محتوی عملی نه بخشید و این وظیفه برای «مارکس» گذاشته شد تا در معادلات «هیگل» حساب را داخل کند.

«مارکس» هم پیرو «آدم سمت» و هم پیرو «هیگل» بود و از مفکوره عالمی شروع کرد که قوانین معقول طبیعی آنرا انتظام بخشیده. وی مانند «هیگل» اما درینوقت به شکل عملی ومحسوس انتقال به مفکوره عالمی را بعمل آورد که بوسیلهٔ قوانینی تنظیم میگردد که بواسطه عملیه‌ای بجواب قریحه وابتکار انقلابی انسان انکشاف و تکامل میابد. درترکیب نهائی «مارکس» تاریخ سه معنی دارد که از همدیگر انفکاك ناپذیر بوده یك کل مربوط و معقولی را تشکیل میدهند سیر و حرکت واقعات مطابق به قوانین آفاقی و بیشتر اقتصادی؛ انکشاف متناظر و متقابل فکر توسط عملیه‌ای منطقی یا دیالکتیك؛ عمل و اقدام مشابه و مطابق بشکل مجادله صنفی که تیوری و پرکتس انقلاب را متوافق و متفق میسازد. آنچه «مارکس» عرضه میکند ترکیبی از قوانین آفاقی و عمل و اقدام دانسته است تا آنها را جامهٔ عمل بپوشاند یا ترکیبی از دو چیزی است که بعضی اوقات (اگرچه بصورت غلط گمراه و کننده‌ای) «معینیت» (Determinism) (جبر) و «اختیاریت» (Voluntarism) یا اصالت اختیار نامیده میشوند. «مارکس» دایماً راجع به قوانینی مینویسد که انسانها تاکنون تابع

ومطبع آنهابوده بدون اینکه ازانها آگاه‌باشند: او بیشتر ازیك مرتبه‌توجه را بطرف آنچه‌وی «آگاهی کاذب‌ودروغی» خوانده جلب‌میکندواین‌مخصوص کسانی‌است که دردام یك اقتصاد سرمایه‌داری‌و یك جامعهٔ‌سرمایه‌داری گرفتارند: «تصوراتی که در دماغهای نمایندگان تولید وتوزیع درباره قوانین تولید تشکیل میابند تفاوتی بسیار زیادازقوانین‌حقیقی‌خواهند داشت.» لاکن انسانهادرنوشته‌هاو آثار «مارکس» مثال‌های برجسته دعوتهارا به‌اقدام‌وعمل دانسته وشعوری رامیابد درمقاله مشهور او راجع به «فویرباخ» (Feurbach) چنین‌تحریریافته است: «فلاسفهٔ دنیارابطریقه های مختلفه تغییروتفسیر کرده اند. اماامرمهم وضروری‌تغییر دادن آن‌است»

در اعلامیه کامیونستی بیان شده است که «طبقهٔ رنج برسلطه و نفوذ سیاسی خود را برای محروم ساختن تدریجی طبقه بورژوازی از تمام سرمایه و برای متمرکزساختن تمام وسایل تولید در دست دولت استعمال خواهد کرد.» در تقویم انقلابی هژدهم «لوئی بوناپارت» (Louis Bonapart) «مارکس» از «خودشناسی عقلی که توسط‌عملیه‌ای به‌طول یك‌قرن‌تمام‌افکارونظریه‌های‌عتیقوی‌رامنحل‌ونابودمیسازد» سخن‌رانده‌است. طبقهٔ کارگر است که آگاهی کاذب‌و دروغی جامعهٔ سرمایه داری را خراب‌و ویران خواهد ساخت و آگاهی صحیح وحقیقی جامعهٔ بدون طبقات رابروی کار خواهدآورد. ولیکن ناکامی انقلابات(۱۸٤۸)صدمه‌وبرگشتی بزرگ به تحولات‌مترقیانه‌ای بود که‌چون «مارکس» آغازبکار کردقریب‌الوقوع‌معلوم‌میشدند. قسمت‌اخیر قرن‌نزدهم درمحیطی سپری گردید که هنوزتا اندازهٔ‌معتنابهایی عصر کامگاری، رفاهیت‌وامنیت بود. تاتغییروتبدیل‌قرن، ما انتقال به‌دوره معاصرتاریخ را تکمیل نمیکنم که دران وظیفه‌اساسی عقل‌دیگرشناختن وفهمیدن قوانین آفاقی‌نیست که بررفتاروکردار انسان درجامعه حاکمیت داردبلکه‌جامعه‌وافراد راشکلی جدید ونوین دادن‌است که‌آنراباعمل ارادی‌وشعوری‌تشکیل میدهند. صنف‌یاطبقه‌در «مارکس» گرچه‌بدقت‌وصراحت‌تعریف‌نشده‌است رویهمرفته‌بحیث‌یك‌مفهوم‌آفاقی‌باقی‌میماند.

که باید از طریق تحلیل اقتصادی به‌ثبوت رسانیده شود .

در «لینن» (Lenin) تأکید از «صنف یا طبقه» به «حزب» منتقل میگردد که پیش قراول صنف یا طبقه را تشکیل میدهد و در آن عنصر ضروری صنف شناسی یا آگاهی از صنف را تزریق میکند .

در «مارکس» ایدیالوجی اصطلاحی است منفی- محصولی از آگاهی کاذب ودروغی نظام سرمایه‌داری جامعه. در «لینن» ایدیالوجی بین البین (مستوی) یا مثبت میشود عقیده ای که توسط جمعیتی نخبه وبرگزیده زعما و پیشوایان صنف یا طبقه شناس در توده ای از کارگران صنف یا طبقه شناس بالقوه تزریق و تنمیه میگردد تربیت وسرشتن صنف‌شناسی عملیه ای خود بخود یا آتوماتیك نیست بلکه وظیفه ای است که باید انجام داده شود .

مفکری بزرگ دیگر که درزمان وعصرما ، بعدی تازه به عقل افزوده است «فروید» (Freud)- میباشد امروز «فروید» تااندازه‌ای بحیث شخصیتی معمائی مانده است. ازنگاه تربیت وسوابق ، وی شخص لبرال قرن نزدهم وطرفدار استقلال افراد درسیاست واقتصادوغیره بود. و بدون شك وتردید فرضیه عمومی لاکن غلط تناقض وتضاد اساسی بین فرد وجامعه راقبول کرده بود. «فروید» انسان رابیشتر بحیث یك موجود بیولوجیك می شناخته تایك موجود اجتماعی ومایل بود که محیط اجتماعی راچیزی تلقی کند که ازنگاه تاریخ ثابت ومعین بوده نه چیزیکه خود انسان آنراخلق میکند وتغییرشکل میدهد واین عملیه خلق کردن وتغییرشکل دادن دایماً جریان دارد پیروان «مارکس» یا «مارکسست» ها همیشه اورا موردحمله وانتقاد قرارداده‌اند که وی همیشه مسایل اجتماعی راازنگاه فرد مطالعه میکند وازهمین جهت اورا بحیث فردی ارتجاعی تقبیح کرده‌اند واین اتهام که درمقابل خود «فروید» تنها تااندازه‌ای صحت داشت توسط مکتب «نیوفرویدین» (neo-Freudian school) درایالات متحدهٔ امریکا کاملاً بجاوموجه ثابت گردیده. پیروان این مدرسه عقیده دارند که سوءتوافق درفردجبلی

وذاتی است وباساختمان جامعه ارتباطی ندارد موضوع توافق وتطابق فردرابه محیط وظیفهٔ اصلی واساسی روانشناسی میدانند این اتهام معروف دیگرعلیه «فروید» که وی رول عنصرغیرعقلی رادرامور بشربسط وتوسعه داده است سراپادروغ است واین اتهام مبنی براشتباهی نمایان بین تشخیص عنصرغیرعقلی دررفتارو کردارانسان وآئین غیرعقلی میباشداینکه آئین غیرعقلی دردنیای انگلیسی زبان امروزه وجود داشته وبیشترمشتمل برناچیزشماری واستخفاف مؤفقیت های بزرگ واستعداد ونیروهای نهفته عقل است متأسفانه حقیقت دارد. واین جزء موج جاریه بد بینی ومحافظه کاری مفرطاست که ازان پسانترحرف خواهیم زد. لاکن این آئین از «فروید» سرچشمه نگرفته زیراوی طرفداراصالت عقل بدون حایزبودن شرایط و صفات لازمهٔ آن وبلکه ازاین لحاظ ابتدائی بود. آنچه «فروید» انجام دادبسط وتوسعه ساحهٔ علم ودانش مابود باین طریق که ریشه های غیرشعوری کرداربشری راکشف وبدسترس شعوروآگاهی وتحقیق عقلی گذاشت. واین درحقیقت بسط وتوسعه قلمرو عقل وافزایش درقدرت انسان بودکه نفس خودرابفهمد وبشناسد واداره ونظارت کندوبنابران برمحیط خودکنترول خودرا قایم سازد واین امرموفقیتی انقلابی ومترقی رانمایش میدهد. ازاین لحاظ «فروید» کار «مارکس» راتکمیل میکند نه تردید وتکذیب. فروید به دنیای معاصرتعلق داردبدین معنی که وی باوصف اینکه خودش ازمفکورهٔ فطرت بشری ثابت وغیرمتغیرخودراکاملاً آزادساخته نتوانست آلات وافزاربرای فهم وادراك عمیق ریشه های رفتاروکردارانسانی وبدین طریق برای تعدیل دانسته وشعوری آن توسط عملیه‌های عقلی مهیاساخت.

ارزش واهمیت مخصوص «فروید» برای مؤرخ دوگانه است. اولاً «فروید» آخرین میخ رادرتابوت این اشتباه کهن کوبیده است که انگیزه هاوبواعثی که انسانها ادعا یاعقیده دارند دراثر آنها مصدرعمل یا اقدامی گردیده اندبرای توضیح عمل وکردار آنها کافی است: این مؤفقیتی است منفی که تا اندازه‌ای ارزش واهمیت دارد گرچه

این ادعای مثبت بعضی طرفداران جدی و باحرارت که باروش های تحلیل روحی میتوان بر کردار مردان بزرگ تاریخ روشنی انداخت باید خالی از مبالغه تلقی نگردد. روش تحلیل روحی بروی تحقیق و پرسش دقیق مریضی که تحت تحقیق و معاینه قرار دارد استوار است شما نمیتوانید که از مرده چنین تحقیق و پرسش بعمل آورید. ثانیاً «فروید» کار «مارکس» را تقویت کرده مؤرخ را تشویق و تشجیع میکند که نفس و موقف خود را در تاریخ مورد بررسی و تحقیق قرار دهد و انگیزه و بواعثی - شاید انگیزه‌ها و بواعث نهفته - را که رهنمای او در انتخاب موضوع یا دوره و در انتخاب و تعبیر و تفسیر حقایق بوده و زمینه ملی و اجتماعی را که زاویه نگاه او را تعیین کرده است و تصور آینده را که تصور او را در بارهٔ گذشته شکل و صورت میدهد، تحقیق و تدقیق کند از وقتیکه «مارکس» و «فروید» افکار و نظریات خود را نوشتند مؤرخ هیچ عذر و بهانه‌ای ندارد تا خود را بحیث فردی مجرد و مجزا تصور کند که در خارج جامعه و خارج تاریخ ایستاده است. این عصر عصر خود شناسی است. مؤرخ میتواند بداند و باید بداند که وی چه میکند این انتقال به دنیائی که آنرا معاصر خوانده‌ام یا بعبارهٔ دیگر بسط و تمدید وظیفه و قدرت عقل به حوزه ها و ساحه‌های دیگر، هنوز کامل و تمام نیست و این جزء تحولی انقلابی است که قرن هشتم از بین آن عبور میکند. میل دارم بعضی از علایم مهم و عمدهٔ این انتقال را مورد امتحان و تحقیق قرار دهم. اجازه بدهید با علم اقتصاد آغاز کنم تا سال (۱۹۱٤) عقیده در قوانین آفاقی اقتصادی که بر کردار اقتصادی انسانها و ملل حکمفرمائی داشته و آنها در برابر قوانین مذکور تنها بزیان و نقصان خویش پافشاری کرده میتوانستند هنوز تقریباً از اعتراض و انتقاد محفوظ و مصون بود دوره های تجارت، ترقی و تنزل قیمت بیکاری توسط قوانین مذکور مشخص و معین میگردید. تا سال ۱۹۳۰ هنگامیکه بحران بزرگ اقتصادی شروع گردید نظریه عمده و مهم همین بود. از آن ببعد امور به سرعت زیادی به جنبش در آمد. در سالهای عشره چهارم قرن موجود مردم دربارهٔ خاتمه انسان اقتصادی بحرف زدن آغاز کردند مقصود آنها انسانی بود که دایماً

درتلاش وجستجوی منافع وانترست های اقتصادی خویش طبق قوانین اقتصادی بود وازان تاریخ به اینطرف هیچکس بجزچند نفر« اصحاب کهف » قرن نزدهم بـه قوانین اقتصادی باین مفهوم عقیده ندارد. امروزعلم اقتصاد سلسله‌ای از معادلات ریاضی نظری یامطالعه ای عملی بعضی مردمی گردیده‌است که دیگرانرابهرطرف تیله میکنند. تحول بیشتر محصول ونتیجه‌انتقال ازسرمایه داری انفرادی‌به سرمایـه داری به پیمانه بزرگ میباشد مادامیکه‌مؤسس یامنتظم وتاجرانفرادی غـلبه وتفوق داشتند چنین بنظرنمی‌آمد که احدی‌اقتـصاد راکنترول‌یابطریقی مهم و قابل توجه تأثیری بـران وارد سازد. خبط واشتباه قوانین و عملیه های غیرشخصی ونامرئی حفاظت گردیده بود. حتی بانك انگلیند درروزهای بزرگ ترین اقتدارخود بحیث یك اداره کننده ومنتظم ما هرتصورنمیگردید بلکه‌بحیث‌ثباتی اتوماتیك‌نمای‌آفاقی تمایلات اقتصادی‌تلقی‌میشد. لاکن باانتقال ازاقتصاد آزاد ولاقید به اقتصاد تنظیم شده (خواه اقتصاد تنظیم شدهٔسرمایه داری یااقتصاد تنظیم شده سوسیالستی بـاشد خواه تنظیم ورهنمائی ازطرف شرکت هاوکمپنی های سرمایه داربزرگ ظاهراً خصوصی وانفرادی یادولت‌بعمل آید)این‌خبط واشتباه از بین رفت. این نکته واضح میشودکه بعضی مردم پاره ای از تصمیمات رابرای بعضی مقاصد وهدف هااتخـاذ میکنند واین تصمیمات مسیراقتصادی‌ماراتعیین مینماید. امروزهر کس‌میداندکه‌قیمت روغن یاصابون دراثراطاعت ازکدام قانون‌آفاقی عرضه‌وتقاضاتغییرنمیکند هرکس میداند یاتصورمیکندکه میداندکه بحرانات اقتصادی وبیکاری ساختهٔ دست خـود انسان‌است. حکومتهااعتراف‌وفی الحقیقت‌ادعامیکنندکه‌آنهامیدانند چطوربحرانات اقتصادی وبیکاری راچاره‌نمایند. انتقال وتحول‌ازاقتصادخودسرانه به اقتصادطرح وپلان گزاری‌شده، ازنادانسته وغیرشعوری به دانسته وشعوری، ازعقیده درقوانین اقتصادی آفاقی به این عقیده که انسان ازبرکت سعی و عقل‌خودمیتواند آقاوبا دار سرنوشت اقتصادی خود باشد، صورت گرفت. سیاست اجتماعی دست بدست‌همراه

سیاست اقتصادی رفته است ودرحقیقت سیاست اقتصادی درسیاست اجتماعی آمیخته ومندمج شده است .اجازه دهیدتاازجلد آخرنخستین تاریخ جدید کیمبرج، منتشرهٔ سال ۱۹۱۵ تبصره‌ای بسیار برازنده‌ازنویسنده‌ای که‌اصلاً «مارکسست» (Marxest) نبود وغالباً از«لینن»، هرگزنشنیده بود در اینجا ذکرمیکنیم :

«عقیده در امکان اصلاح اجتماعی بوسیلهٔ جد وجهد دانسته وشعوری جنبشی برجسته وعمدهٔ دماغ اروپائی است .این عقیده جانشین حریت بحیث داروی همه درد هاشده است. رواج وتداول آن درزمان حال بهمان اندازه مهم ودارای آینده درخشان است که عقیده درحقوق بشردروقت انقلاب فرانسوی بود.»

امروز پنجاه سال بعد ازنوشته شدن عبارت متذکره فوق، بیشتر ازچهل سال بعداز انقلاب روسیه وسی سال بعد ازبحران بزرگ اقتصادی این عقیده شکل عادی ومعمولی رابخرد گرفته است وانتقال وتحول ازتسلیم وسرنهادن به قوانین اقتصادی آفاقی که باوصف عقلی بودن مفروضی ماوراء اداره واختیارانسان بود به عقیده درظرفیت و لیاقت انسان که درپرتوسعی وعمل دانسته وشعوری میتواند سرنوشت اقتصادی خود راتنظیم وکنترول کند، به نزدمن پیشرفتی درتطبیق عقل به امورانسانی ولیاقت واستعداد مزیدی درانسان معلوم میشود تاخودراومحیط خودرابشناسد وحاکمیت خود رابرخود ومحیط خود قایم سازد آماده‌ام که این تحول رادرصورت لزوم بنام قدیم «ترقی» یاد کنم.

برای حرف زدن مفصل دراطراف عملیه های مشابه ومماثل درزمینه وساحه‌های دیگرجاری وفعال است وقت وفرصت ندارم. طوریکه مشاهده کردیم اکنون حتی ساینس نیز کمترعلاقه دارد تاتحقیق کرده قوانین آفاقی طبیعت را اثبات کند. وبیشتر متوجه است تافرضیه های رهنمای کارطرح وترتیب دهدتاانسان بوسیله آنهاطبیعت رابرای هدف هاومقاصدخود افسار کندومحیط خود راتغییربدهد. نکته مهمتراین است که انسان بااستعمال وتطبیق دانسته وشعوری عقل نه تنها به تغییرمحیط خود بلکه

به‌تغییر خویشتن نیز دست زده است. در پایان قرن هژدهم «مالتس» (Malthus) در یك اثر ممتاز وتاریخی خود سعی کرد تاقوانین آفاقی نفوس را ثابت کند که مانند قوانین مارکیت «آدم‌سمت» بدون اینکه احدی از عملیه آگاهی داشته باشد فعالیت نماید. امروز هیچکس عقیده به چنین قوانین آفاقی ندارد لاکن کنترول نفوس یك موضوع عقلی وشعوری سیاست اجتماعی گردیده است. مادرعصرخویش تمدیددورهٔ حیات انسان رادراثرجدوجهد بشری مشاهده کرده ایم وتغییرموازنه بین نسل‌هارادرنفوس خود دیده ایم ماازادویه ای شنیده ایم که دیده ودانسته برای تأثیر انداختن برکردار انسانی استعمال میشود ونیزازعملیات جراحی خبرداریم که برای تغییرداد ن کرکتر وشخصیت انسان انکشاف یافته. انسان وجامعه هردود ستخوش تغییروتحول شده اند ودراثرجد وجهدشعوری وارادی انسان درجلوچشمان ماتغییرداده شده‌اند. لاکن مهمترین این تحولات غالباً آنهائی بوده اند که دراثرانکشاف واستعمال طریقه های جدید تلقین وتدریس بعمل آورده شده‌اند. امروزمربیون درتمام سویه‌هابیشتروبیشتر علاقه شعوری‌وارادی دارندتا معاونت های لازمه‌نموده جامعه را شکلی مطلوب ودلخواه‌بدهندودرنسل جوانان آینده طرزتلقی وصداقت‌ووفاداری‌وافکارشایستهٔ آن نوع جامعه‌راتزریق‌وتربیه کنند. امروزسیاست تربیوی جزی لاینفك هرسیاست اجتماعی است که باساس عقل ودانش طرح وپلان گزاری شده باشدوظیفهٔ اولیه عقل درتطبیق آن بانسان‌درجامعه دیگرمحض تحقیق نیست بلکه وارد ساختن تغییروتحول است واین آگاهی زیاد ازقوت وقدرت انسان دراصلاح، تنظیم واداره امورراجتماعی اقتصادی وسیاسی ازطریق تطبیق عملیه ها ی عقلی درنظرم یکی ازجنبه های مهم وبزرگ انقلاب قرن بیستم معلوم میشود. این‌بسط وتوسعه‌عقل محض جزء عملیه‌ای است که دریك بخش گذشته آنرا« تفرد » خواندم که عبارت ازتنوع وتطور مهارتها وپیشه هاوفرصت ها میباشند وازملازمات وضمایم مدینتی روبه پیشرفت وترقی است. شاید نتیجه اجتماعی مبسوط وجامع انقلاب صنعتی افزایش مترقی

به‌تعداد اشخاص بوده که فکر کردن وبکار انداختن عقل خود را یادمیگیرند. در برطانیه عظمی احتراص برای رعایت اصول تدریج طوری است که این نهضت بعضی اوقات به مشکل محسوس میباشد. ما به افتخارات وامتیازات تعلیم وتربیت ابتدائی عمومی برای بهترین قسمت قرن اتکاوقناعت کرده ایم وهنوز بطرف تعلیم وتربیه عالی عمومی بفاصله یاسرعت زیاد پیش نرفته‌ایم. این حقیقت درزمانیکه ما پیشواوپیشقدم دنیا بودیم چندان اهمیتی نداشت. ولی اکنون اهمیتی بزرگتر دارد زیرا دیگران دراثر تعجیل بیشتر ازخودماونظر باینکه دراثر تحول تخنیکی سرعت رفتار درهرجا افزایش یافته‌است، ازماجلوتر رفته‌اند. ، زیراانقلاب اجتماعی، انقلاب تخنیکی وانقلاب علمی همه جزءوقسمت عین عملیه‌اند. اگرشمامثالی علمی برای عملیه «تفرد» آرزو داشته باشید درظرف پنجاه‌یاشصت سال گذشته‌تنوع بزرگ تاریخ، ساینس، یا کدام ساینس مشخص وانواع واقسام بی اندازه زیاد اختصاصی را که این «تفرد» بدسترس بشرمیگذارد تحت مطالعه ومداقه قرار دهید. امامثالی بمراتب برجسته وجالب تر این عملیه بسویهٔ مختلف به نزدم موجود است. بیشتر ازسی سال پیشتر افسری عالیرتبهٔ نظامی جرمنی که برای بازدید از اتحادشوروی رفته بود به تبصره‌های تنویر کننده یك نفرافسرشوروی مربوط به تشکیل قوهٔ فضائی سرخ گوش داد :

«ما روسها هنوز باید به‌مواد بشری ابتدائی بسازیم. مامجبور هستیم که ماشین پرواز را بانوع پروازکننده (پیلوت) ای که بدسترس ماست متوافق گردانیم بهمان حدواندازه ایکه‌مادر انکشاف وتربیت تیپ جدیدی ازانسانها موفق وپیروزمند باشیم، انکشاف تخنیکی ماده‌نیز تکمیل خواهدشد. دوفکتورمذکور یکدیگر را مشروط ومقیدمیسازند. انسانهای ابتدائی رانمیتوان درماشین های مغلق وپیچیده جاداد.»

امروز محض یك نسل پسان ترمیدانیم که‌ماشین های روسی دیگرابتدائی نیستند وملیون‌ها مردوزن روسی که‌این ماشین‌ها را طرح ودیزاین میکنند، میسازندوبکار می‌اندازند، نیزابتدائی نمیباشند. بحیث یك نفر مؤرخ بیشتر به پدیده وکیفیت اخیر

علاقه‌مند میباشم. عقلی‌ساختن تولید چیزی بمراتب مهمتری‌راافاده میکند که عبارت ازعقلی ساختن انسان‌است. امروزدرتمام روی‌دنیا انسانهای ابتدائی‌استعمال‌ماشین مغلق‌وپیچیده‌رامی آموزند ودرنتیجهٔ این کار فکر کردن وبکارانداختن عقل خود را یادمیگیرند. انقلابی که‌شما میتوانیدآنراانقلاب اجتماعی بخرانیدومن آنرادرمبحث موجود بسط وتوسعه‌عقل خواهم خواند تنها آغازیافته‌است. اما به سرعت مبهوت کننده ای‌پیش‌میرودتاهمراه پیشرفت‌های محیرالعقول تخنالوجیك نسل اخیر دوش بدوش وبرابر باشد واین‌بعقیده‌ام یکی‌ازجنبه های‌مهم ومشخصات بزرگ انقلاب قرن بیستم مامیباشد.

اگر دراین‌نقطه‌خطرات وجنبه‌های مبهم ومخفي رولي‌راکه‌برای عقل دردنیای معاصرمعین ومقرر کرده‌اند ملاحظه‌واظهارنکنم موردانتقاد بعضی ازبدبینان‌وشکاکان واقع خواهم‌شد. درقسمت های‌سابق ترخاطر نشان ساختم که تفر دروز افـز و ن به‌مفهومي که‌بیان‌یافت بهیچوجه‌دلالت واشارت برضعیف شدن‌فشار ها ی اجتماعی برای‌موافقت ومطابقت، یکرنگی ویکنواختي نمیکند. فی‌الواقع این‌یکی‌از معضلات جامعه، جدیدپیچیده مااست. تعلیم‌وتربیت که‌آله‌ووسیله‌ای حتمی وقوی درتسهیل وتسریع، بسط وتوسعه استعداد هاوفرصت‌های‌انفرادی وبنا برین محرك و باعث تفرد متزاید است درعین‌زمان آله ووسیله‌ای قوی دردست‌دسته‌های ذی‌منافع‌برای تأمین‌وتقویت یکرنگی‌ویکنواختی اجتماعي میباشد. اکثراوقات‌التماس‌هائی که برای برودکاست وتلویزیون مسؤول تریامطبوعات مسؤول‌ترشنیده میشوند، دراول وهله برخلاف وضد بعضی پدیده های منفی میباشند که‌تقبیح آنهاآسان و سهل‌است.

لاکن‌بزودی‌التماس‌هایی برای‌استعمال‌این آلات‌ووسائل قوی بمنظورتلقین وتعلیم‌توده میشوند تادرآنهاذوق‌های‌مطلوب‌وپسندیده، وآراءونظریات نیك ومستحسن ترزیق گردد. ومعیاربرای‌مطلوبیت ومستحسن بودن درذوق‌ها وآراءونظریات‌موردقبول

جامعه پیدا میشود. همچو اقدامات ومجاهدات در دست کسانیکه آنهارا تقویت و ترقی میدهند عملیه های ارادی و شعوری بوده، وبدین منظور طرح گردیده‌اند که از طریق اصلاح وتربیت اعضای منفرد، جامعه را به‌سمت وهدف مطلوبه شکل وصورتی جدید بدهند. مثال های برجستهٔ دیگر این خطرات را اعلان کنندگان تجارتی وپروپاگندچیان سیاسی مهیا میسازند. فی الواقع این دورول اکثر اوقات جفت وجوره میشوند.

در ایالات متحدهٔ امریکا بطور واضح ونمایان ودر برطانیه عظمی قدری کمرو تر، احزاب وکاندیدها اعلان کنندگان مسلکی را استخدام میکنند تا برای مؤفقیت آنها کارنمایند. گرچه هردو طریقه ظاهراً ورسماً متمایز اما بطور قابل ملاحظه‌ای مشابه اند. اعلان کنندگان مسلکی وسران دیپارتمان های پروپاگند احزاب بزرگ سیاسی مردان فوق العاده هوشیار وزرنگ اند که تمام وسایل وتدابیر عقلی را برای موفقیت دروظیفه خود بکار می اندازند. مگر عقل طوریکه دردیگر مثالها وموارد مطالعه وملاحظه کردیم محض برای تحقیق وکاوش استعمال نمیشود بلکه برای مقاصد عملی وسودمندونه بصورت استاتیك وساکن بلکه بشکل دایناميك وفعال مورد استعمال قرار داده میشود. اعلان کنندگان مسلکی ومنتظمان مجادلات حزبی باحقایق موجود وفعلی اصلاً علاقهٔ ندارند. آنها به چیزی علاقه دارند که مستهلك یامنتخب در دم حاضر به آن معتقد است وآنرا باور و قبول میکند یاآنرا تنها تاجایی میخواهد که در نتیجهٔ نهایی داخل میگردد. بعبارهٔ دیگر چیزیکه مستهلك یامنتخب در اثر تشویق و تلقین ماهرانهٔ اعلان کننده وغیره وادار گردد که باور کند یا بخواهد علاوه بران ازمطالعه روانشناسی توده آموخته اند که طریقی سریعترین ومؤثرترین برای قبول نظریات آنهارجوع و توسل به‌عنصر غیرعقلی درساختمان مشتری ومنتخب است، بنا بران تصویریکه درمقابل چشم ماقرار دارد تصویریست که دران مردنخبه وبرگزیدهٔ از اهل صنایع مسلکی یاقائدان حزبی ازطریق عملیه های عقلی که نسبت بسابق بدرجهٔ عالی تری انکشاف یافته بمقاصد خود نایل میشود بدین ترتیب که نامعقولی وبی منطقی

توده‌را درك‌وازان سؤ استفاده میکند، رجوع وتوسل اصلاً به عقل نیست بیشتر به روشی است که «اوسکر وایلد» (Oscar Wilde) آنراضربه‌رساندن درپائین عقل و خرد خوانده‌است، پیشرفت میکنددراینجا تصویر راتااندازهٔ مبالغه آمیزتر، ترسیم کرده‌اند، ازخوف اینکه مبادا متهم گردند، خطررا کمتر تخمین کرده‌اند. لاکن تصویر مذکور بطور کلی صحیح ودرست است وبسهولت میتوان آنرا بدیگر ساحه ها تطبیق کرد. درهرجامعه دسته های حاکمه تدابیر ووسایلی راکه بیشتر یاکمتراجباری اند بمنظور تنظیم، اداره وکنترول فکرورای عامه بکار میبرند. این متود بعدتر ازمتود دیگری معلوم میشود زیرا سوء استعمال عقل راتشکیل میدهد.

بجواب این اتهام جدی ومتکی براساس محکم، تنهادوحجت دارم: نخستین حجت مشهور ومعروف است که هراختراع، هرابداع، هرتخنیک جدید که درطی تاریخ کشف گردیده دارای پهلوهای منفی ومثبت هردو بوده است. شخصی بائیست همیشه بارمصرف رامتحمل گردد. نمیدانم چقدرمدت بعدازاختراع طباعت بود که منتقدان خاطرنشان کردند که طباعت انتشارافکاروآراء غلط راآسان ساخت امروزامری عادی ومعمولی است که بر فهرست مرگ وتلفاتیکه بروی جاده‌هاازظهوراتوموبیل بمیان آمده است اظهارتأسف میکنند حتی بعض ساینتست ها ازاینکه طریقه ها ووسایلی رابرای آزادساختن انرژی ایتمی کشف کرده انداظهار تأسف وندامت مینمایند زیرااین کشف برای مقاصد مخرب وتباه کن استعمال شده میتواندواستعمال هم شده است. چنین اعتراضات درگذشته مفید ثابت نشده وغیر محتمل بنظر میخورد که در آینده نیز برای متوقف ساختن پیشرفت کشفیات واختراعات تازه مؤثرثابت شود. آنچه، ماازتخنیک هاوقوای نهانی تبلیغات وپروپاگند توده آموخته ایم، محوو سترده شده نمیتواند. دیگر امکان ندارد که به دموکراسی انفرادی به پیمانهٔ کوچکی که ازطرف «لاک» (Locke) پشتیبانی میگردید یابه تیوری لبرال که درسالهای وسطی قرن نزدهم دربرطانیهٔ عظمی قسماً تحقق یافته بود، باز گشت. عیناً همانطوریکه دیگرنمیتران به سرمایه داری اسپ و گادی یاسرمایه‌داری

آزادو خودسرانه رجعت نمود، اماجواب صحیح ودرست این است که این شرور و بدیها مصلح خود رانیز باخود می آورند. چاره وعلاج در آیین نامعقولیت یاترک رول جامع ومبسوط عقل در جامعهٔ جدید وعصری نیست بلکه آگاهی مترقیانه از رولی است که عقل بازی کرده میتواند. این آگاهی باید هم از پائین وهم از بالا باشد. این خیالی خام ورویائی غیر عملی نیست، در این وقتی که انقلاب تخنیکی وعلمی مارا مجبور ساخته است تابه تمام سویه های اجتماع بطور متزاید وروز افزونی از عقل استفاده کنیم وعقل را بکار اندازیم. مانند هر پیشرفت بزرگ دیگر در تاریخ، این پیشرفت نیز دارای مصارف وضایعاتی از خود میباشد که باید پرداخته شود، ودارای خطراتی میباشد که باید مقابله کرده شود. معهذا، علی الرغم شکاکان وبدبینان وپیمبران مصیبت وبلای ناگهانی مخصوصاً در بین مفکران کشورهائی که موقعیت ممتاز سابق آنها ضعیف ومتزلزل گردیده، شرمسار نخواهم بود اگر آنرا بصفت مثالی بارز ترقی در تاریخ تلقی کنم. وشاید این قابل ملاحظه ترین وانقلابی ترین پدیده عصر ما باشد.

جنبهٔ دوم انقلاب مترقی که ما از بین آن میگذریم، شکل تغییر یافتهٔ دنیا میباشد، دورهٔ بزرگ قرن پانزدهم وشانزدهم که در آن دنیای قرون وسطی بالاخره متلاشی وویران گردید واساسات دنیای جدید نهاده شد، با کشف براعظم های جدید وانتقال مرکز ثقل دنیا از سواحل مدیترانه به سواحل اوقیانوس اطلس شهرت وامتیاز یافته است. اما تغییر وتحولی که مولود انقلاب فرانسوی بود دارای نتیجهٔ جغرافیائی از خود بود بدینطریق که دنیای جدید را دعوت کرد تا موازنهٔ دنیای قدیم را اصلاح وجبران کنند. لاکن تحولاتی که انقلاب قرن بیستم بوجود آورده نسبت به هر تحولی دیگر که از قرن شانزدهم ببعد بوقوع پیوسته بمراتب جامع تر وفراگیرنده تر اند. بعد از چهار صد سال مرکز ثقل دنیا بطور قطعی از اروپای غربی تغییر مکان کرده است. اروپای غربی معهٔ قسمت های دور و بعید دنیای انگلیسی زبان یکی از ضمایم براعظم امریکای شمالی گردیده است. این براعظم را اگر خوش داشته باشید میتوانید توده یا انباری بخوانید که

در آن ایالتهای متحدهٔ امریکا هم بحیث دستگاه تولید نیرو و هم بحیث برج مراقبت و کنترول خدمت میکند و نه این یگانه تحول یا مهمترین تحول است. بهیچوجه روشن و واضح نیست که مرکز ثقل دنیا اکنون در دنیای انگلیسی زبان با ضمیمهٔ اروپای غربی آن قرار دارد یا برای مدت درازی در آنجا باقی خواهد ماند. چنین بنظر میخورد که تردهٔ ارضی بزرگ روپای شرقی و آسیا با امتدادات آن در افریقا میباشد که امروز در امور دنیا ابتکار را بدست آورده. اصطلاح «شرق تحول ناپذیر» امروز بطور بارزی کهنه و فرسوده شده است. بیائید نگاهی سریع به تحولاتی که در آسیا در قرن موجوده صورت گرفته بیندازیم. داستان با اتحاد انگلیس و جاپان در سال (۱۹۰۲) آغاز میابد و این اولین بار است که کشوری آسیائی در حلقهٔ محفوظ قوای بزرگ اروپائی شامل میشود. شاید این امر بحیث یک تصادف تلقی شود که جاپان ترفیع و پیشرفت خود را بوسیلهٔ مبارزه با روسیه و شکست دادن آن اعلام و اشتهار کرد، و در نتیجه اولین جرقه‌ای را روشن گردانید که انقلاب بزرگ قرن بیستم را مشتعل ساخت. مقلدان انقلابات فرانسوی (۱۷۸۹) و (۱۸۴۸) اروپائی بودند. نخستین انقلاب روسی در (۱۹۰۵) هیچ انعکاسی در اروپا تولید نکرد لاکن مقلدانی در آسیا پیدا کرد چند سال بعد انقلاباتی در ایران، ترکیه و چین رخ داد. جنگ اول گیتی بطور حقیقی جنگی عمومی نبوده بلکه جنگی داخلی اروپائی بود. بفرض اینکه موجودیتی بحیث اروپا وجود داشت، و نتایجی جهان شمول بار آورد که مشتمل بر تنبیه انکشاف صنعتی در چندین کشور آسیائی و تحریک احساسات ضد اجانب در چین ایقاظ حس ملت خواهی و استقلال طلبی در هند و آغاز حس ملیت عرب بود. انقلاب (۱۹۱۷) روسی انگیزه‌ای مزید و فیصله کننده مهیا ساخت. چیزیکه در اینجا مهم بود این بود که زعما و پیشوایان دایماً در انتظار و جستجوی مقلدان و پیروان در ممالک اروپائی بودند لیکن این انتظار و جستجوی ایشان بیفایده ثابت شد. و بالاخره آنها را در آسیا یافتند. اروپا بود که «تحول ناپذیر» گردیده بود و آسیا به جنبش و حرکت آمده بود. لازم نیست که این داستان معروف را تا وقت حاضر ادامه دهم. مؤرخ به مشکل هنوز در موقفی است که وسعت و اهمیت

انقلاب آسیائی و افریقائی را ارزیابی و تعیین کند. لاکن انتشار تحولات و عملیه های تخنیکی وصنعتی جدید و توسعهٔ اساسات تعلیم و تربیت وشعور و آگاهی سیاست به ملیون ها نفر از نفوس آسیا و افریقا چهره وسیهای براعظم های مذکور را تغییر میدهند. درحالیکه آینده را دقیقانه دیده نمیتوانیم، هیچ معیار قضاوت را نمیدانم که اجازه ام بدهد که این تحول را چیزی دیگر جز انکشافی مترقی در دور نمای تاریخ گیتی تلقی ومحسوب نمایم شکل تحول یافته دنیا که از این واقعات منتج گردیده انحطاط وتنزلی نسبی را در قدر واهمیت این کشور (برطانیه عظمی) وشاید در قدر و اهمیت کشور های انگلیسی زبان بطور عمومی در امور و مسایل دنیا همراه خود آورده است. لاکن انحطاط وتنزل نسبی، انحطاط وتنزل مطلق نیست وچیزیکه موجب اضطراب وخوف من میشود سیر و جریان ترقی در آسیا و افریقا نیست، بلکه تمایل دسته های حاکمه در این کشور و شاید در کشور های دیگر است که باچشم بسته یا عاری از بصیرت بطرف این واقعات نگاه کرده نسبت به آنها وضعی مردد انه بین غرور و استغنای مملو از سوءظن وتواضع ومدارا و مشحون از ملاطفت را اتخاذ مینمایند ودر یک دلتنگی مشتاقانهٔ فلج کننده برای گذشته باز مستغرق میشوند.

آنچه را بنام بسط وتوسعهٔ عقل در انقلاب قرن بیستم یاد کردم نتایج و اهمیت مخصوص برای مؤرخ دارد، زیرا بسط و توسعه عقل در اصل خود بمعنی خروج وظهور دسته ها و طبقات مردم و براعظم ها، در تاریخ میباشد که تاکنون خارج آن افتاده بودند. در گفتار اول خود اشاره کردم که مؤرخان قرون وسطی تمایل داشتند جامعهٔ قرون وسطی را از عینک مذهب به بینند و عات آن، ماهیت وخصوصیت انحصاری واستثنائی منابع ومدارک ایشان بود. میل دارم این توضیح را قدری بیشتر ادامه دهم. فکر میکنم این مقوله که کلیسای مسیحی «یگانه مؤسسهٔ عقلی قرون وسطی» بوده گرچه بدون شک تا اندازه ای مبالغه است، صحیح و درست میباشد. از آنجا که یگانه مؤسسهٔ عقلی بود بنابر آن یگانه مؤسسهٔ تاریخی بود. وتنها کلیسا در معرض سیر و جریان عقلی انکشاف بود که مؤرخ آنرا

فهمیده میتوانست. جامعهٔ دنیوی وغیر روحانی را کلیسا تشکیل وتنظیم کرده بود واز خود هیچ حیاتی عقلی نداشت. تودهٔ مردم مانند مردمان قبل از تاریخ به طبیعت تعلق وارتباط داشتند تا به تاریخ. تاریخ جدید وقتی آغاز میگردد که بیشتر مردم به شعور و آگاهی سیاسی واجتماعی وارد میشوند واز دسته‌ها وگروههای مربوط خویش به حیث موجودیت‌های تاریخی که دارای گذشته و آینده‌ای بودند مطلع گردیده و کاملاً در تاریخ داخل میشوند. منتها در ظرف دو صد سال اخیر است که حتی در چند مملکت مترقی وپیشرفته شعور وآگاهی اجتماعی وسیاسی وتاریخی به توسعه وانتشار برای اکثریت نفوس، آغاز کرده است. تنها امروز برای نخستین بار امکان پذیر گردیده است که حتی دنیائی تمام را تصور کرد مرکب از اقوام وملل که به کاملترین مفهوم آن داخل تاریخ گردیده‌اند، ودیگر مایهٔ علاقه وتوجه اداره‌چی استعماری یا عالم انسان شناسی نیستند، بلکه موضوع علاقه وتوجه مؤرخ‌اند، واین انقلابی است در مفهوم وتصور تاریخ به نزد ما. در قرن هژدهم تاریخ هنوز تاریخ مردمان نخبه بود. در قرن نزدهم مؤرخان برطانوی مردانه ومتناوبانه بطرف نظریهٔ تاریخ بحیث تاریخ تمام جمعیت ملی جلو رفتند. «ج. ر. گرین» (JR.Green) که مؤرخی عادی بود، از نوشتن اولین «تاریخ ملت انگلیس» شهرت حاصل کرد. در قرن بیستم هر مؤرخ باین نظریه، عبادت زبانی را ادا میکند یعنی در ظاهر به آن تمایل دارد. گرچه کردار از گفتار عقب مانده است، میل ندارم این قصور ونواقص را مورد بحث قرار دهم. زیرا بیشتر متوجه کوتاهی وناکامی خود بحیث مؤرخان در این امر میباشیم که افق روبه توسعهٔ تاریخ را در خارج این کشور ودر خارج اروپای غربی در نظر نگرفتیم واهمیتی را به آن قایل نشدیم. «اکتن» در راپور (۱۸۹۶) خود تاریخ عمومی را «آن تاریخ که از تاریخ متحد ومرکب تمام کشورها متمایز است» خوانده است. وی ادامه داده میگوید:

«این تاریخ در یک ردیف وسلسله حرکت میکند که ملل واقوام در مقابل آن اهمیت فرعی دارند. داستان آنها بخاطر خود ایشان نقل وروایت نمیشود بلکه از لحاظ ارتباط وتبعیت آنها به سلسله‌ای عالی تر، موافق به مدت ودرجه ایکه به سعادت ومؤفقیت

مشترک نوع بشر خدمت ومعاونت میکنند » .

محتاج تذکر نیست که برای «اکتن» تاریخ عمومی ، طوریکه خودش فکر وتصور کرده بود ، موضوع علاقه و دلچسپی هر مؤرخ جدی بود. فعلاً برای تسهیل رسیدن به تاریخ عمومی باین مفهوم ، چه اقدامی میکنیم ؟

مقصدم درین گفتارها بحث مختصر در اطراف مطالعهٔ تاریخ دراین پوهنتون [کیمبرج] نبوده. لاکن این بحث ، چنان مثال های مهم و برجسته را برای آنچه میخواهم بیان کنم ، بدسترس من میگذارد که اگر از آن خود داری کنم مثل این خواهد بود که از گرفتن «گژدم کاه» اجتناب کرده باشیم و این علامهٔ جبن وبزدلی خواهد بود. درظرف چهل سال گذشته موقعی مهم را برای تاریخ ایالتهای متحدهٔ امریکا در نصاب تعلیم خود داده ایم این پیشرفتی است مهم . اما این قدام تا اندازه ای این خطر را بار می آورد که تنگ نظری ومحدودیت تاریخ انگلستان را که هم اکنون مانند دست مرده بر نصاب تعلیم ماوزن وفشاری سنگین وارد ساخته بایک تنگ نظری مضرتر ومتساویاً خطرناک دنیای انگلیسی زبان تقویت میکند .

تاریخ دنیای انگلیسی زبان درچار صد سال گذشته بدون شک دورهٔ بزرگ تاریخ بوده است. لاکن آنرا بحیث قسمت مرکزی تاریخ عمومی تلقی کردن وهرچیز دیگر را بصفت اجزاء فرعی ومحیطی آن پنداشتن تحریفی تأسف آور پرسپکتیف است. وجیبهٔ پوهنتون است که همچو تحریفات عوام پسند را اصلاح وتصحیح کند . مکتب تاریخ جدید مربوط باین پوهنتون درایفای این وجیبهٔ قاصر ونارسا بنظر میخورد . یقیناً کار غلط ونادرست است که به کاندیدی اجازه داده شود تا برای درجهٔ ممتاز در تاریخ در پوهنتونی بزرگ بدون علم ومعرفت کافی در لسانی جدید غیر از زبان انگلیسی بنشیند . بیائید از سرنوشت شق قدیم وموقر فلسفه در پوهنتون آکسفورد پند وعبرت بگیریم چون علماء باین فیصله ونتیجه رسیدند که آنها همراه انگلیسی سادهٔ روزمره بخوبی گذران کرده میتوانند . واقعاً ظلم است که هیچ تسهیلات ووسایل بلندتر از

سویهٔ کتاب درسی برای کاندیدیکه تاریخ جدید کشوری ازاروپای براعظمی رامطالعه وتحصیل، میکندفراهم ومهیا ساخته نشود. کاندیدی که معلوماتی درامور آسیا، افریقا یاامریکای لاتینی دارد، دراین وقت فرصت خیلی محدودی برای ابرازوارائه آن دراثری به عنوان باکروفر قرن نزدهم «بسط وتوسعهٔ اروپا» بدسترس دارد. این عنوان متأسفانه بامحتویات مناسبت تامی دارد: از کاندیدتقاضا نمیشود تاچیزی راجع به کشورهای دارای تاریخ مهم ومستندمانندچین ویا ایران بداندباستثنای آنچه درحین کوشش ومساعی اروپائیان برای تصرف کشور های مذکور بوقوع پیوست. طوریکه میگویندسخنرانی هایی دراین پوهنتون راجع به تاریخ روس، ایران وچین بعمل می آیدلاکن نه توسط اعضای فاکولتهٔ تاریخ. گویند، عقیده ایکه پنجسال قبل توسط پروفیسور چینی در گفتار افتتاحیهٔ آن اظهار گردید یعنی «چین را نمیتوان خارج جریان بزرگ تاریخ بشری پنداشت» باگوش های کردربین مؤرخان پوهنتون «کیمبرج» اصابت کرده است. اثری که شاید درآینده بحیث بزرگ ترین اثرتاریخی تلقی گرددکه در «کیمبرج» درطی ده سال گذشته به قید تحریر آمده کاملاً درخارج دیپارتمان تاریخ وبدون کدام معاونتی ازطرف آن نوشته شده است: دراینجااشاره به کتاب «علم ومدنیت درچین» تألیف «نیدهام» (Dr.Needham) میکنم واین فکری است تنبیه کننده اگرازجهت این حقیقت نمیبود که این جراحت های داخلی مشخصهٔ اکثرپوهنتون های برطانوی وبطور عموم از مفکران ومنوران برطانوی درسال های وسطی قرن بیستم میباشند، آنهارا بنظر عامه آشکارونمایان نمی ساختم این طنزوکنایهٔ کهنه ومبتذل دربارهٔ کوته فکری وتنگ نظری دوره وکتوریائی «طوفان هادر رودبار- براعظم جدا ومجزا» امروز بدبختانه طنینی موضوعی ومناسب دارد. باردیگر طوفان هادردنیای خارج بشدت زیادبرپاگردیده، ودرحالیکه مادر کشور های انگلیس دور همدیگر جمع آمده وبزبان سادهٔ انگلیسی روزمره بخودما میگوئیم که کشور های دیگر و براعظم های دیگر در اثر کردار فوق العادهٔ خویش ازمواهب وفیوضات مدنیت، مجزاومحروم مانده اند، بعض اوقات

چنین معلوم میشود که گویا خود مادراثر عدم قابلیت یابی میلی خود برای فهمیدن ودرك کردن، خودرا ازجریانات واقعی دنیامجزاءومنزوی ساخته‌ایم .

درجملات مقدماتی گفتار اول خودتوجه‌را به‌فرق وتفاوتی بارزوصریح که‌سالهای وسطی قرن بیستم‌را ازسالهای آخرین قرن نزدهم جدامیسازد، جلب کردم. درخاتمه آرزودارم که‌این فرق وتفاوت راقدری شرح وبسط دهم واگردراین زمینه کلمات «آزادیخواه» و «محافظه کار» را استعمال میکنم بسهولت فهمیده خواهد شد که من آنهارا بحیث عناوین احزاب سیاسی برطانوی مورد استعمال قرارنمیدهم وقتیکه «اکتن» ازترقی و پیشرفت حرف‌زد او بعبارهٔ مفکورهٔ متداول «اصالت تدریج» (Gradualism) برطانوی فکرنکرد. «انقلاب یاچنانچه‌مامیگوئیم «لبرالزم» اصطلاح مهم وقابل توجه ازیك مکتوب (۱۸۸۷) میباشد. دریك گفتارخودراجع به‌تاریخ جدید، ددسال پسان تر گفت که: «روش ومیتودترقی جدید، انقلاب بود» ودر گفتاردیگراز «ظهورافکارعمومی که ماآنرا انقلاب میخوانیم» حرف‌زد. واین نکته دریکی ازیاد داشت های خطی نشر ناشدهٔ اوشرح داده‌شده‌است. «ویگ» (Whig) «ازطریق مصالحه حکومت کرد: «لبرال فرمانروائی افکاررا آغازمیکند» . «اکتن» معتقد بود که «فرمانروائی افکار» به‌معنی «لبرالزم» و لبرالزم بمعنی انقلاب بود. دردوران حیات «اکتن» لبرالزم هنوز بحیث قوه‌ای فعالهٔ برای تحول اجتماعی استهلاك نگردیده بود. درروزگارما آنچه ازلبرالزم باقی مانده است در هرجا عاملی محافظه کاردرجامعه‌شده‌است. بی معنی خواهدبود اگرامروزرجعت وبازگشت به «اکتن» تبلیغ شود. لاکن مؤرخ علاقه و انترست دارد تانخست نظریهٔ «اکتن» راتعیین وثانیاً نظریهٔ اورا بانظریهٔ مفکران معاصرمقایسه کند، وثالثاً تحقیق وتجسس نماید که کدام عناصردرنظریهٔ او هنوزصحیح ودرست خواهد بود.

دراین شکی نیست که نسل معاصر «اکتن» ازاعتمادبه‌نفس مغرورانه‌و خوش بینی مفرط خساره وزیان دیدند، وماهیت متزلزل وناپایدار ساختمانی را که بروی آن عقیده وایمان نسل مذکور قرارداشت، پوره‌وبصورت کافی درك نکرده بودند. معذالك مالك

دوچیز بودند که امروز مابهردوی آن ها احتیاج مبرمی داریم حس تحول بحیث عاملی مترقی درتاریخ، عقیده وایمان به عقل بصفت رهنمای مادر فهمیدن معضلات و پیچیدگی های آن .

اکنون بیائیدتا به بعض صداهای عشرهٔ ششم قرن حاضر گوش بنهیم. دریکی از گفتارهای سابق تراظهاررضایت وخوشنودی «سرلویس نامیر» (Sir lewis Namier) را تذکر دادیم که فرموددرحالیکه «راهها حل وچاره‌های عملی» برای «مسایل واقعی» جستجو میگردد، « پروگرامها و آیدیال ها ازطرف هردوحزب فراموش میشود » و این را موصوف بحیث علامه ای از «رشدو کمال ملی» تعریف کرده است .

من مشتاق وشیفتهٔ تمثیلات این دورهٔ حیات افراد و دورهٔ حیات ملل واقوام نیستم واگر همچوتمثیلی بکاربرده شود، انسان تحریك میگردد تاسوال نماید. وقتیکه ازمرحلهٔ «رشدو کمال» میگذریم، چه واقع میشوداماچیزیکه موجب علاقه ودلچسپی ام میشود، تفاوت وتباین بارزبین عملی وواقعی است که ستوده میشوند و« پروگرامها وایدیال ها» است که تقبیح میگردند . این تمجید وترجیح کارعملی بر«تیوری»سازی تصوری وخیالی، بدون شك وتردید علامهٔ ممیزهٔ محافظکاری میباشد .

بفکر«نامیر»این طرزتلقی صدای انگلستان قرن هژدهم رابوقت جلوس «جارج سوم» نشان میدهد که در مقابل ظهوروشروع محتمل انقلاب وفرمانروایی افکار«اکتن» اعتراض وپروتست میکند. لاکن عین روش اظهار ونمایش محافظه کاری کامل برشکل تجربیت کامل ، شهرت وعمومیت خیلی زیاد در روزگار مادارد . میتوان آنرا بصورت مشهور و متداول ترین در تبصرهٔ پروفیسور «تریور روپر» (Trevor Roper)یافت که میگوید :«وقتیکه افراطیون فریادمیزنند که فیروزی بدون شك وتردیداز آن ماست، محافظه کاران هوشیاروحساس بربینی ایشان بامشت میزنند». پروفیسور«اوك شات» (Oakshatt) یك نسخهٔ بسیار نغزولطیف این تجربیت مروجه را تقدیم میکند چنانچه میگوید: «درعلاقه وانترست های سیاسی خودما، بردریای بیکران

وژرف کشتی رانی میکنیم» که در آنجا «نه نقطهٔ آغاز و نه سرمنزل معین» وجود دارد، و در آنجا یگانه غایه و منظور ما «کشتی را در حالت حرکت به وضعی متوازن نگهداشتن» است. لازم نمی بینم تا فهرست نویسندگان دیگر را که فضایل و کمالات تخیلی سیاسی را مورد تقبیح و نکوهش قرار داده اند، دنبال و تعقیب کنم. کلمات و اصطلاحاتی که حاکی از «ایدیالزم» سیاسی و اجتماعی اند امروز بحیث کلمات فحش و ناسزا برای افکار و نظریات را دیکال بسیار جامع و وسیع دربارهٔ آیندهٔ جامعه استعمال میشوند. و نه سعی خواهم کرد جریانات و تمایلات جدید را در ایالت های متحدهٔ امریکا که در آنجا مؤرخان و صاحبان نظریات سیاسی نسبت به همقطاران و هم مسلکان خود در این کشور، خود داریها و احتیاط کمتری در اعلان صریح انقیاد و تابعیت خود بر محافظه کاری دارند مورد بحث قرار دهم.

تنها تبصرهٔ یکی از ممتازترین و اعتدال پسند ترین مؤرخان محافظه کار امریکایی پروفیسور «سموئیل موری سن» (Samuel Morison) پوهنتون «هارورد» را، در اینجا ذکر میکنم که در خطابهٔ رئیسی خود به «انجمن تاریخ امریکا» در دسمبر (۱۹۳۰) چنین تصور کرد که وقت عکس العمل در مقابل آنچه رسیده بود که وی بنام «خط مشی سیاسی جفرسن-جیک سن. ف. د. روزولت» یاد کرد و از همچو تاریخ ایالت های متحدهٔ امریکا پشتیبانی و دفاع کرد که «از نقطهٔ نظر محافظه کار معقولانه نوشته شده باشد.»

اما پروفیسور «پاپر» (Popper) علی ای حال در برطانیهٔ کبری است که بار دیگر این نظریهٔ محافظه کار محتاطانه را بشکل واضح ترین و ناسازگارترین آن ظهار کرده است. رد و عدم قبول «پروگرام ها و ایدیال ها» را که از طرف «نامیر» بعمل آمده بود تقلید کرده بر پالیسی هائی حمله میکند که قرار ادعای خودش «تمام جامعه را طبق پلانی معین سر از نو تنظیم میکند و چیزی را ستایش میکند که انجینری «اجتماعی تدریجی» مینامد. و ظاهراً از اسناد و اتهام «مرمت کاری غیر ماهرانهٔ تدریجی» و «انجام دادن کاری بدون

مهارت وزرنگی» مشمئز نمیشود. درینجا واقعاً باید به پروفیسور احترام کنم. بحیث حامی ومدافع قوی عقل ثابت قدم مانده هیچ سروکار ومعامله‌ای با انحرافات گذشته یا حال درنامعقولیت ندارد. لاکن اگر به نسخه ودستورالعمل «انجینری اجتماعی تدریجی» نظر اندازیم خواهیم، دید رولی که وی برای عقل تعیین میکند تاچه اندازه محدود است. گرچه تعریف او از «انجینری تدریجی» بسیار دقیق و صریح نیست برای ما واضحاً گفته میشود که انتقاد «هدف‌ها وغایه ها» خارج موضوع گذاشته شده است ومثالهای محتاطانه ای که از فعالیت های مشروع آن - اصطلاح قانونی اساسی، و«تمایل بسوی مساوات بیشتر عایدات» میدهد، بطور واضحی بمامی فهماند که مراد ازان بکار افتادن وتطبیق شدن در داخل فرضیات ونظریات جامعهٔ موجودهٔ ما است. مقام وپایهٔ عقل درنقشه وطرح امور پروفیسور «پاپر» مانند مقام و پایهٔ مامور ملکی برطانوی است که دارای شرایط وصلاحیت برای ادارهٔ پالیسی های حکومت سراقتدار بوده وحتی اصلاحات عملی برای اجرای بهتر آنها پیشنهاد کرده میتواند. اما این صلاحیت راندارد که درفرضیات قبلی اساس یاهدف های غایی ونهایی آنها سؤالی کند. این کاری است مفید. خودم نیزدروقت وزمان خود ماموری ملکی بودم. لاکن تابعیت ومادونیت عقل به فرضیات ونظریات نظام فعلی بعقیده ام در نهایت امر کاملاً ناقابل قبول است. واین همان طوری نیست که «اکتن» دربارهٔ عقل وقتیکه معادلهٔ انقلاب = «لبرالزم» = فرمانفرمائی افکار را مطرح میکرد، فکر کرده است. ترقی در امور بشری، خواه درساینس یادرتاریخ یادرجامعه ازطریق استعداد وآمادگی دلیرانهٔ انسانها بوجود آمده است که همت وسعی خود را منحصر به تلاش وجستجوی اصلاحات تدریجی درروش انجام دادن کارها نسازند بلکه بنام عقل به طرز وروش جاریه انجام امور وبه فرضیات علنی یامخفی که طرز وروش مذکور بروی آنها بنا یافته است اعتراضات ومبارزه کند. انتظار زمانی رادارم که مؤرخان، اجتماعیون، ومفکران

سیاسی دنـیای انگلیسی زبان جرئت خود را برای آن وظیـفه مجدداً بـدست خواهند آورد.

معهذا کاهش ونقصان عقیده وایمان به عقل دربین روشنفکران دنیای انگلیسی زبان نیست که مرا بدرجهٔ بیشترینی مضطرب وپریشان میسازد بلکه فقدان حس ساری ونافذ دنیائی است درحالت حرکت دایمی. این بنظر اول بشکل معمائی جلوه میکند زیرا بندرت اینقدر سخن سطحی دربارهٔ تحولاتی که دراطراف ومحیط ماوشما صورت میگیرد شنیده شده است. لاکن چیز مهم و قابل توجـه این است که تحول دیگر بحیث موفقیت و کارنامه، به‌حیث فرصت وموقع، وبحیث ترقی وپیشرفت پندا شته نمیشـود بلکه بحیث مایه واسباب خوف تلقی میگردد. وقتیکه علماء و متخصصـان سیا سی واقتصادی توصیه وسفارش میکنند چیزی برای تقـدیم جزاعلان واخطار ندارند که نسبت به‌افکارونظریات رادیکال ووسیع وجامع بدگمان وبدبین باشید واز هرچیزی که ازآن بوی انقلاب می آید، پرهیز واجتناب کنید. درصورتیکه باید پیشرفت کنیم، بهراندازه ایکه درتوان وقدرت ماست آهسته ومحتاطانه پیشرفت نمائید. درلحظه ایـکه تمام دنیا شکـل وسیمای خـود را به سرعت وشـدت بیشتری نسبت به هـروقتی درظرف چارصدسال گذشته تغییر میدهد این وضع وطرز تلقی کوری ونابینائی عجیبی معلوم میشود که زمینه‌را برای خوف آماده میسازد نه اینکه جنبش عالم شمول؛ متوقف وساکن خواهد شد بلکه شاید این کشور وشاید دیگر کشورهای انگلیسی زبان از پیشرفت عمـومی بشر عقب مانـده ودرمـرداب دلتنگی مشتاقانه و جنـون آمیز بـرای گـذشتـه بطورعـلاج نـاپـذیر بدون سروصدا بیفتد. من بنوبهٔ خود بحیث یك فرد خوش بین باقی میمانم. ووقتیکه «سرلویس نامیر» بمن اخطار میدهد که ازپروگرامها وایدیال ها اجتناب وصرف نظر کن، وپروفیسور «اوك شات» بمن میگوید مابکدام سمتی مخصوص روان نیستیم. وچیزیکه اهمیت دارد این است که مراقب ومتوجه باشیم که هیچکس کشتی را شوروتکان نمید هد. و پرفیسور «پاپر» (Popper) میخوا هد که

اتوموبیل عزیز «مودل T» قدیم را بزور یك اندازه انجنیری تدریجی بالای جاده نگهدارد وپروفیسور «تریور روپر» (Trevor Roper) افراطیون فریادزننده را همراه مشت بر بینی میزند، وپروفیسور موریسن از تاریخی که از نقطهٔ نظر محافظه کار معقولانه نوشته شده باشد، پشتیبانی ودفاع میکند، من ناظر ومراقب دنیائی پر از همهمه وغوغا ودنیائی در رنج وزحمت خواهم بود وبا کلمات کاملاً کهنه وفرسودهٔ سا ینتستی بزرگ جواب خواهم داد: «وهنوز-این حرکت میکند «پایان»

خوش آنکه چاك گریبان بناز باز کنی
نظر بران تن نازك کنی وناز کنی
تو پاکدامن ومن رند پیرهن چاکم
عجب نباشد اگر از من احتراز کنی

بحثی از نظریات ادبی

تیوری نقد ادبی

ترجمه و نگارش قیام‌الدین راعی

آثار ادبی نه تنها مواد خواندنی والتذاذ پذیر به خواننده است، بلکه مواد تحقیقی وانتقادی بری نقاد نیز بشمار میرود. وظیفهٔ نقاد درینست که به تحلیل و تحقیق آثار نویسندگان بپردازد و تجارب آنانرا در خلال عملیه های ابداعی تلخیص نماید و از آن میان به استخراج قواعدی دست بیازد، واز آن تیوری رابنیاد نهد وباردوم بااستفاده از آن ابداعات ادبی راتسریع سازد، بعلاوه در خلال عملیه های ایجادی، در درست بودن تیوری امعان نظر داشته باشد. بنابران به منظور ادراك کامل مظاهر ادبی، باید نقدرا از نظر فرهنگ نویسان ومشخصات وتأثیر تیوری نقدادبی رابررسی نمود.

نقد از نظر فرهنگ نویسان:

صاحب «المنجد» لغت نقد راعربی دانسته ومعانی آنرادرموضوعات گوناگون بیان میکند، که درفرهنگ های دری متن آن مفاهیم، بدون تغییر ترجمه شده‌است. مادرینجا، آن مفهومی راکه نقد در کلام دارد، نقل میکنیم. صاحب «المنجد» مینویسد:

«نقد الکلام: اظهر وما به من العیوب او المحاسن.» یعنی نقد در کلام آنست که بابکاربردن آن، عیوب ومحاسن کلام آشکار میشود. مؤلف مذکور همچنین مصدر **«انتقد»** رانیز بهمان معنی بکاربرده است، که بدین ترتیب **«نقد»** و **«انتقاد»**

هردو بیك منظور استعمال میشود، چنانکه میتوان «نقدادبی» و «انتقادادبی» گفت.(۱)

ابوالفضل محمد در «صراح» نقد رادرشناختن خوب وبد درهم ودینار بکار برده ودرعین حال مناقشه درامری رانیزنقد خوانده است. (۲) چنانکه همین بینش در «منتهی الارب» (۳)، «مختارالصحاح» (٤)، وفرهنگ های دیگرنیز مشاهده میشود.

فرهنگ عمید می نویسد: «نقد: بالفتح وسکون قاف، سره کردن وجداکردن پول خوب ازبد، ظاهرساختن عیوب یامحاسن کلام؛ ونیزبمعنی پول و بها و آنچه فی الحال داده شود خلاف نسیه، نقودجمع.» (۵)

مؤلف «قاموس فرانسوی وعربی» ضمن شرح لغات عربی مقابل لغات فرانسوی، علم البحث والانتقادرامعادل (Critque) فرانسوی نگاشته است.(٦) درکتاب «مجمع اللغته العربیه» دراکثرجا کلمهٔ نقد به مفهوم ظاهرساختن خوبیها وبدیهای کلام بنظر میرسد. (۷)

کلمهٔ نقد راصاحب «انندراج» چنین تعریف میکند: «نقد بالفتح و دال مهمله درآخر، آنچه درحال داده شود، خلاف نسیه .... ونیزنقدآماده کردن ونقد دادن کسی راوسره کردن درم وجزآن ....ونیزانگشت خلانیدن درچارمغزومنقارزدن مرغ دردام ونگاه ربودن بسوی چیزی وگزیدن مار.» (۸)

---

۱ - المنجد، تألیف الاب ویس معلوف الیسوعی، چاپ بیروت ۱۹۳۱، ص ۹۰۵.

۲- صراح، تألیف ابوالفضل محمد بن عمروبن خالد، چاپ هند، جلداول، ص ۲۷٦.

۳ - منتهی الادب، چاپ هند، جلدسوم وچهارم، ص ۲٤۹.

٤- مختارالصحاح، تألیف شیخ امام محمدبن ابی بکربن عبدالقادرالرازی چاپ مصر ۱۳۲۸، ص ۷۰۰

۵- فرهنگ عمید، تألیف حسن عمید، چاپ تهران، جلددوم، ص ۰ ص ۱۲۷۷-۱۲۷۸.

٦-قاموس فرانسوی وعربی، تألیف ابراهیم جاد، چاپ مصر، ۱۳۱۰ جلداول، ص ۲۵۰.

۷- مجمع اللغته العربیه، جلدسوم، ص ۲٦ وصفحات دیگر که ازطرف انجمن دانشمندان مصر ترتیب شده.

۸- فرهنگ انندراج، مجلد سوم، ردیف ن.

مؤلف منتخب اللغات ، چنین اشاره میکند: «نقد بالفتح آماده کـردن و دادن وسره کردن درم ودینار.» (۲) همچنین مؤلفان «شمس اللغات» و «غیاث اللـغات» عین سخنان صاحب منتخب رامتذکرشده اند . (۳)

فرهنگ نظام ، ادعامیکند که نقد لغت عربی ودارای معانی ذیـل میباشد : «۱ ــ بهای مال که وقت خریدن اداشود. مثل : امروزهرچه خریدم ، قیمت آنرا نقد دادم ۲۰ــ خرید وفروش مال باادای قیمت وقت معامله مقابل نسیه . مثال : کاسب باید معاملاتش نقدی باشد نه نسیه ، یا: امروزنقد فردانسیه ۳۰ــ هـر چیز حاضرومهیا. مثال : به نقداین یك دست لباس رابگیرید . ٤ــ سکهٔ فلزی وهر پول رایج . مثال : برات بانك دارم ، میخواهم بروم نقد بگیرم ۵۰ــ اظهار أی کردن در کلام کسی وشمردن خوبی هاوبدی های آن . درعربی به معنی تمییزدادن پول خوب ازبد ومنقارزدن مرغ ونـگاه دزدی کردن هم هست . » (٤)

بهارعجم ، موافق بامعانی فوق بیان میکند که : «نقد بالفتح مقابل نسیه ،وهم به‌معنی شناختن‌سره ازناسره است‌وخوش عیارازصفات او:

هرنقد عشوهٔ که لبش زآستین فشاند حسرت بدیده دیده بدل‌دل‌بجان‌سپرد»(۵)

مؤلف «النقدالادبی» نقد رابه معنای عیبجویی نیزتذکرداده است . (٦)

ازخلال سخنان تمام فرهنگ نویسان ، یگانه تعریف واحدی که میتوان به کلمهٔ «نقد» قایل شد، اینست که نقدعبارت‌ازشناسایی سره ازنا سره وتفکیک خصوصیت های گوناگون کلام میباشد ، وزمانیکه این روش در کلام منظوم‌ومنثوروبصورت

۲ــ منتخب اللغات ، ردیف ن .

۳ــ شمس اللغات وغیاث اللغات ، ردیف ن .

٤ــ فرهنگ نظام ، ردیف ن .

۵ــ بهارعجم ، ردیف ن .

٦ النقد الادبی ، تألیف احمدامین ، ج ۱ ، ص ۱ باشاره‌ء موءلف نقدادبی .

کلی درادبیات بکاربرده شود، آنگاه مفهوم (نقدادبی) به آن داده میشود ،که اروپاییان آنرا (Criticism) کریتسیسیم میخوانند و کلمهٔ فوق ازریشهٔ یونانی (Krinein) بمعنای قضاوت وداوری مأخوذ میباشد . (۱)

خصوصیت وتأثیر تیوری نقدادبی

خصوصیت تیوری نقد ادبی:

تیوری نقد ادبی، تلخیصی ازنقد ادبی وتیوری ادبیات (نظریات ادبی) به‌شمار میرود. نقد ادبی مهمترازهمه به ارزیابی آثارنویسندگان واقعی میپردازد؛ مگر نظریات ادبی به تفحص وتلخیص مسایل قاعدوی درخلال پدیده های ادبی دقت نظر مبذول میدارد. رابطه میان ایندوبه اندازهٔ نزدیک است که هرگزامکان انفکاك وجدایی دیده نمیشود. نظریات ادبی با اساس گرفتن ازعملیه های نقد ادبی، بطورپیگیر به تلخیص تجارب میپردازدوقواعدی استخراج میکند ونظریات‌را غنی میسازد ، ونظریات ادبی درست ، بحیث نوعی از پرنسیپ های معمول ومروج ، برنقدادبی تأثیررهبری کننده دارد، هردوازحقایق ابداعات آغاز میکند وموافق وهم آهنگ باعملیه های ابداعی ادبیات بوجودمی آید وتکامل میکند، و به‌علاوه تأثیرمثبتی به ابداعات ادبی نیزواردمی آورد. اگردرخلال همهٔ کار های ادبی دیده شود، تیوری نقدادبی درآن میان بخش مهم ومکمل‌است.وباابداعات ادبی هرگونه ارتباط متقابل بهم میرساند .

تکامل تیوری نقدادبی البته مراحل تاریخی به نفس خودش راحایز است . نقدادبی که محصولات ابداعات ادبی واقعی راتحلیل وارزیابی میکند ، با ایجاد وتکامل ابداعات ادبی درمرورزمان تشکل میپذیردوتکامل میکند .نخستین تیوری های نقدادبی اکثرروی یك سلسله تأثیرات التذاذی وذوقی وقضاوت های حسی

۱- نقدادبی ، تألیف دکترعبدالحسین زرین کوب ، ص۲۰

مستقیم استوار بوده است ، مانند : «خوب» «بد» «زیبا» «زشت» «محبت» «نفرت» وغیره . مگراز خلال حقایق تاریخی میتوان درك کرد، که قضاوت انسانها بر مظاهر ادبی، درنخستین مراحل ، نسبةً ساده بوده وباتکامل وغنی شدن ابداعات ادبی ومعرفت انسان به ادبیات بحیث یکی ازمظاهر اجتماعی، تیوری نقدادبی نیزازسادگی به پیچیدگی وازنشتت به سیستماتیک بودن گراییده است ، ازآن بعداست که نقد ادبی وتیوری ادبیات بشکل نسبتاً تکامل یافته تشکل یافته است. موادنقدادبی نهایت زیاداست، مگرمهمترین آن همانا آثارادبیست ؛ مگرمحدود بیك عده آثارخاص نمیماند جریانهای ادبی یك دورهٔ تاریخی معین ، تمایلات ادبی، وتطورتاریخی هر گونه مکتب های ادبی ، همه درتحت همین گونه تحقیقات درمی آید .

باتکامل نقد ادبی ، یك سلسله نظریه هاوادراکاتی نیزدرین خصوص بوجود آمده وباردیگردرخلال مناقشات تقلید واستفادهٔ متقابل مکتب های مختلف، نظریه های سیستماتیك ومستدل تشکل یافته ، که این همانانظریات ادبی است . بنا بر ان نظریات ادبی بعینه همانندهمهٔ تیوری ها ،منبعث ازعمل انسانهاست وازآن عملیه ها منشأ میگیرد . فعالیت اساسی عمل ادبی ، همانااابداعات ادبی است، انسانهادر خلال مراحل متمادی وناگسستنی، تجاربی بدست آورده وبریکسلسله قواعد ابداعات ادبی معرفت ابتدایی کسب کرده وبمنظور تکامل بیشتر کارهای ادبی خواسته اند تاحد امکان بطور کامل وسیستماتیك آن قواعد رادرك کنند وبران تسلط یابند وخصوصیت ومشخصهٔ ادبیات ، این پدیدهٔ اجتماعی، راشرح نمایند ،ازآن بوده که تیوریهای اساسی دربارهٔ ادبیات بوجودآمده ونظریات ادبی را تشکل بخشیده است .

بطورمختصر، تشکل وتکامل تیوری نقدادبی،رابطهٔ نزدیکی باابداعات ادبی دارد. آنگاه که مظاهرادبی هرچه بیشترغنی وپیچیده شده وتجارب ابداعات ادبی نیزازدیادیافته است، معرفت انسانهابروجوه گوناگون ادبیات نیزعمیق ترشده ، که

نظر به آن تیوری نقدادبی هم به تکامل اندرشده است . این البته ارائهٔ شکل عمومی تکامل تیوری نقدادبی است، وهرگز به آن مفهوم نیست که بگوییم، درهردورهٔ تکامل، تیوری نقدادبی باتکامل ابداعات ادبی توازن مطلق راحفظ میکند ، زیرا تشکل تیوری نقدادبی گذشته‌ازینکه باعملیه‌های ابداعی ارتباط نزدیک دارد، بعلاوه تأثیرعامل دیگررانیزمیپذیرد، بخصوص تأثیرمفکوره های سیاسی وفلسفی درآن برازنده است .

طوریکه قبلاً نگاشته آمد، میان نقد ادبی ونظریات ادبی تباینی موجود است ، باآنهم میان ایندورابطهٔ ناگسستنی برقرارمیباشد. ارزیابی وتحلیل آثارادبی واقعی همیشه طبق نظریه های معین ادبی انجام می پذیرد واین بدان‌معناست که بگوییم‌نقد ادبی ، درواقع، بکاربردن واقعی نظریات ادبی معین‌است ؛ همزمان‌بان، نقش‌رهبری کنندهٔ نظریات ادبی درابداعات آثار ، اکثردرخلال نقدادبی واقعی تحقیق‌میپذیرد وهم تنهابااستفاده ازنقد ادبیست که‌میتوان درجریان فعالیت عملی نقد ادبی ، در تحلیل وارزیابی انواع مظاهرادبی ونتایج ابداعات ادبی، درستی ویانادرستی نظریات ادبی‌رابررسی کرد، وبران داشت که نظریات ادبی‌هرچه بیشتر متکامل، موافق به واقع وسیستماتیک گردد. بنابران نقدادبی ونظریات ادبی درجریان تأثیر وتأثرمتقابل تکامل میکند .

ازینکه نقد ادبی ونظریات ادبی، چنین رابطهٔ نزدیکی رابهم میرساند، بنابران درخلال کارهای ادبی، وظیفهٔ تلخیص تجارب ابداعات ، مشاهده و استخراج قواعد تکامل ادبیات ورهبری عملیه های ابداعی رابصورت مشترک بدوش دارد، بنابران دربعضی موارد نمیتوان حدودمعین وثابتی میان نقد ادبی ونظریات‌ادبی قایل شد. درتاریخ ادبیات اکثرآثارممتازازنگاه نقد ادبی، همهٔ تجارب وقواعد ابدعات ادبی راتلخیص نموده وصبغهٔ نهایت شدید نظری بان بخشیده است. بنابران اکثرنقدادبی ونظریات ادبی رابهم آمیخته واز آن به مفهوم

تیوری نقد ادبی ویانظریه های نقد ادبی تعبیر میکنند .

تأثیر تیوری نقد ادبی:

طوریکه قبلاً گفته شد، تیوری نقد ادبی همیشه ازعملیه های ابداعـات ادبی منشأمیگیرد؛ باترك عملیه های ادبی، تیوری نقد ادبی نیزاساسی نخواهد داشت وموادی بکارخود تهیه نخواهد نوانست. درمقابل، تیوری نقـد ادبی درتـکامل ابداعات ادبی تأثیر مثبتی دارد: ازیك طرف‌ازینکه تیوری‌نقدادبی تجارت‌ابداعات ادبی را تلخیص کـرده وتکامل و انحطاط آثار ادبی راتحقیق مینما یـد وقواعد ابداعات‌رااستخراج‌میکند ، بنابران ممد کارنویسنده میشود تامشخصه‌وخصوصیت ادبیات رادرك کنـد وبرقواعد ابداعات ادبی تسلط یابد ، کـه این خود تکامل وشگونانی‌ادبیات‌راسرعت‌میبخشد؛ ازطرف‌دیگر،تیوری نقد ادبی‌درخلال تحلیل وارزیابی آثـارادبی، خواننده راکمك میکند به اینکه بدرستی آثار ادبی را درك کند و هم سطح‌فکری ونیروی التذاذخودرا تربیت نماید وارتقاء بخشد،ووامیدارد به اینکه آثـا رادبی تأثیراجتماعی خودراهرچه بیشترتبارزدهد .

تأثیرتیوری نقد ادبی درست ومتکامل ،درتـکامل‌ادبیات نهایت بزرگ‌است . نقاد ادبی مشهورروم «هیلاس» باری تأثیرتیوری نقد ادبی رادرا بداعـات ادبی بطورنهایت انگیزنده تمثیل کرده بود.اوابداعات‌ادبی‌رابه«کارد» ونقدرابه «بلور» تشبیه کرده است، «بلور» هرچند خودش‌نمیتوان چیزی راحرکت‌دهد، مگرمیتواند کاردآهنین راتیزوبرنده گرداند.» «۱» زمانیکه میخواهدبگوید چراخودش‌به‌کـار نقد مشغول شده است. می‌نویسد:

«من خودم چیزی نمینویسم، لیکن آرزودارم‌دیگری‌رارهنمایی کنم.مسئوولیت ودرایت شاعردرکجاست؟ ازکجامیتواند موادپرارجی بدست آورد؟ شاعرچگونه

(۱)هنرشعر ، ص ۱۵۳

تشکل یافته است؟چه چیزی مناسب اوست وچه چیزی بااومباینت دارد؟ روش درست ویا نادرست اورا یکجار هنمای خواهد کرد؟» (۱)

میتوان گفت این قدیمترین شرحی است که دربارهٔ تأثیر تیوری نقد ادبی در ابداعات ادبی بعد از ارسطو، ازطرف نقادان ادبی اروپاارائه شده است.

همهٔ تیوریهای مترقی نقد ادبی درجریان تاریخ، بصورت درست ویانسبةً درست، قواعد ابداعات ادبی راشرح کرده ومشخصه و اصل ادبیات راتوضیح داده اند. این، نویسنده راکمك کرده باینکه بهترین وجهی ادبیات رابحیث اسلحهٔ درتکامل جامعه بکاراندازد.

تیوری نقدادبی نه تنهامساعدت میکند باینکه نویسنده، قواعد ابداعات ادبی را درك کند، بعلاوه درخلال تحلیل وارزیابی واقعی، نویسنده را وامیدارد باینکه برازندگی هاونارسایی های خودرانیزدریابد، ونظربه آن درجریان فعالیت های ابداعی برازندگی هارانقویت کند وتکامل بخشدونارسایی هاراصلاح نمایدوبطورناگسستنی بامجاهدت تمام درمسیردرست ومعین به پیش برود.

درمیان بحربیکران تاریخ تکامل ادبیات بشری، درنتیجهٔ ابداعات ادبی یکدوره، نویسندگان وآثار ممتاز که بوجودآمده است، همه ریشه های عمیق تاریخی واجتماعی دارد، وتنهابوسیلهٔ تیوری نقد ادبی تثبیت نشده است؛ مگرتیوری نقد ادبی که سطح عالی عصرخودرا کسب کرده باشد، البته تأثیربزرگی درعملیه های ابداعی دارد، وبعضاً عامل مهم درسیرتکامل ادبیات قرارمیگرد. تاریخ تکامل ادبیات نشان میدهد، که درخلال مراحل تکامل ادبیات، از ینکه نقادان ادبی مقتدر بطورشعوری مظاهری راتقویت ویاردمیکنند، بنابران اکثرروش ابداعی یکدوره رانیزمتأثرمیسازد.

بطورکلی تیوری نقد ادبی که ازواقعیت های مبارزات اجتماعی وابداعات

(۱) هنرشعر، ص۱۵۳.

ادبی منشأ گرفته وحایز عالیترین معیار عصرخودباشد، نه تنهابه آثاریکسلسلهٔ محدود نویسندگان تأثیر تشویق کننده وتقویت کننده دارد؛ بلکه به گرایش ابداعی ومفکورهٔ نویسنده نیز تأثیر بزرگ ایجادمیکند، حتی میتواند سبك ابداعات ادبی یکدوره را نیز تغییردهد. اینگونه حقایق رادرخلال تاریخ تکامل ادبیات خودماودیگران میتوان بوضاحت مشاهده کرد.

تأثیردیگر تیوری نقد ادبی درینست که خواننده راکمك میکند تابه نهج درست ازآثارادبی التذاذ پذیرد، ودرعین زمان سویهٔ فکری وفرهنگی خواننده راارتقاء می بخشد ونیروی التذاذ هنری سالم رابوی تربیت میکند. ازینکه ادبیات بااستفاده از رموززندگی را انعکاس میدهد، بنابران مفاهیم عمیقی درخلال آثارتعبیه میشودواکثر بمشکل میتوان بیك نگاه آنرا ادراك کرد. بطـورمثال اکثـرداستانهـا ودرامه های که باصبغهٔ عشقی نگاشته می آید، چه بساکه معانی پرارزش اجتماعی وا خلاقـی درآنهانهفته است که تنهادقت نظرورقت فکر خواننده میتواند این رموزرادر یابد.

زمانیکه نقادادبی به‌تحلیل وارزیابی آثارادبی میپردازد، درواقع بابکاربردن طرز تفکرخودخواننده راتربیت میکند ومیکوشد تااتحادی درطرزتلقی خودباخواننده ایجادنماید. بنابران نقادان ادبی، اکثردرخلال تیوری نقدادبی به‌تبلیغ مفکوره های خودنیزمیپردازند.

تیوری نقد ادبی نه تنهاباید مفهوم فکری آثارادبی رابه خواننده ارائه کند، بلکه ارزش هنری آنرانیزعرضه نماید، وبدین طریق نیروی التذاذپذیری خواننده را ارتقادهد وبینش سالم هنری ویراتربیت کند. یك اثرادبی چراخوبست؟ خوبی آن در کجاست؟ معمولاً خواننده میتواند به‌اختصارموضوع رادرك کند، مگربازبان نمیتواند آنربیان دارد، درهمین جاست که به تحلیل نقاد ادبی ضرورت می افتد. عده ای ازآثارادبی ممکنست به خواننده تاحدی دلگیرآید، درینجا بیشتـرلازم میشودکه نقادادبی ذوق التذاذ پذیری خواننده را رهنمایی کند وانسجام بخشد.

نقادان ادبی ممتاز در تحلیل و ارزش یابی آثار ادبی، میتوانند خواننده را به جهان ترسیمی آثار رهبری کنند تا خواننده بتواند به نهج بهتر و عمیقتر از خلال آثار، تنور فکری را نصیب شود. فردوسی نقاد برازنده و شاعر توانای زبان دری در همین شمار است. ترسیم صحنه های شاهنامه باندازه ای انگیزنده و مهیج است که خواننده بامطالعهٔ آن تصور میکند که خودش در صحنهٔ کارزار قرار دارد و باچشم خرد همهٔ شکستن ها، بستن ها، دریدن ها و بریدن ها را مشاهده مینماید. خواننده در مطالعهٔ شاهنامه، از آغاز تا انجام، خود را از آن صحنه ها دور نمی پندارد و در جهان احساسات و عواطف خود، سهم برازنده ای در آن نبرد ها دارد. آثار ممتاز در ادبیات جهان همه همین خصوصیت را دارد، که البته صبغهٔ هنری در ینگونه آثار به عالیترین معیاری نایل میشود، و باتربیت ذوق هنری و معرفت فکری، احساسات و عواطف خواننده را در آن صحنه ها حل میکند و او را جزء همان صحنه ها میسازد.

معاییر نقد ادبی:

در تحلیل و انتقادی که از آثار ادبی بعمل می آید، از مقیاس ها و معاییر معینی استفاده میشود. کدام یك از آثار ادبی را بصورت تمام و یا نسبی قبول و یا نفی کرد؟ نقاد ادبی حین نقد موضوع قواعد معینی دارد. اینگونه قواعد و معاییر باموقف و گرایش فکری، جهان بینی و بیش زیباپسندی وی رابطهٔ نزدیك بهم میرساند.

آثار ادبی بحیث مهمترین مواد نقد ادبی، بصورت عمومی صبغهٔ فکری و هنری هر دور احایز است. در جوامع طبقاتی. نقاد ادبی هریك از طبقات، با ساس بینش سیاسی و هنری مختص بخود، به نقد آثار ادبی میپردازد. معاییر نقد علمی، قواعدیست که انسانها از خلال پدیده های آفاقی ادبی کشف کرده اند و این خود بحیث قواعد ثابت، ابداعات نویسنده را بادیگر رهنمایی میکند.

معاییر اساسی نقد، طوریکه گفتیم همانا معاییر فکری و هنری است. مگر میان فکر و هنر تباینی موجود است، جهان بینی معمولی نیز مانند ابداعات هنری و نقد هنری

نیست. بنابران نه تنها باید معاییرفکری مجردوتغییرنا پذیررانفی کرد، بلکه معاییر هنری حایزاین خصوصیت رانیزمردوددانست ؛ روش درست همانست که اتحادی میان معاییرفکری و هنری وموضوع وشکل درآثارادبی استحکام یابد.

معاییرفکری نقد ادبی، معاییریست که‌ازنظرموضوع وفکربه‌ارزیابی آثارادبی میپردازد، بعبارت دیگر معاییریست که گرایش فکری آثارادبی رامعین‌میدارد. صبغهٔ فکری آثارادبی بصورت تمام مفاهیم فکری راکه سیستم علایم آثارادبی ارائه میکند، نشان میدهد، یعنی آثارادبی چه نوع مظاهراجتماعی راترسیم کرده ونویسنده چگونه اینهمه پدیده هارا ارزیابی وبررسی میکند وهم‌ارزش اجتماعی آثارادبی برچه منوال است وغیره. آثارادبی، تنهاهمینکه بتواند بصورت واقعی ویانسبةً واقعی‌زندگی اجتماعی را انعکاس دهد، ومشخصهٔ زندگی‌را ایضاح‌کند وآرزوها، تقاضاها، روحیهٔ‌مردم‌وتخیلات مترقی‌نویسنده را ارائه نماید، آنگاهست که آثارادبی میتواند درتکامل زندگی اجتماعی ممد واقع شود.

معاییرهنری نقد ادبی معاییریست که صبغهٔ هنری آثارادبی را اندازه میکند. صبغهٔ هنری آثارادبی، متضمن مشخصهٔ خاصی، که ادبیات بحیث نوع خاصی ازمظاهرفکری باروبناهای‌دیگرمتباین‌است، میباشد؛ بعبارت‌دیگراین یگانه‌عاملیست که‌آثارادبی راازروبناهای دیگرمتمایزمیسازد. اگربگوییم که‌معاییرفکری‌نقدادبی به اساس‌تقاضای‌یکسلسله‌قواعدمشترك‌میان‌ادبیات‌وعلوم‌اجتماعی دیگربوجودآمده، در آنصورت معاییرهنری‌نقد ادبی به‌اساس‌تقاضاهای‌خاص‌ادبیات که‌ازعلوم اجتماعی دیگرفرق‌دارد، پایه‌گذاری‌شده‌است. صبغهٔ‌هنری آثارادبی‌درلای‌وسایل‌وروشهای خاص‌ادبیات، درخلال آثارواقعی‌ارائه‌شده‌است، ومعاییرهنری‌نیزعبارت‌ازمعرفت عمیق‌انسان‌برقواعدادبیات‌است، که‌درخلال‌عملیه‌های‌اجتماعی‌پیگیرتحقق‌یافته‌است وبابکاربردن‌همین‌قواعد، یکسلسله‌تقاضاهاازادبیات بعمل‌می‌آید. ارزیابی صبغهٔ هنری

آثار ادبی، عبارتست از تحلیل وارزیابی نویسنده که چگونه درخلال وسایل خاص ادبی، زندگی را انعکاس داده است وتحقیق واقعی دراینکه آثار ادبی به‌سویهٔ هنری مطلوب ولازم نایل شده است یاخیر .

بایدمتذکرشد که معایر فکری نقدادبی، بدرجهٔ اول اهمیت شناخته میشود ، چه : آثار ادبی که محتوی موضوعات پرارزش اجتماعی نباشد و از نظر گرایش فکری مظاهر منحط وگمراه کننده را ارائه نماید ، صبغهٔ هنری آن بهراندازهٔ که عالی باشد ، بهمان اندازه محزب وعاری ازارزشهای اجتماعی وفکری است : و بعکس اگراثار ادبی حایز مفاهیم عالی فکری بوده و سویهٔ هنری آن پایان باشد ، آنهم پایهٔ آثار ادبی را متزازل میگرداند . روش درست همانست که اتحادی میان معایر فکری وهنری استحکام یابد و موازی تکامل کند .

مراحل نقد ادبی :

درمبحث بالا، بطور کلی، معایر نقدرا به فکری وهنری تقسیم کردیم. اگرموضوع رابادقت نظربیشتر وبااندکی تفصیل ارزیابی کنیم، معرفت مارادرین قسمت انسجام خواهدبخشید .

نقدادبی که با نظریات ادبی (تیوری ادبیات) متداخل است ودربحث کلی، بخشی ازنظریات ادبی شناخته میشود، خوددارای مراحل وروشهای است که اگربه آن اعتنایی نشود، کارنقاد بجایی نمیرسد وخالی از اشتباهات نمیباشد .

نقد ادبی را که بالاخره به نظریات ادبی می انجامد، شامل این هفت مرحله میدانند:

١ - شرط ویا لازمهٔ نقد . ٢ - عملیهٔ نقد . ٣ - معایر نقد ٤ - روشهای نقد .
٥- اشتباهات نقد .٦- نقدنقد .٧- ساختمان نقد .

بمنظور اینکه این هفت مرحله بوضاحت تمام درك شود ، به جدول زیر باید دقت نظرورقت فکرمبذول داشت :

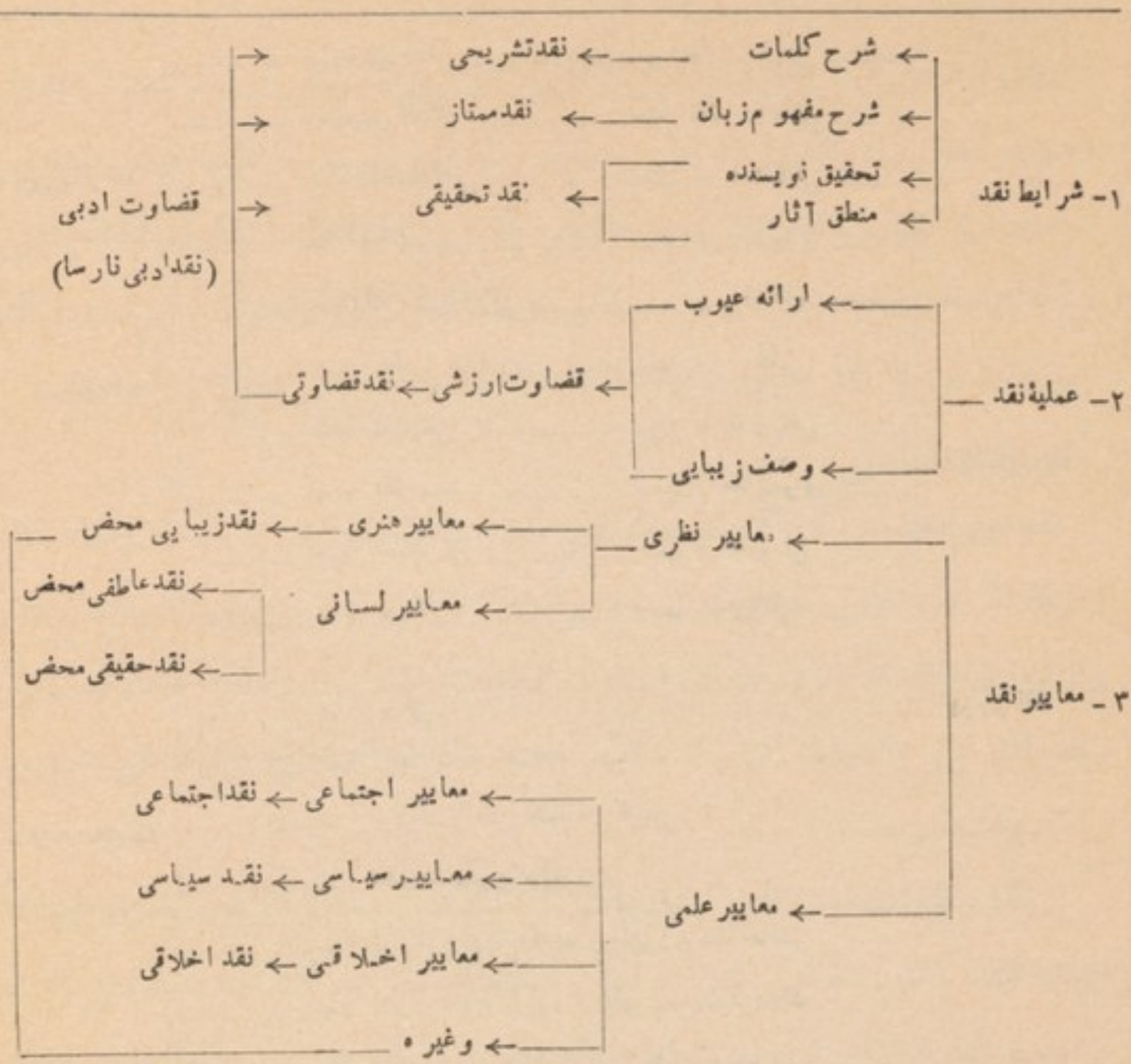
۱- شرایط نقد
شرح کلمات
نقد تشریحی
شرح مفهوم زبان
نقد ممتاز
تحقیق نویسنده
منطق آثار
نقد تحقیقی
قضاوت ادبی
(نقد ادبی نارسا)
۲- عملیهٔ نقد
ارائه عیوب
قضاوت ارزشی
نقد قضاوتی
وصف زیبایی
۳- معایر نقد
معایر نظری
معایر هنری
نقد زیبایی محض
معایر لسانی
نقد عاطفی محض
نقد حقیقی محض
معایر علمی
معایر اجتماعی
نقد اجتماعی
معایر سیاسی
نقد سیاسی
معایر اخلاقی
نقد اخلاقی
وغیره

٤ - روشهای نقد

- روش ذهنی ← نقد ذهنی
- روش آفاقی ← نقد آفاقی
- « نقداستدلالی ← « استدلالی
- « تأثیری ← « تأثیری
- « التذاذی یاذوقی ← « التذاذی
- « علمی ← « علمی
- « تاریخی ← « تاریخی
- « مقایسوی ← « مقایسوی
- « سمبولی ← « سمبولی
- « روانی ← « روانی
- وغیره

تیوری نقد

٥ - اشتباهات نقد

- نفسی نیروی موجود
- بزرگ داشتن اشخاص قدیمی
- اختلاط محبت بانفرت
- ارزش دادن به قدیم وحقیرشمردن حاضر
- ارزش دادن به دور وحقیرشمردن نزدیک
- ارزش دادن به نزدیک وحقیرشمردن دور

٦ - نقد نقد

- نقدنادرست
- قضاوت ارزشی
- ستایش کامل

٧- ساختمان نقد

- از جهة موضوع ← مفکوره‌های ادبی
- از جهة شکل ← روشهای ادبی

نظریات ادبی

(تیوری ادبیات)

جدول فوق مراحل نقدرا ازقضاوت ادبی تاتیوری نقدوتیوری ادبیات نشان میدهد وهم تشریحاتی رادرتفکیك نقد ادبی محدود ونقد ادبی وسع بما عرضه میکند نقدادبی محدود تنها قضاوت ادبی یعنی دومرحلهٔ شرایط نقد وعملیهٔ نقدرا احتوامیکند نقد ادبی وسیع نه تنهامحتوی قضاوت ادبیست بلکه تیوری نقدادبی وتیوری ادبیات رانیزدر برمیگیرد یعنی هفت مرحلهٔ که درجدول فوق نشان داده شده شامل نقدادبی وسیع شناخته میشود .

ادبیات ونقدادبی :

نقدادبی سه بخش بزرگ قضاوت ادبی ، تیوری نقد وتیوری ادبیات رااحتوامیکند وظیفهٔ قضاوت ادبی نقدادبیات گذشته ؛ وظیفهٔ نظریات ادبی رهنمای ادبیات آینده وازتیوری نقد ارشاد ورهنمای قضاوت ادبیست . بنابران رابطهٔ قضاوت ادبی ونظریات ادبی باادبیات کاملا مستقیم است مگر تیوری نقد ارتباط غیر مستقیم راباادبیات میرساند .

ازینکه وظیفهٔ قضاوت ادبی نقدادبیات گذشته است ، بنابران باید بعد از ادبیات ایجاد شده باشد . اساسی که نقاد به آن اتکامیکند ، قواعد گذشته است ؛ ابداعات نویسنده همه سبکهای نواست ، معاییری که به نقد آن بکار میرود ، همانا قواعدیست که قبلاً اساس گذاشته شده است . ابداعات گذشته معاییر امروز ، وروشهای جدید ابداعی امروزی همه بحیث قواعد کهن آینده تشکل می پذیرد . نقادان همیشه درعقب نویسندگان قراردارند واینان همینکه پدیده های ابداعی خودرا دست هستی می سپرند ، نقادان آنهمه رابه محک پرنسیپ های نقدمی آزمایند . اگرقضاوتی بعمل آوریم بایدبگوئیم که ابداعات درجلو ونقددردنبال آنست ، اگرداستانی ایجادنشود نقدداستان چگونه بنیان خواهد گرفت ؟ همچنان شعرونقدشعر ، اوپراونقداوپراوبصورت کلی ادبیات ونقدادبی . بنابران بخشی ازنقدادبی یعنی قضاوت ادبی همیشه درعقب ابداعات ادبی اخذموقع میکند ، درحالیکه نظریات ادبی درجلو ابداعات قرارندارد .

پایان

نویسنده علی جواد زیدی

غنی کشمیری

مترجم : پوهاند میرحسین شاه

ملامحمدطاهر غنی به قبیله اشائی کشمیر تعلق دارد. (۱) غلام علی آزاد نام این قبیله را «اشئی» (۲) می نویسد و نواب صدیق حسن خان «اشی» (۳) میگوید. حسین قلی خان غنی را «اشوی» (٤) گفته است. باین اعتبار نام قبیله باید «اشو» باشد.

امابه نظر من «شمع انجمن» و «نشتر عشق» از مآثر الکرام پیروی نموده و کاتبان در حذف همزه اختلاف نموده اند. مؤرخین کشمیر خواجه محمداعظم دیده مری نام قبیله را «اشائی» وپیرزاده وغلام حسن کوئیهامی «عشائی» نوشته اند. ظاهراً بین [نوشته این] دو مؤرخ فرق املائی بنظر می آید . اما وجه تسمیه بر همین فرق املائی مبنی است.

در تحقیق علت این فرق املائی می بینیم که غلام حسین کوئیهامی اگرچه نام قبیله را «اشائی» نوشته امانه تنها در مورد غنی (٥) بلکه در ذکر مختارشاه «اشائی» (٦) نیز نام قبیله رابه «الف» ضبط کرده است .

بهرحال غلام حسن کوئیهامی می نویسد که این قبیله از قریه «عیشاور» خراسان بودند

۱ـ تاریخ کشمیر اعظمی (تاریخ واقعات کشمیر) ص ۱۷۱ چاپی.

۲ـ مآثر الکرام ج ۲ ص ۱۰۳ چاپی.

۳ـ شمع انجمن ص ۳٤۰ (چاپ ۱۲۹۳ ه).

٤ـ نشتر عشق نسخه خطی بانکی پور.

٥ـ تاریخ حسن، حصه چهارم ص ۱۹ چاپی .

٦ـ ایضاً ص ٥۸ .

واز آنجا هجرت کرده به کشمیر واردشدند. مردم کشمیر «عیشاوری» را مخفف ساخته «عشائی» گفتند (۱) دکتر صوفی در کتاب خودش بنام «کشمیر» می نویسد که : در سفر ایران جستجوی زیادی راجع به این قریه نمودم، واین جستجو بجائی نکشید ود نشمندان ایرانی نیز معلوماتی راجع به آن ده نداشتند(۲). امامتین الزمان بارأی مؤلف تاریخ حسن موافق است (۳) .

ظاهراً بر اساس تاریخ حسن در صورت احصائیه (سنه ۱۹۱۱) (٤) «جمون» و «کشمیر» وطن اصلی قبیله «اشائی» نزدیك خراسان گفته شده. لیکن نام قریه را بجائی «غشیاور»، «اشور» یا «عشور» نوشتند واز آن «اشوری» یا «عشوری» و بعداً «اشائی» یا «عشائی» ساختند. بر عکس به گفتهٔ حاجی مختارشاه اشائی ها اصلاً بخارائی (٥) بودند باشاه همدان (٦) به کشمیر آمدند ودر آن جامقیم شدند. راجع به اصالت وطن این مردم در بخارا وخراسان این گفته ها نقیض یکدیگرند، ولی می تواند به هم تطبیق گردند. ممکن است اجداد اشائی ها اصلاً بخارایی بوده باشند، که اولاً از بخارا مهاجرت نموده وبعداً باشاه همدان همراه شده باشند .

محمدالدین در تواریخ اقوام کشمیر به حواله مامور محترمی از قبیلهٔ عشائی می نویسد که خواجه محمد سنگین جد اعلای این قبیله کشمیری الاصل بود و قبل از ورود میرسیدعلی مسلمان شده بود. (۷) بر عکس بروایت روضة الابرار خواجه سنگین باشاه همدان به کشمیر آمد خود وفرزندش مردان صالح ونیکو کار بودند وبه شغل تجارت اشتغال داشتند ، از صبح تانماز پیشین به دکان مشغول کاسبی بودند وتانماز عصر

۱ـ تاریخ حسن.

۲ـ «کشمیر». ۳ـ بحواله ایران صغیر از عبدالحمید عرفانی. ٤ـ مردم شماری ۱۹۱۱ ص ۲۰۵، حاشید.

٥ـ سر واتر لارنس نیز بخارائی ها را مغل میگوید.

٦ـ مقصود سیدعلی همدانی است که به احترام شاه همدان نیز گفته شده .

۷ـ تواریخ اقوام کشمیر ص ۲۳۳ (طبع ثانی).

از کارخانه نظارت می‌نمودند وازنمازعصر تانماز عشا درمسجد می نشستند . مدتها کاراین خانواده همین‌بود وازین جهت به اشائی[کذا]معروف گشتند. (۱)

علاوه برآن قول دیگری نیزبین مردم شهرت دارد . میگویند خواجه سنگین نان‌شب راحتماً باشاه همدان صرف میکرد به اصطلاح حضرت زان شام غذای عشا بود .اتفاقاً شبی خواجه سنگین نتوانست‌به صرف غذابیاید.شاه‌همدان پرسید«عشایی من کجاست» زبان آنجناب زبان مردم بود و ازآنروز به بعد به عشائی معروف گشت.(۲)

ازیك طرف این روایات موجوداست؛ وازطرف دیگر بیشتر مؤرخین کشمیر کلمه«اشائی» رابجای عین به الف می‌نویسند.تاریخ حسن‌نیزازین‌حکم‌مستثنی‌نیست . دراسامی خواجه کمال‌اشائی،خواجه نورالدین اشائی املای اشائی به الف آمده . دراحوال خود غنی کشمیری میگوید :«ازقبیله اشائی هاست (۳) اگـراملای اشائی به‌الف صحیح باشد نه‌می تواند به عشائی متعلق شود . نمیتوانیم نادیده بگیریم کـه روضةالابرار تألیفی است متأخر وازین جهت دروجه تسمیه نمیتواند [ماخذاصلی] وحرف نهائی شناخته شود، ولی به استناد یك شبهه نمیتوانیم روایت را ردکنیم . ممکن است باگذشت زمان دراملای(عین)تغییری رخ داده‌باشد .

خواجه جلال‌الدین معروف به «خواجه سنگین» در محله علاء الدین پور (سری نگر) عماراتی تعمیر نموده مسجدی ازسنگ ساخت چون قبلاً در ینجـا مسجدی‌ازسنگ نه‌بود ازینجهت این مسجد رامسجد سنگیـن گفتند وبانـی آنرا خواجه‌سنگین نامیدند .شاخه‌ای ازاشائی هاکنار«راچویری کدل» اقامت داشتنـد وغنی کشمیری‌باین شاخه متعلق‌بود .شاخه دیگردر «فتح کدل»مقیم بودند که‌درآن

۱ـ تواریخ اقوام کشمیر ص ۲۳۲ .

۲ـ ونیزصفحه ۲۳۳ـ۲۳۲ .

۳ـ تاریخ‌حسن حصه چهارم ص ۱۹ ، چاپ کورنمنت پریس ،سری نگر .

خواجه طاهر رفیق نام بزرگی پیدا کرد در فتح کدل (سری‌نگر) مسجد اشائی وی تا حال برجای مانده .

معاریف این خانواده:

خانواده اشائی خانواده علماء وصلحا است، علاوه برخواجه سنگین، خواجه نورمحمد، خواجه‌حکیم، شیخ محمدچشتی ، خواجه محمد امین ، خواجه عبادالله خواجه حفیظ الله ، خواجه ابراهیم ، خواجه طاهر رفیق علمای با عملی بودند که‌ازین خانواده‌در گذشتند. (۱)

کوئیهامی خواجه کمال اشائی راواقف سراپرده یکتائی می نویسد. (۲) خواجه نورالدین اشائی هم سالك بودوهم مفسر (۳) وخواجه‌محمدصالح اشائی صاحب‌حال وقال وکشف وکرامات ومجاهده ومشاهده . (٤) خواجه طاهر رفیق از جانب شیخ عبدالشکور سهروردی خرقه خلافت پوشید واز هرچهار سلسله قادریه، نقشبندیه ، سهروردیه وکبرویه صاحب سند بود وکرامات اومشهور است .

علاوه برعلم وصفای قلب بعضی ازافراد این خانواده درتدریس و تعلیم نیز صاحب نام ونشان شدند که بین آنها ملامحمد زمان نافع برادر غنی کشمیری نیز شامل‌است. بواسطه خواجه طاهر رفیق ، شیخ یعقوب صرفی نیز عزیز شد، علم وفضل وی حاجت به بیان ندارد .

این‌سنت علمی تاحاجی مختار شاه اشائی متخلص به‌حاجی (که‌درقرن‌سیزده‌هجری درگذشت) درین خاندان باقی ماند . خلاصه محیط این خاندان‌محیطی بود علمی وروحانی واثر این محیط برزندگی«غنی» به‌صورت واضح دیده میشود .

۱ـ تاریخ اقوام کشمیر ص ۲۳٤.

۲ـ تذکره اولیای کشمیر، یعنی تاریخ حسن ، حصه سوم ص ۱۹۰.

۳ـ ایضاً ص ۲٥٤ .

٤ـ ایضاً ص ۲٦۷ .

ولادت:

نام پدرغنی وتاریخ تولد اورا هیچ تذکره نویس نمیگرید. برای قیاس رأی نیز موادکافی موجود نیست. مفتی محمدسعادت درحاشیه تاریخ اعظیمی سال ولادت غنی را(۱۰٤۰)قرارمیدهد. این بیان مبنی بر گمان وبدون دلیل است زیرا وقتی صائب در(۱۰٤۲) به کشمیر آمدغنی شاعر صاحب دیوان شده بود، واضح است که این معجزه در دوسالگی نمی‌تواندصورت بگیرد. علامه شبلی غنی را همدم وهم قام صائب‌میداند (۱). ازین جاست که هنگام‌ورود واقامت‌صائب [در هندوستان] غنی باید حتماً جوان بوده باشد. از روی این قیاس محمدامین داراب‌در مسوده‌ای سال ولادت غنی‌را (۱۰۲۰) می‌نویسد وآن نیز قیاس محض است من به اعتبار این روایات قیاسی هیچ یك ازاین‌دوسنه(۱۰۲۰ه) یا(۱۰٤۰) رانمیتوانم‌اختیار کنم‌ازین دو روایت‌موخرالذکر اصلاً قابل قبول نیست‌حقیقت امر این است که نزدماموادی موجود نیست تابراساس آن سال ولادت‌را تعیین نمائیم تنها اینقدر گفته میتوانیم که به‌سال (۱۰٤۲ه) وقتی صائب به کشمیر آمد شاعری غنی نزد همه کس روشن بود واین باید وقت‌جوانی غی باشد. اگرسن‌غنی را دراینوقت بیست وپیج سال فرض کنیم سال ولادت‌اوباید سنه(۱۰۱۷ ه) یا اندکی قبل ازآن‌باشد.

نام:

نام غنی محمدطاهر است ومیگویندچون پدر غنی به‌خواجه طاهررفیقی وارادت داشت تبرکاً نام‌پسرخودرا محمدطاهر گذاشت.

تحصیل:

درتحصیل‌وتربیت غنی نیز تذکره نویسان‌متفق نیستند. نصرآبادی تنهااینقدر مینویسد که «درتحصیل علوم سعی نموده (۲)» شیرخان‌لودی وتذکره نویسان‌دیگر

---

۱ ـ شعرالعجم ج ۳ ص ۱۹۸ .

۲ ـ تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (چاپخانه ارمغان تهران)

بر آن می افزایند که: «به مدد طبع درک در فنون و علوم بر اوستاد چیره دستی مینمود. (۱)»
مسلم مرتب دیوان غنی و شاگرد وی از اطلاع وی به علوم رسمی طور ضمنی خبر میدهد:
«معارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت. (۲)»
لقب ملا خود دلیل این ادعا ست. علاوه بر آن سنن خانوادگی نیز تقاضا می نمود که از اوایل زندگی در طلب علم باید سعی نموده باشد.
از فانی علوم عقلیه را یاد گرفت روایاتی راجع به طبابت وی نیز رسیده و در اشعارش اشاراتی درین باب موجود است. ازین جاست که می توانیم بگوئیم غنی علاوه بر علوم دیگر طب را نیز تحصیل نموده بود.

استاد غنی:

بر علم و فضلیت خاندانی وارثی غنی و تحصیل رسمی ابتدایی وی تربیت ملامحسن فانی تأثیر کرد.

غلام علی آزاد میگوید: «غنی در اوایل شعور در حلقه درس ملامحسن فانی در آمد چون ذهنین و بلند طبع بود در عرصه کوتاهی حیثیت شایستهٔ بهم رسانید و آخر کار به غواصی بحر سخن معروف شد. (۳) اگر معلوم شود که غنی چه وقت به درس و تدریس مشغول بود راجع به ابتدای شعور غنی نیز معلوماتی بدست می آید. به این فکر تذکره ها را ورق زده مطالبی راجع به آن می آریم.

غلام حسن کوئیهامی، می نویسد که: «فانی بعد از تحصیل علوم عقلی و نقلی به سیاحت اکناف و اطرف هندوستان پرداخت و نیک و بد زمانه را آزمود. با ارباب مذاهب آشنائی یافت و به تحقیق ملل و نحل پرداخت و کتابی بنام دبستان مذاهب تألیف نمود و باثر شهرت علمی بدربار داراشکوه راه یافت و تا مدتی ندیم او بود. و پس از آنکه

۱- مرءات خیال ص ۱۶۱ - ۱۶۲ طبع بمبئی
۲- دیوان غنی ص ۵۵ چاپ «جمون اور کشمیر اکیدمی آف آرتس کلچر ایندلنگویجز» سری نگر
۳- مأثر الکرام ص ۱۰۳ ج ۲ عبارت فارسی مأثر الکرام را نواب صدیق خان موءلف شمع انجمن نقطه به نقطه نقل نموده، تنها جمله اول را نه نوشته این گفته در تذکره ها شهرت کافی دارد.

رتبهٔ صدارت کشمیر را یافت به وطن مألوف آمد ودر آنجاعلاوه بروظیفهٔ صدارت به درس و تعلیم مشغول شد و شاگردا ن با کمالی تربیت کرد . میگویند در اول به آزادی مذهب عقیده داشت وباهرملت صلح کل نمود ، و برمذهب فلاسفه عقیده کرد. امادرآخر عمر به خدمت میان محمدامین دار کی رسید، وبدامان عطوفت وی توبه نمود، وازخیالات باطل درگذشت وعقیده کامل یافت. (۱)

درین بیا ن موضوع سیاحت اطراف و اکناف هند به تألیف د بستان مذاهب رابطهٔ نزدیک دارد . اما این روایت بذات خودشبه ناک است . مطا بق تحقیق داکتر امیرحسن عا بدی این کتاب به فانی تعلق ندارد(۲)روایت پیر زاده غلام حسن کوئیهامی نیز مشکوك است . آیافانی به صدارت کشمیررسیده است؟! اقامت فانی در کشمیر بعدازعزل ازصدارت بوده وعلت آنرا «طامس بیل» اینطور می نویسد(۳) که: «چون نذرمحمدخان والی بلخ رامرادبخش شکست داد واموال اوراضبط نمود بین آن اموال دیوان فانی بدست وی افتاد. درین دیـوان قصیدهٔ بـود در مـدح نذرمحمدخان پس ازآنکه قصیده به شاه جهان رسیدفانی ازنظرها افتاد واز صدارت اله آباد معزول شد. اما مطابق حالش وظیفه‌ای مقرر گردید که مادام العمر به اوبپردازند ووی به وظیفه تدریس مشغول باشد.

تصدیق این بیان از قول قدرت‌الله گوپاموی نیز معلوم میگردد : «بجوهرذاتی وصفاتی مستعدبارگاه شاهجهان گشته، بخدمت صدارت اله آبادچهره اعتبار افروخت وبه حسن خلق وسجیه رضیه در آن دیار مرجع خاص وعام گردید و خرقه خلافت ازمولاناشیخ محب‌الله اله آبادی پوشید آخر به سببی از منصب وخدمت بپایه عزل درآمده ازمراحم پادشاهی به تقررسالانهٔ معقول کامیاب شده به کشمیررفت ... اوقات

۱ـ تاریخ حسن جلدسوم ذکرفانی ونیزرجوع کنید به ترجمه اردوی تذکره اولیای کشمیر ص ۴۲۵
۲ـ شیرازه ،سیری نگر ، ج۱ ش ص ۱۸ ایضاً مقدمه انگلیسی «مثنویات فانی» ص ۱۵ـ ۱۶
۳ ـ مفتاح التواریخ ، طامس ولیم‌بل ص ۲۷۵ .

گرامی پیوسته به شغل درس وتدریس مامور میداشت . ازحلقه تدریس او اکثری از اهل کمال مثل ملا محمد طاهر غنی وحاجی اسلم علم شهرت برداشتند. (۱)

داکتر عابدی نیزمی نویسد که فانی بعداز معزول شدن در کشمیر مقیم نشد . . . و اوقات خود را به درس وتدریس میگذرانید. (۲)

ایران صغیرنیز این گفته‌هارا صحیح میداند و راجع به فانی می‌نویسد که در اواخر زندگی ازخدمت دولتی کنار گرفت ومشغول تدریس و تعلیم علوم فلسفی وادبی بوده. (۳)

خلاصهٔ این گفته ها این است که فانی بعد از معزولی به کشمیرمراجعت نمود و درعالم گوشه گیری به درس وتدریس آغاز کرد . از بیانات نتائج الافکار و مفتاح التواریخ این مطلب معلوم میگردد، باین اختلاف که اول الذکرسبب معزولی را نه می نویسد . به هرحال چون اقامت کشمیربعدازمعزولی صورت گرفته صدارت کشمیر که تواریخ حسن بدون ذکرماخذ آنرا ذکرنموده بیش از افسانه نیست اما یک مطلب باقی می ماند وآن اینکه عزل فانی پس ازفتح بلخ وبخارا صورت گرفت واگرآن صحیح باشد معزولی وی درحوالی (۱۰۵۵) واقع شده وآن نه‌می تواند آغاز تحصیل غنی باشد . بلکه‌درین وقت بایدوی به کمال شباب رسیده باشد .

اگرورود غنی را به حلقه درس حوالی (۱۰۵۵) بدانیم این کار به اوایل تحصیل او نه می تواند مربوط شود . غنی برای تکمیل علوم و حصول فضیلت نزد فانی زانو زد . شیرخان لودی می نویسد: « بمدد طبع دراك درعلوم وفنون بر استاد چیره‌دستی نموده هرگاه شیخ را مسأله مشکل شدی از وی استفسار نمودی. (٤)

اکنون با درنظر گرفتن این مطالب که فانی را صاحب مرءاة خیال فاضل متبحر

---

۱ ـ نتائج الافکار ص ۵٤۱ ـ ۵٤۲

۲ ـ مثنویات فانی، مقدمه فارسی ، ص ٦

۳ ـ ایران صیغر ص ۱۵۹

٤ ـ مرءاة الخیال ص ۱٦۱

گفته وصاحب صبح گلشن در اکثرعلوم یکتا خوانده‌وملا یعقوب صرفی بین تلامذه فاقد النظیر قرار داده محمد صالح کنبو او را جامع علوم میخواند صاحب بستان بی‌خزان‌نیزفضل وتبحراوراتصدیق می کندومؤلف نتائج الافکار درفضل وکمال او را بینظیر میخواند، قطع نظر ازینکه مردی باین کمال آیا از غنی مسایل را پرسیده است یانه و اگربپرسد هم‌گاهی می شود که برای‌حل‌مسایل علمی به شخص مبتدی هم رجوع کند . خود عبارت‌مرءاة‌خیال میرساند که مسایل مشکله را می‌پرسیده یعنی مسایلی ازغنی سوال می‌شد که‌به‌نکات باریك علمی وفنی تعلق میگرفت . بنظر من اوایل تحصیل غنی دریـن مرحله مشکل وحتی غیر قابل قبول معلوم میشود .

شاگردی‌غنی بیشتربه‌شاعری‌وعلوم باطنی مربوط‌بوده‌وجهت‌تکمیل‌علوم‌بدرس‌های خصوصی نیز اشتراك میورزیده حتماً در شاگردی ذهین وتیز نظ ـربوده. نوعیت شاگردی غنی ازشعر محمدعلی ماهر که معاصر ومرتب دیوان وی بوده معلوم میگرددمحمدعلی مزبور درشعراول‌قطعه‌ای که به‌مناسبت وفات‌غنی‌ساخته میگوید:

چودادش فیض صحبت شیخ کامل‌محسن فانی

غنی سرحلقه اصحاب او درنکته دانی شد .

غنی یقیناً قبلاً تحصیل علم کرده بود درصحبت فانی دقت نظراو بیشتر گردید علاوه براستفاده علوم ظاهری ازمحضرفانی اکتساب علوم روحانی نیزنمود مسلم درمقدمه دیوان غنی‌اورا شاگردومرید فانی می‌نویسد وآزاد بلگرامی به این کلمات آنرا تصدیق مینماید:

«فانی درویشی صوفی مشرب، صاحب ذوق بوده، غنی کشمیری بخدمت وی کسب کمالات کرد.(۱)»

دررشتهٔ شاعری، به‌شاگردی‌فانی‌صاحب صبح‌گلشن صراحت بیشتری دارد:

---

۱ ـ یدبیضا

«ملاطاهر غنی وحاجی محمداسلم سالم کشمیری کلام خودرا پیش نظر اصلاحش میکشیدند وبه‌طفیل شاگردی وی درسخن سرایی برتبه استادی رسیدند.(۱)»

اینجا باید به ازالهٔ غلط فهمی افتادکه از بیان غلام‌حسن کوئیهامی معلوم میگردد وآن اینکه فانی آزاد فکر بود و به‌مذهب معین پیروی نداشت و مذهب فلاسفه را بیشتر می پسندید. آخرعمر مرید محمدامین دارشد وازافکارسابق دست برداشت .(۲) همچنانکه قبلاً گفتیم غنی قبل ازصدارت الله آبادمرید شیخ محب‌الله الله آبادی بود.(۳) وبه قول نتائج الافکار خلیفه شده (٤) وازاشعاروی معلوم میگردد که نه تنها صوفی صافی بلکه پیروشریعت نیز بود :

راه خدا غیر ره شرع نیست

مسلك آن اصل جز این فرع نیست.

در مثنوی مصدرالاثارخـود شیخ محب‌الله الله آبادی را مدح کرده و درآن علاوه برحمدو نعت ومنقبت خلفای اربعه فضیلت کلمه طیبه، نماز، روزه، حج، زکوة، توبه وتوکل وغیره را نیز آورده. مسلم که‌هم عصرفانی است راجع به استاد خود غنی واضحاً میگوید که وی ازفانی کسب کمالات باطنـی کرد. مرءاة خیـال اورا پاکیزه روزگارمیخواند. ازینجهت این گفتارملامحسن کوئیهامی که : «بعلوم معنوی به‌تعلیم وتلقین آنجناب (محمدامین‌دار) بهره‌مندگشت» بیانی است بی‌مدرك، بلکه زادهٔ تسامح. اوفانی رابا ملامحسن کشمیری اشتباه کرده[احوال] این ملامحسن راخود کوئیهامی بصورة جداگانه ذکرنموده این ملامحسن دوم مرید محمدامین‌دار بود.

بگذریم از افسـانه مذهب فلسفی فانی ، این فسانه زاده هم نشینـی داراشکوه

۱ ـ صبح گلشن ص ۳۰۸ ، تذکره مخزن الغرائب ذکرغنی ازمولوی احمدعلی‌خان مسندیلوی (مخطوط دارالصنفین).

۲ ـ تذکره اولیای کشمیر(اردو) ص ٤۲۵

۳ ـ بزم تیموریه ص ۱۹۰

٤ ـ ص ۳۰۸

وتألیف دبستان مذاهب است. آنانکه باتذکره‌هاسروکاردارند می‌دانندکه این نوع «افسانه ازافسانه میخیزد» دلایل دیگر را اگرکنار بگذاریم ، زهدو تقوای غنی به همه‌معلوم است. اگرفکر مذهبی فانی درست نه می بود غنی باو مایل نه‌می شد، واو تنها غنی‌را شاگرد خرد نمی گفت. دلیل بالواسطه دیگری نیز داریم وآن اینکه‌دیوان فانی‌را اورنگ زیب مطالعه نمود؛ اگرعقیـده غنی خلاف شرع می بود اورنگ زیب به‌وی توجه نه‌میکرد.

اصلاً عناصری علیه فانی فعالیت‌میکرد. ظفرخان احسن حاکم کشمیر باوی مخالف بود ودرپی استهزاء او برآمـد . ندیمی دار اشکوه نیز عده ای را به مخـالفت وی برانگیخت. به‌نسبت این‌مخالفت ها تخفیف اهمیت غنی توسط بعضی از تذکره نویسان مطلب غیرعادی نیست. چنانچه ازیك افسانه طریقه درس وهجومحبوت‌وی معلوم میگردد. میگویند اکثرشاگردان وی برهنه رو بودند. درباغچه منزلش‌سکو وحوض سنگیی‌ساخته‌بود ونام‌آنرا حوض‌خانه گذاشته‌بود. وقت ظهرشاگردان‌یکی یکی آن جـا میرفتند ودرس میخواندند (۱) بین آنها از یکـی ازطوایف کشمیـر پسری یوذ بچی‌نام بسیار زیباورعناوحسین. ظفرخان حاکم کشمیرنیز به‌وی‌دلبستگی پیداکرد نقدوجنس ازکف‌وی رفت اما پسر به‌اومایل نشدبالاخره حسدبرد درهجو شیح دیچی غزلی ساخت وآنرا نشرکرد .(۲)

۱ـ تذکره اولیای کشمیر(اردو) ص ۳۳۲

۲ـ مفتاح التواریخ ص ۲۷۵ ، داکترامیرحسن عابدی نام این محبوب‌را نجی مینویسد غالباً نسخه‌ای که به‌ملاحظه ایشان رسیده نام این کلمه را غلط نوشته .

شیخ آن غزل‌را شنیـد اما چون ملحوظ دولت در بین‌بود چیزی نگفت اما کامـلاً خاموش نبود درغزلی به‌ظفرخان حسن حاکم کشمیر می گوید :

کو ظفرخان داغ شو امشب که فانی این غزل

درالله‌آباد پیش قدردانی خوانده است :

بهرحال اگر روایت‌عشق بچی صحیح باشد، عشق مجازی‌گاهی مردرا به‌عشق حقیقی میرساند .ظاهراً فانی بعداً ازاین کار توبه کرده .

فانی پس ازشمول درحلقه ارادت مراغب دنیای دنی را ترك گفت درریاضت نفس پوست‌واستخوان گشت وازاسباب‌دنیاجزء کاغذوقلمدان‌چیزی نزدش نگذاشت وازصحبت‌مردم‌دوری‌جست.حال‌عقیدت‌فانی‌این بود که‌غنی بدرجه‌فنافی‌الشیخ‌رسید.

اگرچه‌هردو درراه سلوك وعلم مدارج عالی را گذراندند ولی شهرت شاعری بیشتر ازین کمالات روحانی بود . محمدصـالـح کنبونی راجع به فـانی صـریحاً می گوید :

«شاعری دون مرتبه آن والافطرت است، وسخنوری کهین پایه‌آن‌مهین‌سردار خطه فکرت است ،چون بعضی‌اوقات‌بفکر شعرمی پردازد دوطرهٔ شعررابه شانه‌قلم می طرازد لاجرم نام‌آن عالمرتبت درجرگه شاعران به قلم آورده از دیوانش این ابیات‌که دیوان دستور این سخن‌اند درین دفتر ایراد نموده می آید (۱) » .

ازطرف دیگردرباره‌غنی شاگردوی مسلم دردیباچه‌دیوان استاد خودمیگوید:

« اگرچه آن‌مجمع کمالات به شاعری بیشتر شهرت یافته وشعر ترش دریـن باب تیزدستی بکار برده اما کمالات شعری اونمونه ای است از کمـالات دیگـر وسخنان رنگینش گونه‌ای است از جمال معنوی آن نیکو سیر . . .چنانچه خود نیز میفرماید :

---

۱ ـ عمل صالح جلد ۳ حالات فانی .

ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من

چو میوه ای که بماند بزیر برگ نهان (۱)

خلاصه از شاگردی فانی هر قسمت زندگی غنی متأثر شد ووی در زندگی تصوفی، شاعری، علوم عقلی ونقلی ازفانی استفاده وپیروی نمود از ین هم گذشته به قول مسلم بدرجه فنافی الشیخ رسید. روایاتیکه در بعضی تذکره ها راجع به استفاده غنی ازفانی دراوایل تحصیل آمده نه تنها به تائید احتیاج دارد بلکه قرائنی هست که آنرا غلط ثابت کند.

زندگی خانوادگی غنی :

راجع به زندگی خانوادگی غنی نیز معلوماتی دردست نیست. امروز آنچه مردم مینویسند یامیگویند قیاس حتماً در آن دخیل است و جز آن چاره نیست. البته راجع به تجرد وی تذکره نویسان مطالبی گفته اندخود اونیز در ین مطلب اشارتی دارد :

چو من به بحر تجرد کس آشنا نه بود

یکی است پیرهن وپوست چون جهان مرا

نصرآبادی مینویسد که «باوجود حداثت سن در کمال بی تعلقی (۲) بوده ومسلم نه تنها اورا به لقب «تارك مراغب دنیای دنی یاد میکند بلکه با ذکر ترك وتجرید میگوید : «ازعزلت وانزوای ذاتی بغیراز سخنان وحشی به کسی رام نه شد و جز معنی بیگانه باهیچ کس آشنائی نه میکرد. (۳)

غنی اگرچه فقیرست همتی دارد فشانده است بکو بتن دست خالی را

اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو

که در پرواز دارد گوشه گیری نام عنقا را

۱- دیباچهٔ دیوان غنی از مسلم.

۲- تذکره نصرآبادی چاپ تهران ص ٤٤٥

۳- دیباچهٔ دیوان غنی از مسلم .

از خلق بگوشهٔ نشستم تنها میگردد ازینرو سخنم گرد جهان

تمام زندگی غنی در تنگدستی گذشت واشارتی به‌آن دراشعارش دیده‌میشود:

سرمایه من در آستین دست تهی است

بر خاتم دولتم نگین دست‌تهی است.

* * *

ما به فقر و فاقه خورسندیم همچو آسیا

گررسد روزی غبار خاطر ما می شود.

* * *

رفتن بدر خانهٔ مردم عیب است

امروز که فاقه هست در خانه ما.

* * *

داغ افلاس چوما هی دارم

خلق دانند که صاحب درمم.

گاهی از منزل مختصر وشکسته وریخته خویش ذکری می نماید:

ما بلبلان بلند نسازیم خانه را

خوش کرده ایم خانه یك آشیانه را.

* * *

دیوار و در شکسته بود خانهٔ مرا

رنگش مگر زرنگ رخ خویش‌ریختم.

* * *

کلبهٔ ما گرچه‌بی روزن چوفانوس است‌لیك

بزم یاران از چراغ‌خانه‌ماروشن است.

* * *

دیوار ودر خانه‌ما گرچه زهم ریخت

صد شکر که درخاطر ما نیست‌غباری.

واین منزل شکسته وریخته از مال ومتاع دنیا نیز خالی بود . مسلم در مقدمهٔ دیوان غنی صریحاً میگوید که از متاع دنیا جز کاغذ وقلمدان نزد وی چیزی وجود نداشت . وباین مطلب غنی درمصرع اول این شعر اشاره می نماید :

چو نیست بجز خامه مرا هیچ متاع　　عیبم نتوان کرد اگر خانه بدوشم

فرش خانه اویک بوریا بود و به آن غنی به خوشی می ساخت :

فراغتی به نیستان بوریا دارم　　مباد راه درین بیشه شیر قایی را

ازفاقه وفقر نه چین برجبین اومي آمد ونه پای همتش لغزش می یافت . فقیری بود گوشه گیر که از مال و دولت کنار گرفته بود و امیروپاد شاه انزوا داشت، دور ازبندگی درمنزل بسرمی برد و اگر در وی بروی کسی بازمی شد طالب علم وعرفان بود . باثر ترک دنیا صحبت مردم را دوست نداشت و از اغره و احباب نیز دوری جست کسی که باین نوع مجاهده نفس مشغول باشد احوال خانوادگی اوچگونه می تواندشد؟

ازخوان کرم پادشاهان و امراء دورمی گریخت و احسان کسی را قبول نداشت از تروخشک آنچه به وی درمنزل میرسید قانع بود .

بچشمم آب ورنگی نیست خوان پادشاهان را
که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را
کامه خود پرمکن زنهار از خوان کسی
داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را

استغنای وی به حدی بود که برای تنورخود ار همسایه آتش نه میخواست .

علوی همتم کی آتش ازهمسایه میخواهد
نهان خویش سازم گرم چون گردون تنور خود .

نسخه دیوان غنی متعلق به ایشیا تیک سرسایتی بنگال (ا، ب) به قصیده غزل نمائی

شروع میگردد که مطلع آن اینست :

نیست موج جوی شیراز سنگ خارا آشکار

کوهکن را شد سفید از گریه چشم انتظار

غزل های کوچک غنی درین بحردرنسخه مطبوع وبعضی نسخ خطی ضبط است و این غزل بیست وپنج شعری ایشیا تیک سوسایتی درین نسخه ها داخل گردیده اما تسلسل خیالی که درنسخه ایشیاتیک سوسایتی موجود است حتماً جلب توجه میکند درآن اشعاری حسب حال غنی به ترتیب دیده می‌شود ظاهراً بنظر می رسد که این اشعار باید جز و قصیده ای باشد که ما ازآن بعداً بحث خواهیم کرد . درین جا اشعاری را ملاحظه می کنیم که پریشان حالی و استغنای غنی را میرساند :

روز خوش در زندگی هرگزنصیب ما نشد ،

عمر در ماتم بسربردیم چون شمع مزار .

• • •

بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا

جامهٔ بی آستین پوشیده ام فانوس وار

• • •

همچو دندان عاقبت شد در دهان ما گره

دانهٔ گر شد نصیب ما زکشت روزگار

• • •

خانه ام را عاقبت گر دید بام و در یکی

بسکه همچون‌مور گشتم پایمال روزگار

نویسندهٔ مشاهیر کشمیر در روایتی می نویسد که غنی جهت اقامت خود خانه مختصری انتخاب کرده بود وقتی در آن خانه بود در را می بست وچون بیرون میرفت در خانه بازمیگذاشت دوستی علت این کار پرسید وبجواب گفت که مال این دکـان اصلاً منم و چون من نباشم بستن درچه سودی دارد دکتر اقبال در پیام مشرق این واقعه را به نظم کشیده :

غنی آن سخـنگوی بلـبل صـفیر،
نـواسنج کشـمیـر مینـونـظـیر
جو اندر سرا بـود در بـسته داشت
چو رفت از سراتخته را وا گـذاشت
یکی گـفتشـ ای شاعـر دل رسـی
عـجب دارد از کـار تو هر کسـی
بپا سخ چه خو ش گفت مر د فقیر،
فقـیر و به ا قلـیم مـعنـي ا مـیـر
زمن هر چه دید ند یـا ران رواست
درین خا نه جز من متا عی کجـاست
غنی تـا نشیند بـه کـا شا نـه اش
متا عی گر ا ن ا ست د ر خا نه ا ش
چو آن محفل افروز در خانه نیست
تهـی تر ازین، هیچ کاشانه نیست (۱)

(باقی دارد)

(۱) پیام مشرق ص ۱۰۲

اقلیم انس

فیض حلاوت ازدل بی کبرو کین طلب
زنبور را زخانه بر آرا نگبین طلب
بی پرده است حسن غنا درلباس فقر
دست رسا ز کوتهی آستین طلب
دل جمع کن زبام و در عافیت فسو ن
آسودگی زخانه بد وشان زین طلب
پشمینه پوش رو بفسر دن سر ای شیخ
فصل شتا محافظت از پوستین طلب
دست طلب بهر چه رسد مفت عجز گیر
دوراست آسمان، تومراداز زمین طلب
گلهای این چمن همه در زیر پای تست
ای غافل از ادب نگهٔ شرمگین طلب
دل درخور شکست باقلیم انس تا خت
چینی همان بجادهٔ مو رفت چین طلب
شبنم وصال گل طلبید آب شد ز شرم
ازهر که هر چه میطلبی اینچنین طلب
این آستان هوسکدهٔ عرض نا ز نیست
شاید بسجدهٔ بخر ندت جبین طلب
«بیدل» خراش چهرهٔ اقبال شهرت است
عبرت زکار خانهٔ نقش نگین طلب

«بیدل»

مخمس ملك الشعراء استاد بیتاب برغزل سعدی

پس ازان روز که کردی دل ماراتسخیر　　هرچه غیر تو بود گشته بچشم ماحقیر

درسرم هیچ نمانده هوس جاه وسریر　　مادرین شهر غریبیم ودرین ملک فقیر

بکمند تو گرفتارو بدام تو اسیر

دل آزاده که ازقید دوعالم رسته است　　میتوان گفت که وارسته چو صید جسته است

بسکه درعشق رخت هر رگ من پیوسته است　　درآفاق کشاده است ولیکن بسته است

ازسر زلف تودر پای دل ما زنجیر

عالمی بررخ تو واله وشیداباشند　　بطواف درتو مرحله پیما باشند

خستگان غم عشق تو بهر جاباشند　　گرچه در نزد تو بسیاربه ازما باشند

ماترا درهمه عالم نشناسیم نظیر

دیگری کو؟چومنت صعوهٔ دست آموزی　　که بعشق تو بود غمکش وغم اندوزی

بخدا نیست چومن هیچکست دلسوزی　　دردلم بود که جان برتو فشانم روزی

بازدرخاطرم آمد که متاعی است حقیر

گردرشتی بتوای عهد شکن میگویم　　هستم آزرده که اینگونه سخن میگویم

سخت دلتنگم وای غنچه دهن میگویم　　این حدیث ازسردرداست که من میگویم

تا بر آتش ننهی بوی نخیزد زعبیر

گرچه امروز چو من واله وحیرانی نیست　　کیسه‌ام خالی ودرخانه لب نانی نیست
بسته‌ام لب زشکایت که زباندانی نیست　　گر بگویم که مراحال پریشانی نیست

رنگ رخسار خبر میدهد ازسرضمیر

ناله ای سیمبر از من عجبت می آید　　داشتن چشم تر از من عجبت می آید
سینهٔ پرشرر ازمن عجبت می آید　　عشق پیر انه سر از من عجبت می آید

چه جوانی تو که ازدست ببردی دل پیر

درد روحی است دلم را زچه گلقند دهند　　گاه بسفائج وگه حب زراوند دهند
بازپرهیزز دیدار بتان چند دهند　　عجب از عقل کسانیکه مرا پند دهند

برو ایخواجه که عاشق نبود پند پذیر

کارمن حسن پرستی بجمال بشراست　　عشق ورزیدن من عین کمال وهنراست
هرچه کس یافته «بیتاب» ازین رهگذراست　　«سعدیا» پیکر مصنوع برای نظر است

گرنبینی چه بود فایدهٔ چشم بصیر

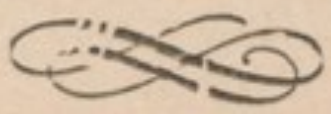

مخمور نگاه

مخمور نگاه تو بکف جام نگیرد
مجنون تو هرگز زخرد نام نگیرد

کی گرم تواند که کند بزم جهان را
خورشید اگر شعله زمن وام نگیرد

کف برلب ومستانه چوسیلاب روانم
یارب که عنانم خرد خام نگیرد

آگه نشود شیخ زاسرار حقیقت
از قلقل مینا اگر الهام نگیرد

دارم دل مغرور که با تشنه لبی ها
ازدست کسی جام به ابرام نگیرد

اقبال اگر سر زده آید بسرا غم
گوئید خبر ازمن گمنام نگیرد

بس شهرهٔ آفاق دلم شد بصفایی
امروز زآیینه کسی نام نگیرد

تنها بنویدی چه نمایی دل من شاد
کس لذت دید ارز پیغام نگیرد

«نوید»

گوهر اشک

باز کن نغمهٔ جانسوزی ازان سازامشب
تا کنی عقـدهٔ اشك از دل من بازامشب

ساز در دست تو سوزدل من میگوید
من هم ازدست تو دارم گله چون سازامشب

مرغ دل درقفس سینـهٔ من می نالـد
بلـبل ساز ترا دیـده هم آواز امشب

زیرهر پردهٔ سازتـوهزاران را زاست
بیـم آنست کـه ازپرده فتـد راز امشب

گردشمع رخت ای شوخ من سوخته جان
پرچو پروا نه کنم باز به پرواز امشب

گلـبن نازی و در پای تـوبـا دست نیاز
مـیکنـم دامـن مقصودپراز ناز امشب

کرد شوق چمن وصل تو ای مایـهٔ ناز
بلـبل طبـع مرا قافیـه پرداز امشب

«شهریار» آمده با کوکبهٔ گوهراشك
بگدایـی توای شاهد طناز امشب

«شهریار»

مزار عشق

صبح اگر در گردش آیدجام می شامش کنید
دختر رز گرنگردد رام بدنامش کنید

گر بزلف گـارخان چنگ مسلسل میزنید
بهتر است امروز تافکر سرانجامش کنید

دل بمن درس جنون میداد عقل حاضر نشد
هر کجا شاگرد اینطور است ناکامش کنید

مطلع شوق است لب، جانا مزار عشق نیست
بوسه را آهسته بردارید ودر جامش کنید

گر کند زاهد دگر وعظی که مهرویان بداند
دور این گیتی بگردانید وخرفامش کنید

«واله» از لعـل لبش پرسید حـل مشکلات
حلقه حلقه زلف او فرمود در دامش کـنید

«واله»

حرف حقیقت

ای چرخ ! بازی تو تماشا نمیکنیم
دیگر ز خوب وزشت تو پروا نمیکنیم

خوبان نگاه لطف که برما نمیکنند
ما نیز هیچگاه تمنا نمیکنیم

ای دلربا چه ندبه وزاری و گریه ها
کز درد هجر روی تو شبها نمیکنیم

ساغر نهان ز شحنه وقاضی نمیکشیم
پنهان ز خلق مستی خود را نمیکنیم

زخمی که از نگاه بتانم بسینه است
جز با نگاه یار مداوا نمیکنیم

کشتی خویش در کف امواج داده ایم
آنرا قریب ساحل دریا نمیکنیم

تا با رموز چشم تو گشتیم آشنا
یادی ز حسن نرگس شهلا نمیکنیم

جز در بیان حرف حقیقت باهل راز
لب را به گفته های دگر وا نمیکنیم

بگذار اشك مارود از درد مردمان
این قطره را ز بحر مجزا نمیکنیم

این را که وقت وصل دل دلستان چه گفت
رازی مقدس است هویدا نمیکنیم

«صحرایی» در فضای چمن خو گرفته ایم
چون لاله ترك دامن صحرا نمیکنیم

«صحرایی»

دختر صحرا

بهار یاسمن محو لباس فتنه آرایت
شفق آیینه دار آفتاب صبح سیمایت

سحر گرد بخاك افتیدهٔ رنگ بناگوشت
قیامت نسخهٔ پیچیدهٔ سرو دلارایت

نفس پروانهٔ آشفته بال شهر پروازت
جهان افسانه ساز جلوهٔ ناز تمنایت

چو اشك من سبکبالم نمیسازد خدای من
که غرق بوسه سازم ای پری پیکر سراپایت

ببازار تهی دستان ندارم تحفهٔ اما
سر اندیشه خیز من بلا گردان سودایت

بخود نازیدنی دارد خیال پنجهٔ نازت
که میگیرد ببازی گوشهٔ زلف سمن سایت

هجوم اشك خونینم از ان سر گشته می آید
که گل می بارد از باغ نگاهم در تماشایت

بدامان دلم غلتیده ای اید ختر صحرا
که میبالد بخونم گونه های لاله آسایت ؟

بخود می پیچم ویادم نمی آید ز من «پژمان»
نمیدانم چه دیدم در نگاه باده پیمایت ؟

« عارف پژمان »

شناگر

لرزید در کرانهٔ آرام برکه ای
ساییدسینه های سپیدش بروی آب
آهسته دورشد
بشکست وان سکوت
لغزنده موجها زپیش بر گرفت راه

° ° °

وان ساقها و پیکرسیمین ونرم او
وان سینه های گرم هوسناك سیمگون
باپیچ وتاب خاص
چون ماهیان پیر
باتنبلی گریخت
درزیرموجهای درخشنده دورشد

° ° °

وان موجها زتابش آن پیکرسپید
سیمابگونه شد
چون تخته های آیینه ها هرطرف گریخت
اما در آن پدید
عکس تن سپید وبلورین دختری
مرغی بشاخسار
میخواند ومیسرود
غمهای بندگی وخوشی های زندگی
وان دورترتن عرق آلود وخاك پر
از بهرلقمه ای
دورازخیال دخترو ازحوض وازسرود
سرگرم کاربود.

«ظهورالله ظهوری»

بیخوابی و فراق

الاخواب والاخواب والاخواب! بجام زندگانی باده ای ناب
زتو جان عصب راراح و تسکین زتو روی خرد راغازه و آب
ز تو اندیشه رابال نوینی زتو هرخسته را ذوق طلب شاب
ز ئیمنت دردمی آواره انده ز بیمت زهره‌ای غم درجگر آب
زهجرانت تمیزم جان باب شد بسا لین غریب زار بشتاب
قدم بر دیده نه، ای خواب شیرین! ترحم بر دل مهجور بیتاب
دلی کو درتمنای وطن ریش دلی کو تشنه‌ای دیدار احباب
دلی کو درفراق دوستداران چواسپندی برآتش در تب و تاب
دلی کو در هوای زادگاهش بریزد روزوشب از دیده خوناب

نمایش گوشه‌ای زان بوم مألوف
نشانش لحظه‌ای در بزم اصحاب

پوهندوی عبدالشکور «رشاد»

لینن گراد، کایروفسکی پرسپکت
۱۵ حوت ۱۳۴۲

نویسنده: محمد عبدالقادر عبدالناصر

ابو الفتح بستی

تأثیر شعر وی در بلاغت عربی

مترجم: غلام‌محی الدین «عمار»

این عنوان از آغاز، پرسشی بس مهم را در برابر ما طرح می کند. و آن اینکه آیا شاعر میتواند تأثیری برنقاد وعلمای بلاغت وارد نماید؟ درجواب این سؤال ملاحظه میشود که از قدیمترین ایام نقاد درتمام ادبیات جهانی آراء ودساتیر نقدی خودرا از ادبی اخذ می نمایند که بر آن دست دارند واز رموز ودقایق آن واقف اند.

چنانچه «ارسطو» بخش بیشتری اصول نقدی خود را بعد از ملاحظه ومطالعهٔ اشعار یونانی در کتاب خود بنام «شعر» بجا گذاشت، و «کولروج» و «ت س الیوت» و «جون پول سارتر» ونظایر آنان وهمچنان بعضی از نقاد ادب تازی معاصر بادرك مشخصات ادبی خویش روش های ادب قدیم رامتمایز ساختند.

درادبیات شرقی مخصوصاً درادب دری، «رشیدالدین وطواط» متوفی (۵۷۳ه) صاحب کتاب «حدائق السحر فی دقائق الشعر» بااحاطه ایکه در لسان دری وعربی داشته انواع بلاغت وبدیع رابشکل استادانه یی مورد بررسی قرارداده وبرجوانب مختلف این موضوع روشنی افگنده است. همان طوریکه بعضی ازعربی گویان رادر آن باب توانی حاصل بوده است ظهور بدیع درشعروسخن سبب شد که «عبدالله بن معتز» متوفی (۲۹۶ه) کتاب خود «البدیع» راتألیف نماید. عدول «ابی تمام» متوفی (۲۳۲ه) از تقالید

کلاسیک که نزد عرب وجود داشت پر ماجراترین هنگامهٔ ادبی را بوجود آورد که نتیجهٔ آن بمیان آمدن کتاب «الموازنة بین ابی تمام والبحتری» است. که ابن «بشر آمدی» متوفی (۳۷۱ه) آنرا تألیف نموده است. و همچنین شعر «متنبی» متوفی (۳۵٤ه) سبب ظهور کتاب «الوساطه بین المتنبی وخصومه» شد. که «علی بن عبدالعزیز جرجانی» متوفی (۳۹۲ه) آنرا تألیف کرد.

سپس انتشار بدیع در عصرهای مابعد در ادب دری وتازی سبب ظهور بدیعیات نزد عرب شد وبدیعیات عبارت ازهمان قصائدیست که دروصف رسول علیه السلام برشتهٔ نظم در آورده شده که ابیات این بدیعیات درعین حال مشتمل برانـواع بدیع میباشد، چنانچه انتشار بدیع سبب ظهور امثال بدیعیات نزد دری گویان در شرق گردید. حتی بسیاری ازقصائدی وجوددارد که متضمن ابواب بدیع است از آن جمله میتوان «بدائع الاسحار فی صنائع الاشعار» اثر «فخرالدین المطرزی» از شعرای قرن ششم هجری و «نزهته الابصار فی معرفته بحور الاشعار» اثر «شرف الدین قزوینی» از علمای قرن هشتم هجری وقصائدی زیادی دیگری رابرروش این دوقصیده میتوان نام برد. ازآنچه گذشت به این نتیجه می رسیم که درواقع شعراء آنچه راکه ازاسالیب ادبـی بوجود می آورند، نقادومردان بلاغت راباتتبع این اسالیب وبررسی واستخراج احکام نقدی واصول بلاغی آن آگاه می نماید.

اماهرشاعرنمیتواند تأثیری برنقادورجال بلاغت بجاگذارد، تنها کسـانی تأثیر وارد مینمایند وسبب تغییریاتعدیل وتصحیح معیارهای نقد وبلاغت می گـردند که از طرازشعراء بزرگ شمرده میشوندوقتی مانظری ازین ناحیه به «ابی الفتح بستی» می افگنیم درمی یابیم که «ابی الفتح» ازشعرایی است که تأثیری درنقاد وبلاغیین اززمان خودتا امروز بجاگذاشته است وتأثیر «بستی» دربلاغت عربی درباب جناس بشکل واضحی ظاهرمی گردد، اماتأثیراودرین باب ازناحیهٔ ابتکـار آن نیست زیراجناس در ادب وبلاغت عرب قبل از «بستی» بوفرت وجودداشت. بلکه تأثیر آن ازناحیهٔ تطوروتجددی

بس بزرگیست که درشعرش بوجود آمده است و این امر سبب شد تا علمای بلاغت درتعریف جناس واقسام آن تجدید نظر نمایند وبالاخره تغییری زیادی رادرین دوناحیه یعنی جناس واقسام آن وارد سازند بنابر آن فرق فاحشی در کتابهای نقدوبلاغت بین جناس پیش از «بستی» وبعدازاو مشاهده مینمائیم. وقتا که مابه شعرای قبل از «ابی الفتح بستی» حتی به زمان گویندگانی که اشعار شان متضمن موضوعات بدیعی است ، مثل «مسلم بن ولید» و «ابی تمام» برمی گردیم ، می بینیم که جناس دارای ترکیب خیلی ساده بوده برانواع بدیع دیگر کدام امتیازی ندارد . همین که شعر «ابی الفتح بستی» رامورد مطالعه قرارمیدهیم جناس را نسبت به انواع دیگربدیع زیاده ترمی یابیم، بیشتردرشعراوقطعاتی به نظرمی خورد که تقریباً تمام آن ملازم جناس است وبا وجود این درجناس او تکلف وساختگی راه ندارد وطوری می نماید که طبیعی بوده هیچ اثری ازساختگی وتکلف در آن دیده نمیشود .

باید خاطرنشان ساخت که سعی و کوشش «ابی الفتح» درجناس منحصربه کثرت ویا اتقان اوطوریکه قدماشناخته بودند نبوده اماآنچه ظاهراست جدوجهد وی درتغییر محسوس هیئت جناس است که نزد قدماوجودداشت، شاید همین تجددوتطور شعراء راباعث برآن شد که دراین باب تقلید از وی نمایند تاآنکه جناس روش مورد پسند بسیاری ازادباء قرار گرفت و «بستی» خودصاحب این طریقه بوداز همین جا است که بسیاری ازمعاصرینش ازقبیل « ابو منصورا لثعالبی » متوفی (۴۳۹ه) در « یتیمة الدهر » (۱) می گوید «بستی صاحب طریقه احسن درجناس ودرتأسیس بدیع بوده است » طبیعی است طریقه اش اولاً درشرق همان جائیکه «بستی» نشأت کرده است انتشارپیدامی کند «ثعالبی» دراقوال خود از «ابی القاسم محمدا لسنجری» منسوب به سجستان چین روایت می کند : «دارای شعرزیاد است که بمن رسیده وبقلم خودش تحریریافته اما اشعاریرا که بدومنسوب میدانند درانتساب آنها، اعتبار

۱- یتیمة الدهر ۴ / ۳۰۲

نیست تادر کتاب خود نقل کنم بغیرازچند مقطوعات که به‌طریقه«ابی الفتح بستی»در آن دست برده است. (۱) «ابی الحسن ا بن المؤمل» که از بزرگـترین نویسند گان خراسان بشمارمیرود چنین روایت می کند: «دارای‌شعرزیاد.....وقافیه‌های متشابه به‌طریقه«ابی الفتح بستی» است.»(۲)ازین دو قول وازاقوال مشا به آن در کـتاب «یتیمة الدهر»فهمیده‌میشود که‌جناس دارای یک مزیت ممتاز ومحبوبیتی خاص‌نزد نقاد بوده چنانچه«ابومنصور ثعالبی»ادیب ونا قد مشهورازطریقه «بستی» د ر جناس توصیف وتحسین‌می نماید ،واین طریقه‌اولاً درشرق‌انتشاریافته‌چنانچه «ابن‌الرشیق» متوفی (٤٦٣هـ) درباب جناس در کتاب خود «العمده» به انتشارجناس نزد شعرای شرقی اشاره می کند.

دیری‌نگذشت که‌این‌طریقه به‌مصروشام و دیگر بلادعرب‌انتقال نمود وشعرای‌آن دیارازین متاع نوظهورادبی استفاده نمودند وذوق‌وعلاقهٔ‌خاصی به‌آن پیدا کرد ند، امااین ذوق وعلاقه مصادف بازمانی بود کـه ادب عرب‌روبـه ضعف نها ده بود وبسیاری ازشعراءازطریقهٔ حسنه شعرعدول کرده بود ند یـعنی مـعنی راپشت پازده واهتمام زیاد به لفظ می‌دادند ،تاآنکه‌این امر باعث‌شد که«عبدالقاهرجرجانی»متوفی (٤٧١هـ) درمقابل این انحراف قد علم کند ودر کتاب خـود «اسرارالبـلاغة » اولاً ازباب جناس چنین سخن بمیان‌آورد،اومی گفت: « هـرچـه تجنیس تشابـه دولفظ گواراوخوش آینداست که موقعیت آن دولفظ ازنگاه معنی محمود باشد. »

بعد ازآن جناس درمرورایام راه خودرابه سرزمین شاداب ادبیات بازمی کند وشیوع زیـادمـی نمایـد امانا‌گـفته نگـذاریـم کـه انحـرافاتـی درآن را ه پـیدا میکند باآنهـم‌تاقرن هشتـم هجـری گـسترش خـویش‌راحفـظ می نماید

۱- یتیمة الدهر ٤ / ۳٤۰

۲- یتیمة‌الدهر ٤/ ۱٤۸

مردان بلاغت در همه‌جا و بویژه در مصر رایت آن را بلند ترنموده و سعتش دادند، تاجائیکه تألیفات خاصی درباب جناس به میان آمد مانند «جنان الجناس» از «صلاح الدین الصفدی» و «الدر النفیس فی اجناس التجنیس» از «صفی الدین الحلی» و «جناس الجناس» از «سیوطی» وبعداً کتاب «الدر النفیس فیمازاد علی جنان الجناس» و «اجناس التجنیس» از «ابن الحسن النورجی» این کتابها در کتابخانه مصر بصورت مخطوط باقی مانده بجز از کتاب «صلاح الدین الصفدی» که به‌دست نشر واشاعه سپرده شده است. همهٔ این فعالیت های ادبی وبلاغی درطریقه جناس باوجود ظهور طریقهٔ توریة وانتشار آن درمحیط مصر درقرن هشتم هجری توسعه پیدا میکند، اگر مامنشأ این همه نشاط ادبی رادرجناس موردمداقه وغورقرار بدهیم موجودیت آنرا جز اززمان «ابوالفتح بستی» به‌بعد سراغ نتوانیم کرد. بتأسی از آنچه که گذشت میبینیم که «بستی» درانتشارجناس بشکلی که گذشتگان وی ازآن ذکری بمیان نیاورده اند نقش مهمی بازی میکند، طوریکه تذکرداده شد انعکاساتیکه طریقه «بستی» در بین نقادومردان بلاغت بوجودآورده موردتقدیروستایش همگان قرارگرفته است.

اکنون به تفصیل زیادتری میپردازیم: چون طریقه وروش «بستی» تغییری فاحشی درتعریف جناس واقسام آن بوجودآورده است. باید کمی به بعد برگردیم واولین کتابیکه از «عبدالله بن معتز» متوفی (۲۹۶ هـ) در بدیع نگاشته شده است مطالعه کنیم تاآنراآغازسیرخوددرمطالعهٔ جناس انتخاب کرده وبه مددآن بتوانیم دقیقانه تحولی را که به کمک «بستی» دردو ناحیه که مورد نظردرباب جناس است مشاهده نمائیم وآنهم البته عبارت ازتعریف واقسام جناس است.

«ابن معتز» جناس راچنین تعریف مینماید: «دو کلمه طوری آید که مشابه یکدیگر باشند.» و «ابوهلال عسکری» متوفی (۳۹۵ هـ) آنراچنین تعریف نموده است: «سخن گوینده دو کلمه راطوری بیاورد که هرکدام آن متشابه یکدیگردرشکل و تعداد حروف باشند». بادرنظرگرفتن هردوتعریف ملاحظه میکنیم که جناس عبارت از

مشابهت یك کلمه با کلمهٔ دیگر درلفظ است .

چرا ؟ برای اینکه جناس درادب عرب تاقرن چهارم هجری بامشا بهت یك کلمه با کلمهٔ دیگر خلاصه میشد چنانچه در دو تعریف گذ شته دیدیم اگرچه اختلاف درلفظ دوتعریف وجود داشته باشد باز هم مرادهمان مشابهت یك کلمه با کلمهٔ دیگر است.

اماوقتیکه به «خطیب قزوینی» متو فی (۷۳۹ ه) می رسیم می بینیم که د ر جو هر وذات تعریف سابق جناس تغییر محسوس پیش میشود، زیرا «قزوینی» در کتا ب خو د تلخیص ازجناس چنین تعریف مینماید : «جناس تشابه بین دولفظ را گو یند » پس چرا «قزوینی» جناس رادر بین دولفظ نگاشته است نه بین دو کلمه ؟ وچرا ازاستعمال کلمه به استعمال لفظ عدول نموده است ؟ آیامرادازلفظ نزد «قزوینی» کلمه است که صاحبان دوتعریف گذ شته ذکرنموده اند یاخیر؟

امایکی ازشراح تلخیص که «بهاء الدین السبکی المصری» متوفی (۷۷۳ه) ثواب ندیده است که درجواب این سؤال هابحث زیادتری بمیان آید، اما «قزوینی» در کتاب خود «عروس الافراح» مارادرحیرت بین کلمه و لفظ نگذاشته بلکه واضحاً فر ق بین این هردوراچنین کشف نموده است، مراد ازلفظ آنچیزیکه به آن تلفظ کـرده میشود برابراست که هر کدام آن کلمهٔ واحد باشندیازیاده تادرتعریف خودباین ترتیب جناس مر کب رانیزشامل نماید، وقتیکه ماجناس مر کب رادرشعر جستجو میـکنیم اصول ونمونه اولی آنرادرشعر «بستی» درمی یابیم لذاگفته میتوانیم «بستی» شخصی بود که درتعریف جناس تاآن زمان که به یك روش خاصی تعبیرمیشد بلاغیون ورجال ادب راباعث برآن شد که تغییری درآن بوجودبیاورند تاآنکه تعریف جناس شامل نوع مر کب آن شده بتواند همان نوعیکه «بستی» خودسبب نشرآن بین شعرای مابعد عصرخود گردیده بود .

«خطیب قزوینی» مسلماًازنخستین کسانی نیست که برتغییرات ادبی که د رجناس آمد آ گاهی یافته باشد بلکه «عبدالقاهرجرجانی» که شیخ بلا غیو نش نیز خـوا نند

در«اسرار البلاغة» مثالهای زیادی از تجنیسیکه بر مشابهت یك کلمه به کلمهٔ مفرد دیگر تمام نشود (چنانچه که گذشتگان به‌آن اعتقادداشتند) آورده است، یعنی ایتیان به جناس بین مفردومرکب ومرکب ومرکب نموده است. برای این هر دو نوع مثالهای متعدداز اشعار«بستی» بمیان آورده‌ونام‌این‌جناس‌را«مرفو»یعنی‌مرکب نهاده است، باین‌ترتیب دیده میشود که دائره تجنیس از زمان«عبدالقاهر» به‌بعد وسعت پیداکرده ومقصوربه تشابه بین دو کلمه نمانده است. زیراشیخ بلاغیون‌نخواسته است ازآنچه درصورتجنیس بدست«بستی»بمیان‌آمده اهمال وپرده پوشی کنند بعدازآن«ابویعقوب‌یوسف‌سکاکی»متوفی(۶۲۶ه)باوجودیکه رغبت زیادبه تعریف قدیمی جناس که همان تشابه بین دوکلمه درلفظ است، داشت. آنرا بدو نوع متشابه ومفروق تقسیم می نماید وبرای هریکی ازشعر«بستی»مثال‌می آورد واضح است جناس مرکب راکه«سکاکی»ازآن یادآورشده مراداز‌آن تشابه بین دوکلمه نیست طوریکه درتعریفش خاطرنشان نموده زیرادیده میشود که‌بین‌مفردومرکب درمثال اول وبین‌مرکب‌ومرکب‌درمثال‌دوم(۱)وباین طور«سکاکی»درتقسیم‌جناس ودرمثالهای که درتعریف خوددرباب جناس نموده مخالفت کرده است‌اماچگونه میتوانیم اضطراب«سکاکی»وتناقض‌بین هردوتعریف وی راباشواهدآن در جناس تفسیرنمائیم، گفته‌میتوانیم که«سکاکی»باوجودیکه مقلدتعریف گذشتگان درجناس بوده است، درمثال مقید به‌آنهانبوده گویاازتغییراتیکه‌درصورت جناس در ادب تازی بدست«ابی الفتح بستی»بظهور پیوسته وذریعهٔ متأخرین اتساع پیدا نموده است‌چشم پوشی‌نماید.

بعد ازآن مسأله اقسام جناس باقی میماند باید درین باره هم ذکری به میان آید «عبدالله بن معتز» اولین کسی بود که جناس را بدوقسم تقسیم نمودسپس دور«ابوهلال عسکری»رسید وآنرابسه قسم تقسیم کرداگرچه‌درعدداقسام اختلافی بوجودآمد بازهم ازهمان دوقسم نه درتعریف ونه در مثال خارج میباشد. واین تعریف مطابقت به‌آن صورت جناس داردکه درعهد این دو وجود داشت:

۱— رجوع شودبه صفحهٔ ۲۰۳ المفتاح.

اما وقتیکه به «عبدالقاهر جرجانی» میرسیم وی به یك نوع جدید دیگر آن اشاره می کند که نزدگذشتگان سراغ ندارد، قسم جدید عبارت از «مرفو» است که پیشتر ذکر کرده شد، واز شعر «بستی» مثال آورده است. چون «عبدالقاهر» به تقسیمات متأخرین چندان اعتنائی نداشت و نخواست که تصنیف انواع جدید جناس را از عهد «بستی» به بعد قسمت و دسته بندی کند. البته این کار را برای متأخرین واگذار شده است، اکنون در عصر جدید مطالعه می نمائیم. وقتیکه «سکاکی» آمد صفحهٔ جدیدی از تجنیس مرکب را بمیان گذاشت و آنرا بدو نوع قسمت کرد چنانچه پیشتر ذکر شد و بهر کدام از شعر «بستی» مثال آورد، بعداز «سکاکی»، «خطیب قزوینی» علاوه بر دو قسم سابق تقسیم سومی را در کتاب خود «الایضاح» علاوه نمود و سپس «بهاءالدین سبکی» قسم چهارم تجنیس را بمیان آورد که تلفیقش گویند. و مثال آنرا در شعر «بستی» عنوان کرد. همچنین می بینیم که تفنن «بستی» در جناس سبب میشود که بلاغیون در اختراع انواع آن باهمدیگر مسابقه کنند اختلاف مردان بلاغت در اطراف اسماء فروع جناس مرکب مهم نیست آنچه قابل ذکر است، اینست که جناس مرکب باصور مختلفهٔ آن یك امر نو پیدا در ادب عرب است که بدست «بستی» انجام گرفته و پیدایش آن در ادب سبب بیداری بلاغیین گردید تا آنرا در حلقهٔ تدریس شامل نمایند، پس با صراحت لهجه واطمینان خاطر گفته میتوانیم که اگر «ابوالفتح بستی» نمی بود این نوع جناس یعنی جناس مرکب وجود نمی داشت و پیدایش آن تا زمانیکه شاعری مثل «بستی» بمیان نمی آمد به تعویق می افتاد.

از آنچه گذشت ظاهر می گردد که «ابوالفتح بستی» باطریقه خاص خود تأثیر بسزائی درباب جناس بر بلاغیون وارد کرده است بعد از آن که برای باراول بانوع

دیگر تجنیس اندیشه های شان رازنده وبیدار ساخت باعث برآن شد که تجدیدی درتعریف واقسام آن نموده آنرا تغییر دهند چنانچه تقسیم دیگری رابرآنچه قدماء درتعریف جناس نموده بودند بیفزایند .

دراخیر باین نتیجه می رسیم که زبان عربی نسبت به «ابوالفتح بستی» ومعاصرینش ازشعرائیکه دروطن اوحیات بسربرده اند وشعرشان بمارسیده است زبان بیگانه نبوده است . زیراوقتیکه انسان زبان بیگانه رامی آموزدبهر اندازه که تحصیل آن بالابگیردوبکمال جودت وتحسین برسد باآنهم محل تقلید دیگران واقع شده نمیتواند که گویندگان اصل زبان ازوی تقلید نمایندشعر «بستی» درزبان عربی واجد مرتبه ایست که رجال بلاغت امثلهٔ خودرا ازآن تهیه نموده و «بستی» درقطار بزرگترین شاعران عرب قرار گرفته است .

درپایان این مقال به برادران افغانی خودمیتوانیم گفت که ماامروز برای تدریس لسان عربی درافغانستان آمده ایم نسبت به افغانها کدام فضل وکمال بیشتری نداریم بلکه برای آن آمده ایم دینی راکه برادب وبلاغت عربی گویان ازجانب «ابوالفتح بستی» است ، شاید بتوانیم ادانمائیم .

نگفتم که مرا ازنظر انداخته ای گفتا که بمهر دگران ساخته ای
گفتم که ترا شناختم بی مهری گفتا که مرا هنوز نشناخته ای

اهی چغنایی

طریقهٔ تدوین اطلس زبان شناسی

این هم متن یکی از کنفرانسهائی است که پروفیسور کسیلرا سال گذشته هنگام اقامت شان در افغانستان در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد کرده بودند

وظیفهٔ محقق لهجه ها، جنبه های مختلفی دارد. یکی آنکه هدف او تحقیق و توصیف همه جانبهٔ خصوصیات یک لهجه است. در این صورت وظیفهٔ او عبارت است از جمع آوری و نگارش نمونه های گفتار اهل محل مورد نظر، دیگر آنکه هدف اصلی او عبارت باشد از تعیین مناسبت های متقابلهٔ لهجه های مختلف و طبقه بندی آنها و این خود عبارت است از موضوع جغرافیای زبان شناسی.

جغرافیای زبان شناسی در نتیجهٔ تحقیقات و بررسی های منظم روی همهٔ لهجه های محلی یا گروهی از لهجه های زبان معینی بوجود آمده است، نتیجهٔ چنین بررسی ها عبارت است از نقشه های لهجه شناسی یعنی نقشهٔ حدود لهجه های یک زبان معین یا نقشهٔ حدود شیوع پدیده های مختلف یک لهجه.

تحقیق حدود پدیده های زبانی دارای اهمیت زیادی است؛ مثلاً در زبان پښتو چنین بنظر میرسد که تعیین دقیق حدود پدیده هائی از قبیل تلفظ مصوت (O) بجای ادبی در (a') بعضی لهجه های جنوبی افغانی جالب و حائز اهمیت میباشد؛ چنانکه در این مثالها:

پلار ـ پلور، شا ـ شو، لاس، لوس.

خطی که در روی نقشهٔ سرحد یکی از پدیده های صوتی (فونتیک) صرفی (مورفولوجی)، نحوی یا لغوی را معین میکند باصطلاح زبان شناسی خط ایزوگلوس

Isoglossنامیده میشود که معنی تحت اللفظی آن از یونانی چنین است: Isos =یکسان و Glossa زبان یالهجه.

هر گونه لهجه یا زبانی توسط یک سلسله از پدیده های ایزو گلوسی مشخص میگردد نقشه نگاری اینست که برای هر پدیده ای نقشهٔ علیحده ای ترتیب داده شود. برای اینکه دیده شود همهٔ پدیده های بررسی شده در سر زمین زبان یالهجهٔ معینی چگونه پخش شده است لازم می آید بیک نقشه اکتفا نکرده مجموعهٔ کاملی از نقشه ها ترتیب داده شود. این مجموعهٔ نقشه ها عبارت است از همان اطلس لهجه شناسی که در فوق گفته شد.

طریقهٔ کاملتر روی نقشه آوری، یعنی ترسیم پدیده های جمع آوری شده در روی نقشه این نیست که مجموعهٔ خصوصیات لهجهٔ معینی روی آن رسم شود بلکه در ین است که ایزوگلوس پدیده های علیحده یا در مورد لزوم کلمه های مخصوصی که نمایندهٔ پدیده های معینی میباشند روی آن نگاشته شود. مقایسه ایزوگلوسهای پدیده ها و کلمه های مختلفه امکان میدهد که بجای بررسی یک نقشه استاتیک زبانی، که در صورت اول بدست می آید، به شرایط تاریخی دینامیسم وتطور و تحول پدیده های زبانی پی برده شود واین کیفیت بنوبه خود برقراری رابطه میان تاریخ لهجهٔ قومی وتاریخ خود قوم را ممکن میسازد.

نواقص اطلسهای موجوده کدامست وچگونه میتوان آنها را رفع کرد؟ اطلسهائی دیده میشود که فقط پدیده های لغوی لهجه ها را منعکس میکنند ومتکی میباشند به شبکهٔ بسیار غیر متراکم نقاط مسکونی که بررسی شده. درچنین اطلسها بدیهی است نمیتوان حدود دیالکتها را معین کرد. اطلسهای دیگری وجود دارد که به بررسی پیگیر تمامی ناحیه وهمهٔ نقاط مسکونی متکی میباشند امادراینها نیز عمل بررسی باروشی نارسا انجام گرفته است. یعنی ازروی «آنکتهائی» تهیه شده است که توسط معلمان مدارس وبدون نگارش ترانسکرپسیون فونتیکی پرشده اند. ازآنجاست که نتیجه های بررسی وخود اطلسها دربیشتر موارد غیر دقیق و ناقص میباشند. اطلس جامع و نقشهٔ خوب آنست که

در آن کامل بودن مدارک با دقت نگارش در سرتاسر منطقهٔ زبانی یکجا جمع شده باشد. تهیهٔ چنین اطلس تنها در نتیجهٔ کار دسته جمعی عدهٔ کثیری کارمند متخصص امکان میابد.

در اتحاد شوروی انجام این وظیفهٔ علمی بزرگ در مقیاس عظیم سرزمین میهن ما فقط در نتیجهٔ یاری و پشتیبانی دولت امکان پذیرفت. در اینجا یک سلسله اطلسهای لهجه شناسی توسط اکادمی علوم (ا، ج، ش، س) برای زبان روسی تهیه شده است از آن جمله در اواخر سالهای ۵۰ اطلس لهجه ها و گویشهای روسیهٔ مرکزی واقع در مشرق مسکو ترتیب داده شده است. که محتوی بیش از (۲۷۰) نقشه و یک جلد بزرگ، بیش از (۱۰۰۰) صحیفه تفسیر آنهاست و در مقالهٔ مقدمهٔ آن اصل عمومی که درین اطلس از آن استفاده شده شرح داده شده است. کارهای این اطلس تحت رهبری عضو وابستهٔ اکادمی علوم «ا، ج، ش، س» «اوانسوف» (ABaHeCoB) انجام گرفت. همچنین اطلس لهجه های ناحیه های شمالغربی ناحیهٔ لیننگراد نووگورودو پسکوف و ناحیهٔ جنوب غربی و ناحیهٔ مرکزی واقع در مغرب مسکو برای چاپ آماده است در کار تهیه اطلس دانشکده های متعدد کشور شرکت دارند این کار با همکاری کارمندان علمی و دانشجویانیکه برای سفر باطراف شهرهای مقر دانشکده ها بسیج میگردند عملی میشود و برای اینکه این کار طبق نقشهٔ عمومی پیشرفت کرده و همهٔ شرکت کنندگان در درجهٔ نخست توجه خود را روی آن پدیده های متمرکز نمایند که بایستی روی نقشه آورده شود. برنامهٔ کار توسط انستیتوت زبان روسی اکادمی علوم «ا، ج، ش، س» و سایر اینستیتوتهائی که به تهیه اطلس مشغول اند تنظیم میشود و آنکت های پرسش نامه های لازم برای جمع آوری مصالح لهجه ای توزیع میگردد. بیفایده نیست دربارهٔ بعضی مسأله های مربوط به تنظیم برنامه و آنکت و جمع آوری مصالح توضیحاتی داده شود. تنظیم برنامه اطلس مهمترین مرحلهٔ کارهای لهجه شناسی است. بدیهی است که قبلاً باید بعضی خصوصیتهای لهجهٔ مورد آزمایش را تعیین نمود. تنظیم برنامه حتماً لازم نیست که پس از تعیین تمام خصوصیتهای لهجه ئی صورت گیرد. درین مرحله تنها معین کردن چند صفت اصلی آن کافیست. برنامه ابتدا جنبهٔ آزمایشی

داردوروی معلومات موجودومأخذها واسنادمربوط به‌لهجه وگویشها تنظیم میشود. سپس درخودمحل، برنامه‌تکمیل شده جزئیات بتفصیل برآن واردمیگردد. بهرحال مصالح گردآوری شده برحسب چنین برنامهٔ عمومی دقیقتر میباشداز مصالحی که برحسب برنامه‌های مختلف فراهم میگردد.

برنامهٔ اطلس رانبایدبا پرسشنامه‌هائیکه برای کارهای لهجه شناسی درمحل تهیه میگرددمشتبه‌نمود. مقصوداز پرسش نامهٔ لهجه شناسی اینست که در اساس پاسخ سوالهای مطرح‌شده درآنهامعلومات روشنی ازسیستم‌صوتی وساختمان‌صرف ونحوی لهجهٔ موردمطالعه بدست آید. امابرای برنامهٔ اطلس‌در نظرگرفتن چنین منظوری حتمی نیست. برنامهٔ اطلس‌معمولاً غیرازبرنامهٔ کامل تحقیق لهجهٔ‌معینی است وهمه خصوصیتهای آنرااحاطه نمیکند. مقصوداز اطلس تعیین حدودشیوع صفتهاوپدیده‌های زبانیست تااینکه بتوان‌حدودلهجه های‌زبان معینی را در ناحیهٔ معینی ترسیم نمود. پس‌برنامهٔ اطلس باید تنها شامل اختلافات باشد. و آنگهی این اختلافات میتوانند جزئی‌باشند وهیچ موجبی هم در بین‌نیست که‌این اختلافات‌دارای‌جنبهٔ‌بنیادی اساسی ساخت‌زبان‌باشند. بخصوص که‌اختلاف گویشها(لهجه‌ها)ازیکدیگردرست‌در جزئیات میتواند نگاهداشته شود؛ مثلاً دربعضی ازجهات‌بازمانده ازدوره‌های کهن‌دربرنامه بایدتاحدامکان‌همهٔ‌جنبه‌های‌زبان‌طرح شود. البته‌آسانتر ازهمه نشاندادن اختلافات لهجه‌ایست‌ازلحاظ صوتی ولغوی‌ودرکلمه‌های عمومی‌ومشترک میان گویشها. ولی دریافتن اختلافات نحوی بسیار دشوار است و دشوارتر از آن نشاندادن جنبهٔ معنایی آنهاست.

قسمت۱ـ صوتیات(فونیتیک):

ازین‌لحاظ برنامه‌براساس پدیده های صوتی مخصوص گروه معینی ازلهجه ها ترتیب داده میشود. چنانکه مثلاً در مورد ترتیب اطلس‌لهجه های زبان بلغاری

در اینستیتوت اسلاو شناسی اکادمی علوم «ا، ج، ش، س» موادذیل دربرنامه گنجانیده شده است: کدام مصوت بجای ez ـ بلغاری باستانی تلفظ میگردد؟ به چنین پرسشها معمولاعده ای کلمه‌های کنترولی (شاهد مثال) حاوی مصوت مورد بررسی درشکلهای مختلف صوتی وتلفظ آن نیزضمیمه میگردد:

الف ـ دررشتهٔ کلمه‌وزیرفشار.

ب ـ درهجای ماقبل هجای فشاردار.

ج ـ درآخرین‌هجای بسته.

د ـ درترکیب یکی ازمورفها وازین قبیل.

برای‌بررسی کیفیت‌مصوت، موقعیت‌صامتهای پیش‌وپس آن‌در کلمه، حائزاهمیت است، کلمه های کنترولی همان طورکه درزبان ادبی‌تلفظ میشونددادهمیشوند. سپس چنانچه‌واریانتهای‌صوتی آن‌هادرگویشهابرمامعلوم باشدآنهارامیتوان‌باترانسکریبسون نشان داده و درچنین موارد پرسش‌میتواند بصورت ذیل درآید:

چنین است؟ یاچنان است؟ ویاطوردیگر؟.

مثال دیگری می‌آوریم تامعلوم شودکدام عامل ازاختلافات صوتی‌لهجه یی داخل دربرنامه اطلس‌های لهجه شناسی میشود چنانکه قبلاً اشاره شد لهجه های تاجکستان شوروی درحال‌حاضرباندازهٔ کافی‌مورد بررسی قرارگرفته اند تا اینکه بتوان دربارهٔ سرحدات پدیده های مختلف آنها اظهار نظر نموده وبرحسب علایمشان‌آنهارا دسته بندی‌نمود.

درگویشهای‌تاجیکی‌وضع مصوتهاوموارد مقایسه‌آنها بایکدیگربسیارجالب‌است چنانکه از بعضی تحقیقات لهجه شناسی بدست میاید مصوتهای‌تاریخی ردهٔ عقب یعنی مصوتهای فارسی دوران وسطی‌از قبیل «u» کوتاه و«u» مدید

و« o̅ »مدید یا واومجهول درلهجه های مختلف به شکلهای مختلفی تطور یافته وحفظ شده است . دریك گروه گویشهای تاجیکی (لنین آباد ، بخارا، اورته، پنج گند) هرسه فونیم مذکور حفظ شده است هرچند کیفیت ذاتی آنها اندکی دگرگون شده است در گویشهای دیگر (سمرقند، ورزاب ، قراداغ) دوتای نخست از مصوتهای مذکور « u » و« u » یك فونیم را تشکیل داده اند. وسرانجام در گروه سوم گویشها (کاران ، نیوت گلاب، راغ، قراتگین) برعکس دوفونیم اخیری یعنی « u̅ » و « o̅ » (واومعروف و واومجهول) تشکیل یك فونیم میدهند و« u » کوتاه مبدل شده است به مصوت غیرلبی اختلاف گویشهای تاجیکی برحسب این علامت شامل شمارهٔ زیادی کلمه و مورفیم است. بهمین سبب دروقت مطالعه و بررسی گویشها این علامت بارزترین حامل در تشخیص آنهاست. بدیهی است که اختلاف گویشهای تاجیکی برحسب این علامت به تشکل یك سلسله پرسشهائی ازقبیل نمونه های ذیل در بر نامه تحقیقات لهجه شناسی گنجانیده شده است.

کدام مصوت بجای
- u کوتاه تاریخی
- u̅ بلند تاریخی
- o̅ بلند تاریخی تلفظ میشود ؟

پاسخهای پرسشهای فوق مختصات دقیق بسیاری برای رسم ایزوگولوسها فراهم میکنند . برای کلمه های کنترولی ـ شاهد مثالها ـ کلمه های ذیل داده شده اند: سرخ ، بز، دود، دور، زود، خوبی، خونین، روز، گوش .

خاصیت تطورتاریخی مصوتهای ردهٔ عقب : o̅, u̅, u در تحقیقات لهجه های تاجیکی شوروی برای طبقه بندی گویشها مانند علامت اساسی اختیار شده است . ازآنجائیکه تطور و تغییر تلفظ این مصوتها جریان اساسی تطور و کالیسم را در تمام گویشهای فارسی (آغازشده ازدوران زبانی وسطی) منعکس مینماید، بنابرین این علامت را میتوان برای بررسی گویشهای فارسی افغانستان نیز بکاربرد .

اگر ذکر مثالها را ادامه‌داده به‌زبان افغانی برسیم در اینجا لازم می آید که اختلاف مشهود میان لهجه های پښتوی شرقی وغربی در تلفظ فونمهای «ښ» و «ژ» در برنامهٔ اطلس گنجانیده شود وپرسشهای مربوطهٔ برنامه بشکل فورمولهای ذیل درآورده شوند :

۱- کدام صامت بجای فونیم «ژ» تلفظ میشود: Z یا g ؟ یا اینکه نوع تلفظی بینا بینی آنها ؟ (چنانکه در بعضی لهجه های غلیځائی وجوددارد)

۲- کدام صامت بجای «ښ» تلفظ میشود: s یا x ؟

تبصره - بدیهی است که نویسندهٔ پاسخ پرسشنامه هاباید همیشه فشار کلمه‌هارا درجای خود قید وعلامت بگذارد .

برنامه معمولا شامل موادی است که تغییر گروه صداهارا در لهجه هاتشان میدهند

برنامهٔ اطلس درقسمت صوتیات میتواند همچنین برحسب تلفظ بعضی کلمه ها ترتیب داده شود . اما باید کلمه هائیرا اختیار کرد که قبلا به‌داشتن تلفظهای مختلف آنها درلهجه های مختلف یقین حاصل شده باشد (چنین کلمه هامیتوانندحدود لهجه های مختلف رابخوبی مشخص نمایند) البته باید از اختیار کلمه هائی که در گویشهای مختلف دارای تلفظی مشابه میباشند اجتناب کرد . مثلاً مانند کلمهٔ «غر» درزبان پښتو که درهمهٔ گویشها تقریباً بدون تغییربوده یکسان تلفظ میشود .

۲- صرف :

این قسمت برنامه مربوط به‌ساخت لفظی اسمها وفعلهاست وشامل است براختلاف شکل پساوندها وفرق حالتهای مختلف دراسمها. درین مورداخیرخوبتراست جواب پرسشها درضمن جمله ومتن آورده‌شود زیرا بدون متن شکل ومعنی حالت را نمیتوان معین کرد .

قسمت فعل شامل پرسشهائی در بارهٔ صیغه های مختلف است و چنانکه ممکن باشد با تعیین محل ثابت فشار و همچنین پرسشهائی در بارهٔ شکلهای مختلف زمان فعل و صورت وجه وغیره.

برسبیل مثال برای تهیهٔ اطلس زبانشناسی لهجه‌های پښتو در برنامه از لحاظ صرفی میتوان پدیده هائی از قبیل اختلاف حروف آخر حالتهای مفعول بواسطهٔ اسم مؤنث را وارد کرده مانند «سترگه» (چشم) در لهجه های شرقی حالت مفعول بواسطه میشود سترگې، ولی در لهجه غربی سترگی. یا اینکه اختلاف جمع بستن اسمها ئی که ختم میشوند به (الف) مانند غوا. معلوم است که در لهجه مومند از گروه شرقی جمع این اسم «غواوی» یا «غواگانی» میباشد و در لهجهٔ گروه غربی شکل حال جمع غواوی یا غواگانی است. از جملهٔ اختلافهای موجود میان لهجه های پښتو در سیستم فعلی یکی هم عدم تطابق صیغه های فعلی در دوم شخص جمع میباشد که همچنین ذاتی است و مناسب برای درج در آنکتها. زیرا در لهجه های غربی پساوند این صیغه «است» میباشد و در لهجه‌های شرقی «ای» مقایسه شود: تاسی وایاست وتاسی وایی.

۳- نحو:

در قسمت نحو میتوان در باره بکار رفتن حروف اضافه وضمیرهای متصل و ترکیبهای وصفی و ترکیبهای دیگر که اختصاص بزبان مورد نظر دارند مثلاً مانند ساخت ارکایتو (مهمیزی) در زبان پښتو وغیره پرسشهایی در آنکتها گنجانیده شود. در برنامهٔ اطلس لهجه شناسی افغانی در قسمت نحو میتوان مسائل ذیل را وارد کرد: مثلاً مانند بکار رفتن حرف اضافه «پر» و «په» در معنی روی (چیزی) زیرا اولی در لهجهٔ غربی زبان افغانی شیوع دارد و دومی در لهجهٔ شرقی. همچنین میتوان شکل صوتی فعلهای مختلف را نیز مانند اساس در پرسشها گنجانیده و چنین بنظر میرسد که در اختلاف در تلفظ فعل «شول» در لهجهٔ غربی و «سول» در لهجهٔ شرقی میتوان خط ایز و گولوس دقیقی را بدهد.

٤-لغت (لکسیك):

پرسشهای مربوط به بکاررفتن این یاآن کلمه واین یاآن نام شئ مربوط این قسمت میباشد. درضمن جمع آوری معلومات درمحل باید وحدت وعینی بودن مسمی رادرنظرداشت ونه وحدت یعنی یکسان بودن خود اسم را زیراگاهی اسم واحدی درمحلهای مختلف معنی شیئهای کاملاً مختلفی رامیرساند. دراینجابرای کسانیکه پاسخهارامینویسند درنظرگرفتن این روش بسیارمهم است وآن اینکه نباید مستقیماً ازاهل محل پرسید که فلان شی چگونه نامیده میشود وهمیشه بهتراست که چند نفر ازآنان رابگفتگووادار کرده سپس گوش دادکه اسم آن شی را چگونه میان خودتلفظ میکنند لغتهای مندرجه درپرسشهارالازمست برحسب موضوع دسته بندی نمود.

معمولاً لست کلمه هابرحسب موضوع چنین دسته بندی میشود:

۱- خانه، منزل، ساختمان، اطاق.

۲- اثاثیهٔ منزل، فرنیچر، بخاری، ظروف، رخت خواب.

۳- غذا، خوراك، اقسام نان خشك، اقسام نان (وقت نهار، صبحانه، شام).

٤- سبزیجات ترکاری، صیفی ها، میوه ها.

٥- جانداران، پرندگان، حشره ها.

٦- انسان، اندام، اعضاء، بدن.

۷- پوشاك، زینت آلات، زیورات.

۸- پیشه های خانگی ووسایل حمل متداول.

۹- حیاط خانه‌داری، آلات زراعت.

۱۰- پدیده های طبیعی، وضع هوا.

همچنین فعل ها وصفت‌ها وضمیرهای که زیاد بکارمیروند میتوانند درلست درج گردند.

۵- معنی (سمانتیك):

مناسب ترین طرز پرسش درین قسمت چنین است: آیا چنین کلمهٔ درین گویش بکار میرود واگر بکار میرود معنی آن چیست؟

کار در محل:

همین که برنامهٔ اطلس ترتیب داده شد میتوان داخل درمرحلهٔ عمل شد یعنی به نگارش مضامین درمحل هائی که شیوع دارند پرداخت. برای کار نقاطی انتخاب میشوند که دارای لهجهٔ یك سان میباشد. چند نقطهٔ مبدأ (دهکده، قصبه) تعیین میشود که در آن ها بررسی انجام میگیرد وهرچه شبکهٔ این نقاط مبدأ مترا کمتر باشد بهتراست. معلومات دهندگان راباید بادقت تمام انتخاب کرد. دراین جایك سلسله شرط هائی موجود است که باید کاملاً رعایت شوند، درضمن نگارش کلام اهل محل پز ومحقق باید هردفعه قید کند که این مثال یااین کلمه اززبان که نقل میشود.

اطلاع لازم دربارهٔ معلومات دهندگان:

نام خانواده، اسم، اسم پدر، جنس، سن، محل تولد، ازروز تولد درهمین محل زندگی میکند یاآنکه رفته است، ودرین صورت کجاوبرای چه مدت، درجهٔ تحصیل، شغل.

زنان بر مردان همیشه ترجیح دارندو سالخوردگان بر جوانان.

همهٔ معلومات لهجه شناسی باید درهمان وقت بررسی وروی صفحه های علیحده بترتیب معینی نوشته شود (دردفترچهٔ یادداشت وغیره)

نخستین نتیجه گیری ازمعلومات همیشه وحتماً باید درخود محل انجام گیرد واین کارعبارتست از:

۱- تکمیل و تدقیق یادد اشتها ب) درصورت اختلاف میان معلومات دهندگان بدست آوردن معلومات دهندگان دیگرج) تمام صفحه ها ی یادداشتها بانمره گذاری نقاط ونام معلومات دهنده باید به کتابچه ملحق گردد.

پس ازمراجعت به شهرازروی این کتابچه هاتمام معلومات روی او راق مخصوص نقل شده روی نقشه آورده میشوند وباین ترتیب کار(روی نقشه بردن) آغازمیشود که نتیجهٔ آن عبارت است ازرسم خطوط ایزوگولوسها. برای هرپدیده چنانکه درفوق گفته شد یك نقشه اختصاص داده میشود(باین ترتیب دربارهٔ سرحدات شیوع پدیده های بررسی شده درسرزمین زبان معینی نه فقط ازروی یك نقشه بلکه ازروی یك مجموعهٔ نقشه هایعنی اطلس میتوان مطالعه ونتیجه گیری نمود.)

درضمن مطالعهٔ نقشه لهجه شناسی دیده میشود که سرحدات پدیده های مختلف باهم مطابقت ندارند خطهای ایزوگولوس گاهی به موازات وپهلوی هم میروند وگاهی یکدیگر راقطع میکنندیااینکه ازیکدیگردورمیشوند. امااز ین کیفیت نبایدچنین نتیجه گرفت که گویالهجه وگویشهائی وجودندارند باوجودعدم تطابق حدود پدیده های زبانی مختلف هرلهجه یك واقعیت موجود است زیرا که صفات مخصوص آن (صرفی صوتی، لغوی) بایکدیگردارای مناسبات معینی میباشند واین خودسیستم این لهجه را تشکیل میدهد.

دراطلس لهجه شناسی درموردعدم تطابق ایزوگولوسهاپدیده های مختلف همیشه چندگروه ایزوگولوس بدست می آید که ازلحاظ مناسبات جغرافیائی بیکدیگرنزدیك اند. مجموعهٔ پدیده هائی که توسط این ایزوگولوسهامعین ومحدودمیگردند لهجهٔ معینی راتشکیل میدهند. حدود لهجه هائی راکه امتدادچنین گروه ایزگولوسهامیدهند معمولاً تاریخ تشکل زبانی ناحیه مربوط نیزتصدیق وتائید مینماید .

هرچند سرحدات قید شده هرگزجنبهٔ اطلاق ندارد ومیان دولهجهٔ همسایه همیشه یك حاشیهٔ لهجه های بینابین وجوددارد باوجوداین تحدید حدود این یاآن لهجه روی اطلس لهجه شناسی عملاً برای لهجه شناسان همیشه امکان دارد.

چنانکه مثلاً زبان روسی برحسب یك سلسله صفات (که مهمترین آنها از نوع صوتی میباشند) به دولهجهٔ اصلی بزرگ، شمالی وجنوبی، تقسیم میشود. ومیان این دوحاشیهٔ باریکی ازگویشهای بینابین روسی تشکیل یافته است درست مانندپلی میان این دولهجهٔ بزرگ.

مثال دیگر: زبان تاجیکی ازلحاظ تشتت لهجه ئی وضع خاصی دارد. دراینجا میتوان گفت هرقشلاقی برای خود لهجهٔ مخصوص دارد. بدین جهت برای لهجه شناسان قبل ازهرچیز لازم می آید که واحد های لهجه یی اصلی را معین نمایند که عبارت باشند ازگروه لهجه هایا توده گویشهای بهم نزدیك. درجریان کار لهجه شناسی وقتیکه نقشه ها ترتیب داده میشد آشکارشد که ایزگولوسهای پدیده های لهجه یی مختلفه چنانکه انتظارهم میرفت باهم مطابقت ندارند. ناچار گروههای لهجه ای برحسب یکدسته ازعلامات مشترك توسط گروه ایزوگولوسها ازیکدیگر امتیازداده شد وتعیین حدودگروه لهجه ها امکان پذیرفت. ازاینجاست که لهجه شناسان چنین اظهارعقیده میکنند که این سرحدات غیرقابل تغییرنیستند بلکه مانندخود لهجه ها که بطورنامحسوس بهم نزدیك میشوند بسوی یکدیگرتغییرمکان میدهند.

نقد آثار

منتخب سرشکهای جوانی و گلهای سرشك

کتاب «منتخب سرشکهای جوانی و گلهای سرشک» که در ۱۵٤ صفحه از طرف مدیریت عمومی تبلیغات وزارت اطلاعات و کلتور نشر و در مطبعهٔ دولتی طبع گردیده، مجموعه‌ایست از مظاهر پرارزش فکری شاعر توانا و نویسندهٔ مقتدر محیط ما پوهاند حکیم ضیایی. این مجموعه که شامل دو قسمت یکی «سرشکهای جوانی» و دیگری «گلهای سرشك» میباشد، بجز یازده پارچهٔ آخرین که ارائه دهندهٔ بینش شاعر در سالهای اخیرست، دیگر همه مبین شور جوانی و بیان احساسات مراحل نخستین زندگی شاعر بشمار می‌آید.

در مباحث تیوری ادبیات گفته میشود که ادبیات و هنر انعکاسی از واقعیت‌ها در مغز نویسنده و شاعر و یا هنرمند است؛ این واقعیت‌ها میتواند عینی باشد و یا ذهنی و یا فردی و اجتماعی. یعنی شاعر و نویسنده آنچه را که می‌اندیشد و یا می‌بیند، با بکار بردن علایم و رموز بخواننده عرضه میکند؛ صدق عاطفه و اندیشه از مشخصات عمدهٔ آثار ادبیست. مجموعهٔ اشعار پوهاند ضیایی همهٔ این خصوصیت‌ها را تحقق بخشیده است، «سرشکهای جوانی» و «گلهای سرشك» شاعر آیینهٔ تمام نماییست که همه گونه احساسات و عواطف

واندیشه‌های ویرا انعکاس میدهد. هرگونه آثار ادبی را یکی از نظر موضوع ومفهوم ودیگری از نگاه هیأت وشکل میتوان نقد کرد. از نظر طرز بیان، انتخاب وتلفیق کلمات وصحنه‌سازیها اشعار پوهاند ضیایی ما را بخاطر استادانی چون بیدل، صائب، کلیم سعدی وحافظ می اندازد، که همیشه بااعجاز سخن خواننده را بطواف کعبهٔ الفاظ ومعانی فراخوانده اند.

در کلام پوهاند ضیایی همه‌جا لفظ تابع معنی است؛ انسان بانخستین برخورد به اشعار این شاعر مفکر واین سخنور پرشور وسوز، بیک سلسله احساسات وعواطفی مواجه میشود که همه ارائه‌دهندهٔ شور باطن وجهان فکری شاعر است. شاعر بقا را درفنا میجوید وکمال را درناتوانی، عروج را درزمین گیری میپندارد وکامرانی را درخاکساری وآرزو را درترك آرزو میداند. چنانکه گوید:

تا فنا گشتیم اسرار بقا دریافتیم یارجانی رابعین بی نشانی دیده ایم

یا:

ازجهان وارسته‌ام بامن چه‌جای گفتگوست آرزویی گر بدل باقیست ترك آرزوست

دراکثر پارچه‌ها بینش تصوفی وعرفانی شاعر برازندگی دارد، سلاست وروانی وجدیت بیان در هربخش کلام شاعر مشهود است. شاعر درپارچهٔ «نیرنگ زندگی» میگوید:

سرتا بقدم چوشعله درسوز یکرنگ بود دل وزبانم
من طایر چست و تیز بالم افسوس که نیست آسمانم

ویا:

دروصف کسی نمیگرایم برلطف کسی نظر ندارم
من تیرم و راستی شعارم اما چکنم که پر ندارم

درپارچهٔ «سراغ زندگی» گوید:

آدمیت درسرشت من زبس گل کرده است حرف من بادشمن وبادوست حرف رو بروست

خصوصیت بارزی که در کلام شاعر میتوان سراغ کرد، شکایت ونارضایتی وی ازمحیط وزندگی است. پوهاند ضیایی درهمه‌جا ازنابسامانی ها می نالد واینکه گوش شنوا ودیدهٔ بینائی راسراغ نمیکند شکوه سرمیدهد. شاعر درپارچه‌های دوران جوانی

بمقتضای احساسات وعواطف ، بیشتر ازعشق ومستی سخن میگوید وعوامل پیروزی وخوشبختی راازخلال زندگی واقعی میجوید . مگرجریان فکری شاعر بالاخره اورا درقلمرو کشوردل میکشاند واورا درجهان باطن رهنمون میشود .

ازین بعداست که شاعرتوانای ماجز کعبهٔ دل نمیجوید وغیرازین ، راه دیگرنمی پوید. پارچه هائی که بعدازسالهای ۱۳۳۰ سروده شده ، بیشترصبغهٔ تصوفی وعرفانی داردوشاعر تنهایک پناهگاه دارد که همانادل است ، وزین بعد هرچه در کلام شاعردیده میشود ، همه گدازدل وآوازدل است چنانکه شاعرمیگوید:

فارغ ازشورجهان گشتم بدل کردم رجوع آنچه از مردم ندیدم باشدازدل بشنوم
درسبیل ارتقاچون معرفت باشد دلیل خودمحال است اینکه استدراج جاهل بشنوم

پارچهٔ «جوش زندگانی» که درعقرب سال ۴۵ سروده شده است، سرا پا تصوف وعرفان است البته اینگونه تحول فکری شاعرراازمانی که شرح زندگی ویرابه تفصیل مطالعه کنیم، بوضاحت میتوانیم ارزیابی نماییم .

دربارهٔ سبک سخن شاعر، باختصار بایدگفت که پوهاند ضیایی ازآغاز تا انجام به بیان واقعیات پرداخته، که بخشی ازین واقعیت ها ازشرایط عینی جامعه منشأ گرفته وبعضی هم ساختهٔ ذهن وقادخود شاعراست . این نشان میدهد که شاعرشعر وادب را تفنن محض نمیداند وجدااززندگی اجتماعی نمی پندارد ، درنظر پوهانـد ضیایی ادبیات مهمترین وسیله ایست که میتوان احساسات وعواطف فردی وواقعیت های زندگی اجتماعی راتوسط آن ارائه نمود . کلام پوهاندضیایی روی همین خصوصیت بنیان گرفته وتکامل کرده است .

باختصار باید گفت که کلام شاعر پرسوز وسخنور توانای مانه تنها زیبایی هنری وادبی دارد که ذوق مارا تلطیف کند، بلکه مملو ازمظاهر پرارزش فکری ، اخلاقی اجتماعی وتربیتی است، که میتوند کتاب درسی درزندگی اجتماعی مردم ماقرارداده شود.

قیام الدین «راعی»

نگاهی به ادبیات معاصر در افغانستان

کابل، ۱۳۳۷

واقعهٔ اسف انگیزی در این اواخر [خزان ۱۳۳۸] رشتهٔ حیات عالم جوان افغان محمدحیدر ژوبل را پاره کرد. استاد پوهنتون کابل، مدیر مسؤول (عرفان) مجلهٔ وزارت معارف، نگارندهٔ مضامین خوب، مؤلف یک سلسلهٔ مقالات و تحقیقات علمی؛ چنین است تصویر محمدحیدر ژوبل. او در سالهای آخر با کامیابی کلان رهبری مدیریت روابط فرهنگی را در ریاست دولتی نشراتی افغانستان [ریاست مستقل مطبوعات] به عهده داشت. محمدحیدر ژوبل چندین بار به کشور ما سفر کرده و در باب کلتور و ثقافت اتحاد شوروی زیاد نوشته است.

توجه محمدحیدر ژوبل، به حیث عالم و محقق، بیشتر به تاریخ ادبیات دری و تاجیک معطوف شده بود. خود او بیشتر از اصطلاح «دری» استفاده مینمود. محمدحیدر ژوبل در بین علمای دیگر افغانستان، اولین شخصی بود که به مطالعهٔ ادبیات معاصر رغبت پیدا کرده است. شاهد این فعالیت او، اثری میباشد که حالا ما درخصوص آن، ذکر چند نکته را ضروری میدانیم. اساس این کتاب را مقالهٔ محمدحیدر ژوبل که در سالنامهٔ افغانستان (۱) نشر شده است تشکیل میدهد. سرسخن

۱- م.ح. ژوبل، ادبیات معاصر افغانستان کالنی ۱۳۳۶-۱۳۳۷، ص ص ۳۷۴-۴۰۰

آن، کنفرانسی است که آنرا مؤلف درانستیتوی خاورشناسی اکادیمی علوم اتحادشوروی درمسکو به سال (۱۹۵٦) داده بود. این فصل بعداً دریکی ازشماره های مجلهٔ «ادب» به طبع رسیده است. برای اولین بارتنهاهمان قسمت کتاب نشرشده است که در خصوص ادبیات دورهٔ جدید معلومات میدهد.

درین کتاب، ادبیات افغانستان به زبان دری تحقیق وتدقیق شده است.

مؤلف مینویسد که ادبیات امروزهٔ افغانستان رابه حیث یك ادبیات ملی باید شناخت. این دوادبیات دری وپښتو یگانه[یکی] اند، نه تنهاازروی روحیهٔ خودبلکه حتی ازروی تاریخ خود.

درهمان فصل مذکور، معلومات مختصردرخصوص ادبیات فارسی (دری) از اولین یادگاریهای آن تابیدل، داده شده است. مطابق علم تاریخ شناسی افغانستان که خراسان قرون وسطی راباافغانستان معاصر، یگانه[یکی]میداند محمدحیدر ژوبل نیزمانند ادیبان دیگرافغان بدون استثناتمام انکشاف چندین عصرهٔ ادبیات فارسی «دری»زبان راشامل تاریخ ادبیات افغان مینماید. (۱)

محمد حیدر ژوبل، به دنیاآمدن ادبیات معاصررابادوره های مبارزه برضد حملهٔ انگلیسهادرسنوات ۱۸۳۸-۱۸٤۲ وبعداً ۱۸۷۸-۱۸۸۰ مربوط میداند. فصلهای یکم ودوم به همین موضوع تعلق دارد. دراینجاوضع وتاریخی وکلتوری میانهٔ قرن نزدهم به مطالعه رسیده است. محمد حیدرژوبل می نگارد که دوره یی بود که «علوم قدیم روبه انحطاط میرفت، علوم جدید که صورت ووضع دنیاراتغییرداده بودهنوزداخل نشده بود.» (ص ۱۹)

منبع وسرچشمهٔ ادبیات معاصررامؤلف دردوداستان یا خود حماسهٔ بسیار بزرگ میانهٔ قرن ۱۹ میداند که یکی ازآنها اکبر نامهٔ حمید کشمیری و دیگری جنگنامهٔ مؤلف گمنام میباشد. این دومؤلف به مبارزات دورهٔ اول افغان وانگلیس

۱ -«ادب» بادرنظرداشتن این اصل که افغانستان مهدزبان دری است صحت این موضوع راتاییدمی کند.

همصداشده درنزدخودمقصد«بیدارنمودن مردم و کارنمایی» (ص ۳۶) را گذاشته، کوشیدند تاداستانهای خودرابه زبان سادهٔ سبک خراسانی قرن ۱۱ میلادی تألیف نمایند. محمد حیدرژوبل شروع بازگشت رابه سبک کلاسیک در همین می یابد. این بازگشت به سبک کلاسیک برای تمام دورهٔ منبعدهٔ انکشاف نظم افغانستان، خاص است.

فصل چهارم «بازگشت به سبکهای قدیم» نامیده شده است وبر تاریخ انکشاف کلاسیسزم یاخودبه طورصریحتر کلاسیسزم جدید درنظم معاصرافغانستان روشنی می افگند. خودمحمد حیدرژوبل مینگارد که شعرای امروزه از سبک کلاسیک پیروی نموده درشکلهای نظم پیشین «معنی تازهٔ اجتماعی واردمینمایند» (ص ۷۷)

فصل پنجم به ادبیات اوایل قرن بیستم مربوط بوده و «نثر نویسی و جنبش آزادیخواهی» نامیده شده است. به عقیدهٔ محمدحیدرژوبل نمایندهٔ برجستهٔ ادبیات جدید افغانستان محمود طرزی میباشد.

محمد حیدرژوبل یکی ازمحققین وناشرین آثارمحمودطرزی (۱) میباشد. در کتاب مذکوراولین دفعه است که درخصوص فعالیت محمود طرزی معلومات مفصل پیدامیکنیم. طرزی یکی ازمؤلفین اصلی وناشرجریدهٔ سراج الاخبار بود که درجریان ده سال (۱۹۱۱ـ۱۹۱۹) [هشت سال] این جریده گلستان و چمن افکار معارف پروری وهمچنین افکارملی آزادیخواهی بشمارمیرفت. ژوبل محمودطرزی رانه تنهاهمچون معارف پرورمعرفی میکندبلکه اورابه حیث یك واردکنندهٔ اصلاحات نیزتوصیف مینماید.

مؤلف بساعادلانه مینگارد که محمودطرزی درادبیات افغانستان مبدأ تجددی میباشد که امروزهانیزدوام دارد. مهمترین جنبهٔ این دوران، استقلال افغانستان میباشد که در سال ۱۹۱۹ بدست آمده است. بنابراین اساس تمام ادبیات جدید به

(۱) رجوع شود مثلاً به مقالهٔ او «محمودطرزی پدرمطبوعات»، مجلهٔ عرفان، ۱۳۳۷، ۱۹۵۸، شماره ۴

دوقسم شناخته شده است : ادبیات تاسال ۱۹۱۹ وادبیات پس ازاین‌سال .

قسمتهای عمدهٔ کتاب رافصلهای شش وهفت تشکیل میدهد که عبارت از چگونگی ادبیات درسنوات اول دورهٔ استقلال میباشد .

مؤلف بالاروی عمومی درجهٔ کلتورافغانستان رانشان داده وزمینهٔ اساسی‌ومهم ادبیات راکه عبارت ازدیموکراتیک نمودن آن ، جلب دقت طبقات زیادمردم و همچنین نزدیك نمودن زبان محاوره وزبان ادبی میباشد معین نموده است .

دراین کتاب به اخباراهمیتی به سزاداده شده است . محمد حیدرژوبل ماهیت اخبارورادیورادرد ورهٔ گذشت ازادبیات فیودالی به ادبیات معاصر ، چنین توصیف مینماید : «کثرت نشرات و مطبوعات ونشرات رادیو کابل ، نثر ونظم دری را از مقام بلند قدیم که معمولاً ازذوق واحتیاجات مردم دوربودکمی پایین آورد و به ذهن وزندگانی توده نزدیکش کردوشاعراحتیاجات جامعه رادرشعر خود اساس قراردادومطالب اجتماعی هم داخل نظم ونثرشدوشاعران بیشتر از همه متوجه مضمون ومطلب شدند . » (ص۷۰)

فصل ششم کتاب به راه وروش ایجادی شعرای معتبرکه فعالیت شان قبل از دورهٔ استقلال آغازیافته وقف شده است . منجملهٔ این شعرا مرحومین عبدالعلی مستغنی وملك الشعراقاری عبدالله میباشند ؛ همچنین ذکرملك الشعرا عبدالحق بیتاب ، مرحوم محمد انوربسمل ، میرغلام حضرت شایق جمال ، عبدالهادی پریشان [داوی] وخلیل الله خلیلی نیزرفته است . مؤلف پیروی تذکره نویسان کلاسیك را نموده پس ازذکرحیات هرشاعر ، نمونه یی چنداز اشعارایشان رامی آورد . اگرچه راجع به هرشاعر ، معلوماتی‌ازهرنظر کامل ، بدست نمی آید ولی محمد حیدر ژوبل مختصراً واماخیلی باصراحت آنهارابهای سزاوارمیدهد . مثلاً در خصوص قاری عبدالله مینگارد که اودرطرزتحقیق ادب امروزی ، اساسگذاربود وامادرباب خلیلی میگوید که خلیلی نثر بیهقی ونظم فرخی وعنصری رازنده نموده است .

انتخاب نمونهٔ کلام شعرا که از طبع ایشان نمایندگی میکند در نظر ما نه همیشه مطابق مطلب میباشد. اگرچه نمونهٔ اشعار عبدالعلی مستغنی انعکاس فعالیت او را مینماید ولی از آثار قاری عبدالله وعبدالحق بیتاب تنها چند غزل آورده میشود و خلاص.

فصل هفتم معلومات جامع مربوط به مؤسسات کلتوری افغانستان را در بر دارد. دقت بیشتر به انکشاف انجمن ادبی که انجمن تاریخ، پښتو ټولنه، دایرة المعارف وغیره از آن سرچشمه میگیرند روانه شده است. فاکولته (پوهنځی) ادبیات پوهنتون کابل که در انکشاف علوم ادبی سهمی به سزا دارد در تتبع محمد حیدر ژوبل مقام خاصی را دارا است.

در فصل هشتم مؤلف کوشیده است تا وضع امروزی ادبیات افغان و آیندهٔ آن را معین نماید. متأسفانه این فصل از یکطرف خیلی مختصر است و از جانب دیگر تنها تحلیل هنر معاصر افغانستان را در بر دارد. این فصل عبارت از معلومات عمومی است وچنانچه خود مؤلف میگوید از روی محفوظات خاطره نوشته شده است. نا گفته نماند که مؤلف ادبیات بدیع را از دیگر نمودهای ایجاد ادبی جدا نمی نماید؛ علاوةً مینویسد که مضامین روزنامه و مجلات «راه اساسی نثر معاصر میباشد» (ص ۷۶) دست کشیدن از تقسیم ادبیات بدیعی ومضامین اخبار در دیگر فصلهای کتاب نیز به نظر می رسد از جمله در انتخاب نمونهٔ کلام که ضمیمهٔ کتاب شده. و غیره (ص ص ۷۷—۷۸).

تصویب افکار ژوبل در خصوص اینکه گویا نوشتن حکایت (نوول) در ادبیات افغان بنابر تأثیر ادب غرب بعمل آمده است نیز تقریباً از امکان بیرون است. در اینجا روابط ادبیات افغان با ادبیات دیگر ممالک آسیا به نظر گرفته نشده است، از جمله با کشور همسایه هندوستان. مؤلف یادی از ژانر [نوع ادبی] نظم منثور که در ادبیات چیزی جدید است نموده است. این ژانر در ادبیات پښتو توسعهٔ خاصی را صاحب است. محمد حیدر ژوبل راجع به نظم معاصر توقف نموده، در سلسلهٔ آثاری که

به سبک قدیم یاخود کلاسیک نوشته شده از اشعار شکلاً نو، آیینه، پژواك، نیسان ضیاء قاریزاده، الهام وبارق شفیعی یادی مینماید. بنابه معلوماتی که در ذکر هنر داده میشود مؤلف به موضوعات درامه نویسی نیزدخالتی مینماید. اوزیادمیکند که در افغانستان معمولاً به مسایل فوق الذکر نه نویسنده ها بلکه نمایندگان تیاترها ـ رژیسورها وهنرپیشه ها ـ مصروف میباشند. نویسنده ای که فعالیت او مستقیماً باتیاتر متعلق باشد تقریباً نیست، به استثنای مرحوم رشید لطیفی. متأسفانه محمد حیدر ژوبل راجع به آنکه خودنویسندگان به درامه رغبت زیادی دارند، اگرچه تألیفات ایشان برای تیاترهم نباشد، چیزی نمیگوید. به عقیدهٔ ماانکشاف آیندهٔ تیاترملی افغانستان در همین نکته محفوظ میباشد.

اگرچه قسمتهای علیحدهٔ این اثر، خصوصیت وماهیت عمومی و معلومات مقدماتی دارد ولی به طور کلی کتاب مذکوراز تألیفات مهم در راه تحقیق متشکل و انکشاف ادبیات جدید در افغانستان میباشد.

نگارنده: ل. ن کسیلوا
مترجم: صولت شاه میرگن

گزارشهای پوهنځی ادبیات

درین شماره میخواهیم اجمالی از فعالیت های پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل را درشش ماه اخیر سال گذشته وشش ماه اول سال جاری ازنظر خوانندگان گرامی ادب گزارش دهیم .

از آنجائیکه پوهنځی ادبیات وعلوم بشری وظیفهٔ خطیری بدوش داشته ضامن احیاء ونگهداشت فرهنگ وثقافت و کلتور جامعهٔ افغانی ، که وسایل تشخص مارا در دنیای امروزی تشکیل میدهد ، شناخته شده است میخواهد درطرح پروگرامهای علمی خویش جوانان افغانستان را از یکطرف بارشته های مختلف علوم ادبی ، تاریخی واجتماعی آشنا ساخته معلومات ایشانرا درزمینه های مختلف ادبی ، تاریخی ، جغرافیائی وثقافی توسعه دهد وازطرف دیگر باتحقیقات وتتبعات عالمانهٔ استادان و همکاران علمی خویش گردفراموشی ازچهرهٔ مفاخر باستانی کشور بزداید .

برای تحقق بخشیدن این مأمول ملی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پیوسته درتلاش بوده وصرف مساعی بعمل می آورد. پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل درراه نیل به این آرزوی مقدس ملی بصورت پیگیر انکشاف وتکامل میکند وهرسال بااستفاده ازتجارب سابقه و درنظر داشتن شرایط وامکانات جدید برپروگرامهای درسی شعبات مختلفه تجدید نظر نموده وهیأت تعلیمی خودرا تکمیل مینماید. به پیروی ازین روحیه ازسنبلهٔ ٤٥ الی سنبلهٔ ٤٦ یك سلسله فعالیت های مثمر ودامنه دار درشقوق مختلف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری صورت گرفته است که اینك جسته جسته این همه فعالیت هارادر چند سطر مختصر بیان میداریم :

فعالیت دیپارتمنت های پوهنځی ادبیات

ازسنبلهٔ ٤٥ به اینطرف بخصوص درایام تعطیل سال تعلیمی گذشته اعضای هر دیپارتمنت تحت نظر آمرین دیپارتمنت های پښتو، دری، تاریخ وجغرافیه، ژورنالیزم، فرانسوی والمانی در ریاست پوهنځی ادبیات وعلوم بشری مجالس متعددی دایر نمودندوبر مفردات پروگرامهای هرمضمون تجدید نظر نموده تعدیلات لازمه را وارد کردند. ریاست پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ضرورت هر دیپارتمنت را تشخیص نموده وهیأت تعلیمی آنرا تکمیل ساخت چنانکه هفت نفر استادان را در کدر علمی شامل ساخت که هم اکنون در دیپارتمنت های پښتو، دری، تاریخ وجغرافیه مشغول تدریس وتحقیقات علمی میباشند.

باید متذکر شد که ریاست پوهنځی ادبیات وعلوم بشری از طریق ریاست پوهنتون کابل برای ارتقای سویهٔ علمی استادان خویش مصدر فعالیت هایی شده و در طول این مدت یازده نفر از استادان خود را بغرض تحقیقات علمی و تکمیل تحصیلات عالی بخارج اعزام داشته است.

همچنان از پروفیسوران مؤسسات علمی خارجی دعوت ها بعمل آمد تا در بارهٔ موضوعات مختلف ادبی وتاریخی کنفرانس هایی برای منسوبین پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ایراد نمایند چنانکه در موضوعات زبان وزبان شناسی دوتن از پروفیسوران شوروی، پروفیسور کسیلوا وپروفیسور پسیکوف وهمچنان پیرامون مولینا جلال الدین بلخی وتأثیر او در ادبیات ترکیه از طرف پروفیسور اندر دانشمند شهیر ترکی کنفرانسهایی در طول این مدت داده شده است.

جنبشهای نشراتی:

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات وعلوم بشری برای اشاعه و بسط تحقیقات ادبی، تاریخی وجغرافیایی صرف مساعی زیاد نموده وبکمک استادان و نویسندگان برازندهٔ کشور گامهای متین ومؤثری برداشته که میتوان واقعیت این گفتار را در جنبشهای علمی وتدریسی شعبات مختلف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری مشاهده کرد.

به تأسی ازین اصل مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات وعلوم بشری علاوه از نشر مسلسل مجلات ادب، وژمه وجغرافیا وبلند بردن سویهٔ علمی نشرات فوق الذکر توسط

استادان واهل خبره ، کتب آتی‌الذکر راترجمه نموده وبعضی ازآنهارا آمادهٔ چاپ‌ساخته‌است بدینقرار :

۱- منطق‌وضعی اثر داکترنجیب محمود زکی ترجمهٔ‌پوهاند غلام حسن مجددی.
۲- قراخطائیها اثر بارتولدترجمهٔ پوهنوال علی‌محمد زهما.
۳- حیات‌وافکار بیدل اثر داکترغنی‌ترجمهٔ میرمحمدآصف‌انصاری.
٤- فلسفهٔ علوم اثر داکترنجیب محمود زکی ترجمهٔ‌پوهاندمجددی.

همچنان‌مدیریت‌نشرات پوهنځی‌ادبیات‌وعلوم‌بشری‌توفیق یافته‌است تالست موضوعی تمام‌مونوگرافهای‌فارغ‌التحصیلان‌پوهنځی‌ادبیات‌وعلوم‌بشری‌راازابتداتا امروزترتیب وتدوین‌نموده وآنها رامورد استفادهٔ محصلان قراردهد .

کذامدیریت‌نشرات‌پوهنځی‌ادبیات‌وعلوم بشری تمام‌نوتهای‌درسی‌استادان شعب مختلف‌این پوهنځی‌رااستنسل‌ساخته‌وذریعهٔ‌ماشین گستتنرمدیریت‌نشرات پوهنځی‌ادبیات چاپ‌نموده وآنهارا بدسترس‌محصلان قرارداده‌است که‌بصورت‌مجموعی تعداد اوراق‌چاپ‌شده‌دستگاه‌گستتنرمدیریت نشرات پوهنځی ادبیات وعلوم‌بشری بالغ‌بر پانزده‌هزارورق‌میشود. بعلاوهٔ آنچه‌گفته آمدهم‌اکنون‌چند کتاب‌دیگردرسی‌ازچند استاداستنسل‌شده وآماده گستتنرمیباشد که عبارت‌انداز :

۱- روحیات صنف‌اول که توسط پوهاند میرامان‌الدین انصاری تدریس‌میشود .
۲- قسمت دوم متنهای دری که‌توسط پوهندوی نگهت سعیدی‌تدریس‌میشود.
۳- متون‌منظوم ومنثور کلاسیك‌ادبیات‌دری‌صنوف‌اول پوهنځی‌ادبیات‌وعلوم بشری که‌توسط پوهنیارمحمدحسین‌راضی‌مدیرنشرات پوهنځی‌ادبیات‌تدریس‌میشود.
٤- علم‌ونظم‌اجتماعی که‌توسط پوهندوی‌غلام‌علی‌آیین‌درصنف‌چهارم‌ژورنالیزم تدریس‌می شود .

انکشاف‌بیشتر موسسهٔ‌جغرافیه:

مؤسسهٔ جغرافیه ازماه سنبله ۱۳٤٥ باینطرف برای تحقیق موضوعات‌جغرافیای افغانستان وانکشاف دیپارتمنت جغرافیه پوهنځی ادبیات در چهار مرحله مختلف فعالیت های‌خودراعملی کرده‌است :

۱- در مرحلهٔ اول مجهز ساختن مؤسسهٔ به پرسونل فنی وعلمی.

۲- تمرکز دادن تحقیقات جغرافیایی.　۳- توسعه ساحهٔ نشراتی.

٤- تعدیل وتجدید نظر در پروگرامهای جغرافیه.

اعضای فنی وعلمی مؤسسهٔ جغرافیه فعلاً به تعداد کافی بوده وصلاحیت علمی شان امیداست بتواند که فعالیت های تحقیقاتی وتتبعاتی جغرافیه را چه در مطالعات وسیع مملکت وچه در صنوف جغرافیه بوجه احسن ومطلوب راه انداز ند. فعلاً یك نفر متخصص خارجی وهفت نفر اعضای افغانی درین مؤسسه داخل فعالیت میباشند ایشان وظیفه دارند که اطلس جغرافیایی افغانستان راتهیه کنند ودر تحقیقات علمی سهم فعال بگیرند، علاوه بران تدریس مضامین جغرافیه را در صنوف مختلف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بعهده دارند.

مؤسسهٔ جغرافیه توانست که منطقهٔ بامیان وچاریکار را تحقیق کنند، منطقهٔ بامیان موضوع اول کنفرانس ماهوار جغرافیایی بود که توسط غلام جیلانی عارض آمر مؤسسه ارائه گردید، که دران محفل پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری استادان وتمام شاگردان صنوف جغرافیه وتاریخ اشتراك کرده بودند.

موضوع ریسرچ چاریکار در سیمینار مدیران معارف ولایات ومرکز ارائه شد سوال های جغرافیایی نیز از طرف مؤسسه ترتیب وبه مدیران معارف توزیع گردید تا راجع به هر ولایت معلومات مفصلی از طرف معلمین صاحبان جغرافیه ترتیب وبه مؤسسهٔ جغرافیه فرستاده شود این سوالات شامل جغرافیه فزیکی، اقتصادی، بشری، تاریخی وشهری بود.

درقسمت فعالیت های نشراتی اکنون مؤسسهٔ جغرافیه دو نشریهٔ مختلف جغرافیایی را وارسی میکند:

الف- مجله جغرافیه که از طرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بطبع میرسد.

ب- بلوتن های ماهوار جغرافیایی که اصلا از طرف وزارت جلیلهٔ معارف کنترول میشود اما تهیه مضامین وترتیب آن از طرف مؤسسهٔ جغرافیه پوهنځی ادبیات وعلوم بشری صورت میگیرد.

افتتاح یك لابراتوار عکاسی برای شعبهٔ ژورنالیزم

ساعت (۲) بعدازظهر روز (۷) میزان بمناسبت افتتاح یك لابراتوار عکاسی برای شعبهٔ ژورنالیزم پوهنځی ادبیات وعلوم بشری در تالار کتابخانهٔ پوهنتون کابل محفلی دایرشده بود که در آن پوهاند دکتور محمدصدیق معاون علمی پوهنتون کابل، پوهندوی غلام علی کریمی معاون پوهنتون درامور محصلان وبرخی ازرؤسای پوهنځی ها وبناغلی کشککی رئیس رادیو افغانستان و آمر دیپارتمنت ژورنالیزم و بعضی نمایندگان مؤسسات خارجی اشتراك ورزیده بودند ابتدا پروفیسور سنایدر استاد فوتو ژورنالیزم مراتب خوشی خود را نسبت تکمیل این لابراتوار اظهار داشته سخنرانان محفل رامعرفی کرد.

پوهاند دکتور محمد صدیق ضمن افتتاح لابراتوار عکاسی، اظهار امید نمود که با بکار افتیدن این لابراتوار محصلان شعبهٔ ژورنالیزم پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل بتوانند آنچه رادر ساحهٔ نظری خوانده اند درمعرض تطبیق گذاشته وازین تسهیلات استفادهٔ اعظمی نمایند. معاون علمی پوهنتون کابل ضمناً از کمکهای مؤسسات خارجی ابراز تشکر نمود. بعدآپوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری رشتهٔ سخن رابدست گرفته ومتذکرشدند: طوری که اطلاع دارید در پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل ازعرصه چندسال بدینطرف شعبهٔ بنام ژورنالیزم مشغول تربیهٔ جوانان وطن دررشته های روزنامه نگاری ورادیو ژورنالیزم میباشد که تاکنون سه دوره فارغ التحصیلان ازین شعبه به وزارت اطلاعات و کلتور معرفی گردیده اند.

از آنجائی که برای یك ژورنالیست آشنایی ووقوف به اساسات فوتو ژورنالیزم یك امر خیلی ضروری است، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پیوسته در فکر این بوده است تاعلاوه برتدریس نظری این موضوع، زمینهٔ تطبیقات عملی را نیز فراهم سازد، بنحوی که خود محصلان تحت نظر استاد رهنما بتوانند ازصحنه های مختلف عکس برداری کنند، فلم آنرا خوب بشویند وعکسهای روشن چاپ کنند.

پوهنځی ادبیات خود رابختیار میداند که امروز یك لابراتوار عکاسی را که مجهز باآلات و لوازم عصری است، برای استفادهٔ شاگردان شعبهٔ ژورنالیزم افتتاح میکند وامیدواریم که شاگردان ما ازین لابراتوار بوجه احسن مستفید گردند.

رفت و آمد

پوهاندمحمدعلی میوندی استادپوهنځی ادبیات وعلوم بشری که یازده ماه قبل تحت پروگرام فولبرایت برای ایراد یك سلسله کنفرانس ها وتدریس در پوهنځی های مختلف ایالات متحدهٔ امریکا به آن کشور رفته بود اخیراً بوطن باز گشت.

پوهاندمیوندی درچندین پوهنتون و مراکز فرهنگی ایالات متحدهٔ امریکا دربارهٔ تاریخ جغرافیه، ثقافت، نهضت نسوان، سیاست وتجارت خارجی افغانستان کنفرانسهایی ایراد کرده است. همچنان وی مصاحبه های مطبوعاتی دررادیو ورادیو تلویزیون وجراید مختلف آنکشور راجع به پیشرفت های اخیر افغانستان انجام داده است.

بناغلی حمیدالله امین استادپوهنځی ادبیات که سال گذشته تحت پروگرام بریتش کنسل بغرض تحصیلات عالیتر در رشتهٔ جغرافیا بانگلستان اعزام شده بود اخیراً بوطن باز گشت.

عزیمت بخارج

پوهنوال علی محمد زهما استادپوهنځی ادبیات وعلوم بشری بااستفاده از یك بورس بریتش کنسل جهت مطالعات بیشتر در رشتهٔ تاریخ بروز ۱۲ میزان برای مدت ده ماه عازم انگلستان گردید.

مقرریهای جدید

نظر به پیشنهاد ریاست پوهنځی ادبیات و علوم بشری وصوابدید مقام ریاست پوهنتون کابل پوهنیار پاینده محمد سرهنگ و بناغلی محب الله رحمتی که سمت عضویت مؤسسهٔ تعلیم و تربیت پوهنتون کابل راداشتند اخیراً بحیث استاد در دیپارتمنت های تاریخ و جغرافیهٔ پوهنځی ادبیات وعلوم بشوی مقرر شده اند.

ادب: مقرری این دو همکار جدید را تبریك گفته توفیقات علمی شان را آرزومند است.

ADAB

Bi-MONTHLY DARI MAGAZINE
of the
Faculty of Letters And Humanities
University of Kabul
Afghanistan

VOI. XV, Nos. 3-4 AUG-NOV 1967

Editor
M. H. Razi

Annual Subscription:
Foreign Countries - 2 Dollars

د پوهنځی مطبعه